

۵ پرسش از صاحب نظران و حامیان جنبش سبز

شماره ۱

۱۵ اسفند ماه ۱۳۸۸



<http://moharebanesabz.blogspot.com>

INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

سبز یعنی وطن

تهیه و تنظیم: شهلا بهار دوست

نگاهی به آن چه در ۲۲ بهمن گذشت

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده

راهکارهای پیشنهادی به جنبش سبز

تأثیرات همکاری اپوزیسیون در روند پیشبرد

جنبش و همبستگی مردم با هم

از ۲۲ بهمن ۸۸ باید بسیار بیاموزیم فواد تابان	سازماندهی و رهبری لازمه ی ادامه ی جنبش است عطا هودشتیان	لشکر کشی رهبر - دولت علیه مردم مجید عبدالرحیم پور
جنبش سبز: پس از ۲۲ بهمن، به کجا؟ جمشید اسدی	بیست و دوم بهمن رسید، نقش خود را ایفا کرد و رفت ملیحه محمدی	سازماندهی و رهبری می خواهیم رضا فانی یزدی
راه حل سیاسی و حقوقی به بن بست رسیده است ضیاء عابدی	ضرورت بدیل ابوالحسن بنی صدر	باخت تاکتیکی با آموزش های فراوان بهزاد کریمی

مقالات در این شماره :	
۲۰	۲۲ بهمن پیروزی دیگری برای جنبش سبز محمد برقی
۲۱	فرق خرگوشان بازیگوش و لاک پشت باهوش حمید دباشی
۲۵	سبز و سیاه عباس سلیمی
۲۷	جنبش سبز را به نامش بخوانیم شادی صدر

با سپاس از همکاری و همیاری سایت اخبار روز
www.akhbar-rooz.com

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواسته های خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.



جنبش سبز: پس از ۲۲ بهمن، به کجا؟ جمشید اسدی

نظرتان در مورد ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

حقیقت این است که شرکت مردم در مراسم ۲۲ بهمن امسال، به مناسبت سی و یکمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، به نسبت دیگر بپاخیزی های جنبش سبز، به ویژه تظاهرات روز عاشورا، ناموفق بود. به این معنی که تظاهرکنندگان نتوانستند در هدف از پیش گفته خود موفق شوند و مراسم دولتی را تحت الشعاع قرار دهند. دو دلیل عمده می توان برای این ناکامی برشمرد:

- تدابیر شدید امنیتی حکومت برای کنترل حوادث
- ناکارآمدی طرح «اسب تروا».

۲۲ بهمن نشان داد که حاکمیت تا چه حد برای کنترل و سرکوب نیروهای خود را بسیج کرده بود. یادآوری می کنم که بر مبنای این طرح قرار بود که پشتیبانان جنبش سبز به درون راهپیمایی هواداران دولت وارد شوند و در زمان و مکان مناسبی با نشان دادن نمادهای سبز شروع به اعتراض کنند. البته این شکست جنبش سبز نیست، چرا که جنبش های آزادی خواهانه مردمی را نمی توان به رویدادهای روزانه فروکاست. روند فراداست را باید دید. اما به یک اصل کلی می توان اشاره کرد و آن این است که هر چقدر حاکمیت مستبد خشن تر برخورد کند، جنبش هم در پندار و کردار تندروتر و سازش ناپذیرتر می شود. به این معنی که در ذهن از امید به بهبودی در چارچوب نظام می برد و در عمل هر گاه که بتواند واکنش سخت نشان می دهد. نگاه کنید به شعارهای جنبش از روز بعد از تقلب در انتخابات ۲۲ خرداد تا به امروز مقایسه کنید شعار "رای من کو؟" که خواستار رسیدگی به شمارش آرا در چارچوب نظام جمهوری اسلامی است را با شعار "جمهوری ایرانی" که گزینه ای ملی است در برابر نظام جمهوری اسلامی. کوتاه سخن این که موفقیت نسبی رژیم در کنترل اوضاع در روز ۲۲ بهمن موفقیتی است موضعی و موردی و رژیم نمی تواند هیچ امیدی به تداوم آن داشته باشد. حتی ممکن است جنبش در فکر و باطن بیشتر از رژیم بگسلد و در عمل با خشونت و تندروی به رژیم واکنش نشان دهد. از این همه گذشته جنبش سبز می تواند از تجربه ۲۲ بهمن درس گیرد و مبارزه را هشیارتر و کارآمدتر ادامه دهد. درس جنبش سبز از تجربه پر اشتباه ۲۲ بهمن، برای تداوم مبارزه بسیار پر ارزش خواهد بود.

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

مهم ترین قوت جنبش سبز مردمی بودن آن است. یعنی جنبشی است ریشه دار در اجتماع و به همین اعتبار جزویی از خواست های واقعی جامعه است. از همین رو سرکوب و زندان و تجاوز آن را از میان نخواهد برد. هر چند که ممکن است آن را وادار به خاموشی کند. اما چنین خاموشی اصل خواست مردم را به زیر سؤال نخواهد برد. اما در مورد نقطه ضعف. من از همان آغاز برآمدن نسبت به نبود رهبری در جنبش سبز نگران بودم و آن را مهم ترین نقطه ضعف جنبش علت ضربه پذیری آن می دانستم و می دانم. در گفتگویی با سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی (جنبش سبز: بیم ها و امیدها، دوشنبه ۱۴ دی ۱۳۸۸، ۴ ژانویه ۲۰۱۰، سایت گویا)، در اوایل ژانویه ۲۰۱۰، ضمن بزرگداشت مقاومت موسوی و کروبی در مورد نبود رهبری انتقاد کرده و هشدار داده بودم. این گفتگو هنوز در سایت گویا و سایت خودم (<http://assadioniran.blogspot.com>) موجود است. شوربختانه بسیاری و حتی خود آقای موسوی هم نبود رهبری متمرکز را به عنوان نقطه قوت جنبش سبز بیان کردند. در همان اوان در یکی از جلسات پالتاکی شورای اتحاد جمهوری خواهان هم دو باره به این مسئله اشاره کردم که رفقا به اتفاق آرا یا با آن سخن مخالفت کردند و یا آن را قابل بحث ندانستند. شیفتگی بیشتر از آن بود که جای بحث گذارد. البته باعث نهایت خوشوقتی است که وقتی پس از دو ماه، عباس عبدی که بی شک یکی از روشنفکران برجسته کشور است، طی مصاحبه ای با بخش فارسی رادیوی آلمان (دویچه وله) به همین مسئله رهبری اشاره کرد، رفقای اتحاد جمهوری خواهان هم به یمن آن مصاحبه به یاد مسئله رهبری افتادند. هر چند که چند تن از رفقا در این مورد واکنش مسؤلانه تری از خود نشان دادند، اما نه انتظار داشتم و دارم که نوشته ها یا گفته های این کمترین مورد توجه و یا دست کم انتقاد رفقا قرار گیرد. مگر از این که آن و چند نوشته دیگرم در سایت اجا منتشر نشد، جز تذکری، گله هم کردم؟ می دانم رفقا کار مهم تری دارند تا این که نوشته ها و تحلیل های کسی را بخوانند که هوادار اقتصاد بازار بنیاد است. به گمانم دیگر نقاط ضعف جنبش نشان دادن چهره های مقاومت به جای رهبری، مطرح کردن گزینه تله انداز راه حل در درون یا برون نظام، بحث نادرست، میانه روی و رادیکالیسم و فروگاهیدن جنبش سبز به جنبشی جوان است. به شرح این نکات باز نمی گردم چون در همان گفتگوی بلند با سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی شرح آن ها رفته است.

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده را چگونه می بینید؟

جنبش سبز مردمی و اجتماعی است و از همین رو به مبارزات خود ادامه خواهد داد. از زمان برآمدن تا به امروز جنبش سبز به هیچ یک از خواسته های خود دست نیافته است، پس چه دلیل و انگیزه ای دارد که از بپاخیزی و چالش گری دست بردارد؟ البته هر چه جنبش ادامه و گسترش یابد، حاکمیت مستبد بر تنها راهکاری که می شناسد، یعنی سرکوب و خشونت، خواهد افزود. اما افزایش سرکوب دو پیامد ناگوار برای حاکمیت در پی خواهد داشت: یکی رادیکال شدن جنبش همچنان که شرح رفت و دیگر ریزش در میان خودی هایی که نمی خواهند شریک حاکمیت مستبد در به بند کشیدن، شکنجه، تجاوز، فشار ویا کشته هم میهنان خویش باشند. رادیکال شدن مردم می تواند تا به دست گرفتن اسلحه پیش رود. این دورنمای دلگرم کننده ای برای کشور نیست، اما در این جا سخن نه بر سر خواسته های من، که بر سر تحلیل عینی از اوضاع و شرایط است. با افزایش سرکوب، مردم و حاکمیت هر دو قربانی خواهند داد. قربانی مردم شوربختانه به صورت کشته و زندانی و زخمی است و قربانی حاکمیت خوشبختانه به صورت شکاف در دستگاه و پیوستن بسیاری از خودی ها به صفوف مردم. مستبد از همه می ترسد. قدرت او ظاهری است و بستگی به ترس شهروندان دارد. با تجربه پیش از این، آیت الله خامنه ای می ترسد که مبادا باز هم کسانی از میان پیرامونیان و همراهان نزدیک او، کسانی همچون رفسنجانی، خاتمی، کروبی و موسوی به اردوی مخالف و مقابل بپیوندند.

راهکارهای پیشنهادی شما چه می باشد؟

این درست که شمار هواداران جنبش سبز بسیار بیشتر از شمار آمران و عاملان ارتجاع حاکم است، اما این برای برد در توازن قوا کافی نیست. جنبش سبز پراکنده و خودجوش است و ارتجاع سازمان یافته و مسلح. جنبش سبز می بایستی سیاسی شود، رهبری پیدا کند و سازمان یابد. جنبش سبز می بایستی هر چه زودتر از جنبش خود جوش و اعتراضی و مزاحمت ساز برای حاکمیت به جنبش سازمان یافته، با رهبری متمرکز و باخواست روشن سیاسی تبدیل شود. البته این کار آسانی نیست؛ چرا که به دلیل فروپاشی و شکست ایده نولوزی های سیاسی در ایران، سازمان های سنتی موفق به سازمان دهی و بسیج مردم نمی شوند. حتی ارزش ها و گفتمان های تازه ای که مورد اقبال مردم اند هنوز سامان و سازمانی نیافته اند. از همین روست که جنبش اعتراضی مردم به شکل گسترده ای خودبخودی و خودجوش باقی مانده است. فناوری های اطلاعاتی و مخابراتی نو هم در این مورد، مورد استفاده قرار گرفتند. اما بدیهی است که بدون رهبری و بدون سازمان و سازمان دهی هیچ جنبش و بپاخیزی مردمی موفق نتواند بود. در این مورد در عین حال می بایستی به شدت از کسانی که فقدان رهبری آرایش کردند و آن را ستودند انتقاد کرد.

نیروهای اپوزیسیون در برون مرز برای پیشبرد جنبش سبز در ایران چه می توانند کرد؟

روشن کردن اذهان عمومی و رسانه ها. افشاگری رژیم به زبان فارسی به جای خود نیکوست، اما امروز گفتن و نوشتن به زبان فرنگی شایان کمال اهمیت است.



ضرورت بدیل ابوالحسن بنی صدر

نظران در مورد ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

این پرسشها، موضوع بحث در اجتماع کلن نیز بودند. پرسش کننده گرامی پاسخ های پرسشهای خود را در گفت و شنودهای انتشار یافته و نیز قسمت آخر این نوشته می یابد. با وجود این، به اختصار به این پرسشها پاسخ می دهیم:

بنا بر قاعده ای که حاصل تجربه بشر است، تجربه ای که در جامعه ها، - در جامعه ایرانی احتمالاً □ بیشتر - تکرار شده است، جنبش نمی باید خود را در حصار محصور کند که استبدادیان می سازند. اگر زندانی کرد، می میرد. بنا بر این قاعده، نمی باید از مردم خواسته می شد که در محلی حاضر شوند که رژیم آن را به حصار بدل کرده بود. این هوشیاری مردم بود که سبب شد رژیم کارگر نشود و میدان آزادی خالی بماند و جهان از بی کس و کاری رژیم مافیاهای نظامی - مالی آگاه بگردد.

اما چرا این روش اتخاذ و به مردم پیشنهاد شد؟ پاسخ به این پرسش، که پاسخ به پرسش دوم نیز هست، اینست: اصل راهنما و هدف هستند که روش را به عقل می آورند. تا کسی هدفی را تصور و تصدیق نکند، روش به عقل او نمی آید. پس وقتی اصل بر این باشد که در محدوده رژیم عمل بشود و هدف نیز تصدی دولت و حتی اجرای اصولی از قانون اساسی بگردد که گویا بیانگر حقوق انسان و حقوق مردم هستند - که نیستند -، روشی که می تواند به ذهن آید، همان می شود که در داخل و خارج از کشور از سوی کسانی به مردم پیشنهاد شد که محل عمل سیاسی را درون رژیم و هدف را اصلاح آن گمان می برند. تغییر روش موقوف به تغییر اصل راهنما و هدف، در نتیجه، محل عمل است. هرگاه اصل راهنما و ولایت جمهور مردم بگردد، فراخانی عمل بیرون از رژیم و درون ایران می شود و هدف هر حرکت را این اصل، متناسب با این فراخنا، معین می کند و روش را نیز هدف مشخص می گرداند.

وقتی هدف، ولایت فقیه را تابع «قانون اساسی» کردن است و میدان عمل، محدوده رژیم است، روش پیشنهادی نمی تواند جز این باشد که مردم در همان مسیر به حرکت درآیند که رژیم معین می کند و در همان محل گرد آید که باز رژیم معین می کند. نتیجه این روش پیشنهادی، یک پیروزی و دو شکست می شود:

● رژیم شکست خورد زیرا بیشتر از ۵۰ هزار تن را نتوانست در میدان آزادی گرد آورد. بنا بر یک ارزیابی دقیق، بسا رژیم می توانست ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تن را در میدان آزادی گرد آورد اما چون نمی خواست در میدان شعاری بر ضد رژیم داده شود، میدان را محصور کرد و جز به گروههایی که مطمئن بود طرفدار هستند، اجازه ورود نداد. با وجود این، در میدان آزادی، کم شماری بر ضد رژیم و احمدی نژاد شعار نیز دادند. آنها هم که رفته بودند تا مخالفت خویش را با رژیم ابراز کنند، میدان را ترک کردند. ورشکست رژیم کامل شد وقتی روز ۲۲ بهمن را روز جنگ با مردم کرد و میدان آزادی شهادت داد که رژیم در ایران بی کس است. مطبوعات معتبر جهان نیز، این روز را روز جنگ دولت با ملت ارزیابی کردند. اگر بعد از چند سال، تازه وزیر خارجه امریکا متوجه شده است که رژیم ایران در حال تبدیل شدن به یک دیکتاتوری نظامی است، - واقعبینی که از اواخر حکومت خاتمی بطور مرتب اظهار می شود و موضوع تحلیل است - نظر او حاصل مشاهده انزوای رژیم در سطح جامعه ملی و تقابل سپاه و دیگر ارگانهای سرکوب رژیم با مردم ایران، در شکل اشغال شهر با نیروی ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفری، در روز ۲۲ بهمن بود.

● «رهبران» تمایلهایی که هدف را پای بند قانون کردن «ولی فقیه» و میدان عمل را محدوده رژیم می دانند، نیز شکست خوردند. بنا بر برآورد باز هم دقیق، شمار کسانی که به مخالفت بیرون آمده بودند و به خانه های خود بازنگشتند، بیشتر از کسانی بوده اند که رژیم توانسته بود گرد آورد. این جمعیت شعارهای «ساختار شکن» نیز داده اند. جمعیتی بیرون آمده اند و به خانه های خود بازگشته اند و جمعیت بسیار بزرگتر نیز بیرون نیامده اند. بدین قرار، در این روز، خطری که جنبش را تهدید می کند، آشکار شد: مردم ایران حاضر نیستند وجه المصالحه شوند. یعنی وسیله «فشار از پائین و معامله در بالا» بگردند. این مردم تغییر می خواهند در پاسخ به انتقادهای فراوان به کسانی که روش پیشنهادی گردهمایی مردم در مسیری که رژیم تعیین کرده بود را ارائه داده بودند، آنها دلیل انتقاد کننده ها را این دانسته اند که قصد انتقاد کنندگان «عبور از موسوی» است. اما هرگاه بجای پرداختن به موقعیت شخص موسوی و شخص کربوبی و ... ، به جنبش و ادامه آن تا پیروزی پرداخته شود، مشاهده خواهد شد که زمان زمان پیشی گرفتن از یکدیگر و عبور کردن از این و آن نیست، زمان زمان آنست که حق دار صاحب حق خود شود: مردم ولایت خویش را باز یابند. هیچ انسان آزاده نمی خواهد از دیگری عبور کند. هر انسان آزاده ای می داند که در کنار یکدیگر بودن، برخورداری از استقلال و آزادی است و این برخورداری را بخاطر سقوط در رقابت بر سر قدرت از دست نمی دهد.

● پیروزی بزرگ از آن ملت شد زیرا توانست ماهیت رژیم مافیاهای نظامی - مالی و تمامی قوای سرکوبش را در روز ۲۲ بهمن، در برابر دید جهانیان قرار دهد. در این روز، از روحانیان نیز خبری نبود. تقابل تقابل قوای سرکوب و مردم بود. چنانکه تردیدی برای کسی در جهان باقی نماند که دین و روحانیت دیگر حتی نقش پوشش را نیز بازی نمی کند. مردم ایران رژیم مافیاهای نظامی - مالی را عریان کردند و در معرض دید جهانیان قرار دادند. در همان حال، توانستند اراده قاطع خود را به تغییر اظهار کنند. رفتار جامعه می گوید که او دارد آنچه را ممکن تصور می کرد (اصلاح رژیم) ناممکن می یابد. از این پس، نه «به ولایت فقیه و آری به ولایت جمهور مردم»، در دستور کار مردم قرار می گیرد.

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

در پاسخ به پرسش اول، نقاط ضعف جنبش نمایانده شدند. رژیم نمی تواند از راه تشدید فشار و ایجاد ترس و وحشت، پیروزی بدست آورد. زیرا خود نیروی محرکه ضد خویش را می سازد. اما هرگاه جنبش میدان عمل را فراخانی بیرون از رژیم و درون ایران نکند و زمینه را برای بدیلی توانا به استقرار ولایت جمهور مردم بوجود نیاورد، آن وقت، بخاطر انفعال مردم، برای مدتی، فرو می خوابد. کثرت گرانی از قوت های جنبش است اما بشرط آنکه گرایشها بر سر هدف روشنی متحد بگردند. گوناگونی هدفها از ضعف های بزرگ جنبش است. بکار بردن دستاورد بحث آزاد کلن، می تواند ضعف را به قوت برگرداند. زیرا کثرت گرانی را با اتحاد بر سر اصولی که هدف می شوند، همراه می کند و شرکت عموم مردم کشور را در جنبش ممکن می سازد.

از ضعفهای جنبش یکی اینست که هنوز، جامعه ملی در تمامت خود، در آن شرکت نجسته است. مبارزه با ترسها و تردیدها و ابهامها ضرور است تا که استقلال و آزادی جامعه ملی و حقوق همگانیش و استقلال و آزادی انسان و حقوق او هدف مشترک همگان بگردند و جنبش همگانی بشود و پیروزی تضمین بگردد. و باز، از ضعفهای جنبش یکی اینست که هنوز بطور کامل ابتکار عمل نیست. به اندازه نگران کننده ای، عکس العمل است. چرا که شعارها بیشتر بر ضد رژیم و کمتر برای هدف یا هدفهای مطلوب جنبش هستند.

و بالاخره، جنبش نه بطور کامل خودجوش است و نه بطور کامل سازمان یافته به ترتیبی است که رهبری قیم مآبی آن را رهبری کند. قوت آن به اینست که خودجوش بماند و خود به خویشتن سازمان بدهد و از اهل اندیشه پیشنهاد دهندگان داشته باشد. بدین ترتیب که پس از تعیین هدف یا هدفها و فراخانی عمل و روش، در بسط دادن هدف یا هدفها و در تصحیح روش و در ایجاد بدیل، اهل تجربه و اندیشه به مردم پیشنهادها کنند و به یمن جریان آزاد اندیشه ها، هدف و راه و روش و بدیل بر مردم، بدون ابهام، معلوم بگردند. هرگاه بدیل و واقعبینی بجوید، کار سخنگویی جنبش و ارائه پیشنهادها سامان در خور می یابد.

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده را چگونه می بینید؟

هرگاه درس ۲۲ بهمن را همگان آویزه گوش کرده باشند و عزم بر ادامه جنبش تا پیروزی، جزم شده باشد، جنبش ادامه می یابد. اگر هم این درس را ننگرفته باشند،



جنبش ممکن است در روزها و هفته های آینده، بخاطر ضعفهایی که بر شمردم، انگیزه ادامه را بدین لحاظ که آنچه را ممکن می پنداشت و دید ممکن نیست، از دست بدهد. اما درجا، انگیزه دیگری را که ناممکن گمان می برد، ممکن می یابد و نیز، بدین خاطر که رژیم نیروی محرکه ضد خود را از راه بیکار کردن جامعه در عرصه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، پدید می آورد و بزرگ می کند، جنبش کارمایه ای افزون تر می یابد و با قوتی به تمام تر، ایران را فرا می گیرد. با توجه به تقابل رژیم مافیاهای نظامی - مالی با مردم ایران که یک تقابل نظامی است، رژیم بیش از پیش به مرگ نزدیک شده است. از این رو، خسران بسیار کمتر می شود هرگاه مردم ایران راه حل را در هرچه گسترده تر کردن جنبش و زود هنگام و کم خطر کردن مرگ رژیم، بدانند و جنبش را همه روزه و تا ممکن است گسترده کنند.

راهکارهای پیشنهادی شما چه می باشد؟

از پیش از جنبش تا امروز، همواره در باره جنبش همگانی و هدف و روش آن اگر بخواهد تا پیروزی ادامه یابد، گفته و نوشته ام. بحث آزاد، پاسخ شرکت کنندگان در بحث آزاد به این پرسش است. تفصیل این بحث، بشکل فیلم انتشار یافته است. افزون بر حاصل بحث، یعنی موضوع هائی که بر سرشان توافق پدید آمد و روشهایی که موضوع بحث و توافق شدند، در پاسخ به این پرسشها نیز راه کاری را پیشنهاد می کنم که در خور می یابم. خاطر نشان می کنم که برای پایان دادن به گمانه زنی های عقیم و توجیه های کدورت و کسالت آور، شرکت در بحث های آزاد، بهترین روش است. برای رفع ابهام ها و شفاف کردن شفاف کردنی ها و از میان برداشتن موانع همسویی و بسا همکاری گرایشهای سیاسی و عبور از منطق تضاد و دشمنی به روش توحید و دوستی، به بحث آزاد می باید روی آورد. و

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

طرح پیشنهادی برای همکاری و اتحاد عمل سازمان ها و گرایشهای سیاسی که می توانند با یکدیگر اتحاد کنند، پاسخ به این پرسش است. از آنجا که اتحاد نیاز به حداکثر شفافیت دارد، هم اصل راهنما و هدف یا هدفها و هم محل عمل و هم روش و هم بسط دادن اصل راهنما و هدفها ضرور هستند. به ترتیبی که برنامه ای بدست آید که اجرایش تحقق اصل راهنما و هدفها را میسر می کند. در باره این پرسشها، در نوبتی دیگر باز خواهم گفت و خواهم نوشت.

در باره بحث آزاد در کلن:

ضرورت بدیل

در ۲۳ بهمن ۱۳۸۸ (۱۳ فوریه ۲۰۱۰)، در آلمان، در شهر کلن، در اجتماع ایرانیان، بحث آزادی انجام گرفت. در این بحث، غیر از این جانب، خاتم مینا محبوبه خانی و آقایان مجید زربخش و پرویز نویدی در آن شرکت کردند. تفصیل مباحثات از راه انترنت انتشار یافته است. در این جا، متن پیشنهاد را در باره جبهه، می آورم. پیش از آن، خاطر نشان می کنم که جلسه، جلسه ای که بتوان آن را جلسه بحث آزاد خواند، نبود. زیرا یک موضوع، موضوع نقد و نقد نقد تا رسیدن به نتیجه نشد. اما راه و روش، راه و روش بحث آزاد بود و بر سر شش امر اساسی اجماع بعمل آمد:

* دست آوردهای بحث آزاد کلن:

- ۱- محل عمل سیاسی می باید بیرون از رژیم و درون ایران باشد. استقلال از رژیم و قدرتهای خارجی، سبب می شود که مبارزان استقلال و آزادی عمل را بدست آورند. این محل ترجمان دو اصل استقلال و آزادی است.
 - ۲- هدف مبارزه می باید استقرار حاکمیت جمهور مردم باشد.
 - ۳- خشونت را رژیم بکار می برد و گرنه؛ مردم وقتی به جنبش همگانی بر می خیزند، نیاز به خشونت ندارند. روش جنبش همگانی خشونت زدائی است.
 - ۴- تعادل میان دو حق، یکی حق اشتراک و اتحاد و دیگری حق اختلاف، بدین ترتیب برقرار می شود که اصول راهنمای اتحاد، قلمرو حق اشتراک و همه آنچه جز آنها هستند (باورها و نظرها در این و آن موضوع و...)، بنا بر اصل کثرت گرایی در قلمرو حق اختلاف قرار می گیرند.
 - ۵- جدائی دین و مرامها از دولت، خنثی بودن دولت و آزاد شدن دین ها و مرامها از دولت و تعلقشان به انسان بر خوردار از استقلال در تصمیم و آزادی در انتخاب نوع تصمیم و حقوق، در آنچه به بنای دولت حقوق مدار مربوط می شود، ضرورت تمام دارد.
 - ۶- گرایشها و مبارزان که محل عمل خویش را بیرون از رژیم و درون ایران می دانند، می توانند با یکدیگر اتحاد کنند. آنهایی هم که محل عمل سیاسیشان یا محدوده رژیم و یا محدوده قدرتهای خارجی است، فراخوانده می شوند خویشان را از آزاد و خویشان را با آنهایی که در این فراخنا مبارزه می کنند، همسو کنند. هدفها و روشهای بالا، از جمله ولایت جمهور مردم، بسط نیافتند. زیرا این کار به زمان بیشتر نیاز داشت.
- * راه کار پیشنهادی برای رسیدن به اتحاد عمل و تشکیل جبهه ای با هدف استقرار ولایت جمهور مردم:
- پیش از انقلاب، وضعیت ایران را در چهار بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی توضیح و راه حل ها را برای تحقق استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی پیشنهاد کردم. این برنامه عمل را در شهرهای مختلف اروپا، به بحث گذاشتم. بمحض ورود به ایران، در دانشگاه صنعتی شریف، در جمع ۳۰ تا ۴۰ هزار دانشجو و استاد و ... هم واقعیت اجتماعی در ۴ بعد و هم راه حل ها را تشریح کردم. کتاب شد و انتشار یافت. کتاب را در اختیار اعضای حکومت موقت و شورای انقلاب قرار دادم. اما بنا بر خود و یکدیگر سانسور کردن بود و مسئولان زحمت خواندن آن را نیز به خود ندانند. چون به ریاست جمهوری انتخاب شدم و پیش از آن، در مقام وزیر دارائی، بکار اقتصاد تولید محور و برداشتن ستون پایه های قدرت مشغول شدم. حاصل اجرای تدابیر، در ایران، آقای خمینی و ملاتاریا را نگران کرد (گفت اقتصاد مال خر است) و در امریکا کیسینجر را (گفت امریکا تحمل دو ژاپن را در آسیا نمی آورد). حکومت رجائی و کودتای خرداد ۶۰، از جمله، برای آن بود که اقتصاد مصرف محور سازگار با استبداد وابسته باز سازی شود.
- و پیش از این، در باب لائیسیت (از کلمه یونانی LAICOS بمعنای «از مردم» در مخالفت با CLERICOS بمعنای «از روحانیت» یا آری به جمهوری و نه به حاکمیت روحانیت) و تدابیری که با اجرا شدنشان، دولت بی طرف تحقق پیدا می کند و دیکتاتوری بنام لائیسیت پدید نمی آید، را توضیح داده ام. در پاسخ به پرسش آقای فرید نیز ۱۲ اصل پیشنهاد شده است که با اجرا شدن آنها، ولایت جمهور مردم تحقق پیدا می کند. از آنجا که تحقق مواردی که بر سرشان توافق پدید آمد، اجرای این ۱۲ اصل را ایجاب می کند، و از راه

۱- هرکس خود خویشان را هدایت می کند: پس هر انسان استقلال در تصمیم و آزادی در انتخاب نوع تصمیم دارد.

۲- حقوق انسان ذاتی حیات او هستند.

۳- هر جامعه حقوق ملی دارد و بعنوان عضو جامعه جهانی، حقوق جهانی دارد.

۴- جانداران و طبیعت صاحب حقوق هستند.

۵- اصل لااگره، مقرر می کند: هم آزادی گزینش دین (دین شما، شما را و دین من مرا) را و هم ضرورت استقلال دین از قدرت (که دولت یکی از اشکال آنست)

را و هم خشونت زدائی را. و هم، بخصوص، بکار تعریف انسان بمتابه موجودی معنوی = مدار باز مادی → معنوی، می آید.

۶- جریان آزاد اندیشه ها و اطلاعات و فراخواندن انسانها به شنیدن قولها و پیروی از بهترین آنها.

۷- اصل هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و در جامعه ها، نزدیک ترین اصل به این اصل، ولایت بر یکدیگر بر میزان حقوق و برادری و برابری: جامعه ارزیاب و منتقد.

۸- اصل شورا.

۹- اصل تصدی اجرا (مردم سالاری شورائی) و با انتخاب مجری.

۱۰- اصول راهنمای قضاوت برای آزاد نگاه داشتنش از قدرت و برای احقاق حق.

۱۱- اصل دین برای انسان است و نه انسان برای دین و بنا بر این، تغییر رابطه میان انسان و بنیاد دینی و دیگر بنیادهای جامعه. توضیح این که در جامعه های دیروز و امروز،

بنیادهای حاکم و انسانها وسیله و قدرت هدف بود. ولایت فقیه همین رابطه را با انسان جبری می کند. چنانکه کرده است. بنا بر این،

بنیاد- انسان ← قدرت می باید جای خود را به رابطه انسان ← بنیاد → رشد در استقلال و آزادی بدهد.



۱۲ - مکارم اخلاق سازگار با استقلال و آزادی و کرامت و حقوق انسان و حقوق جانداران و طبیعت. و اما طرحی که برای اتحاد پیشنهاد کردم و امیدوارم در اجتماع دیگری در پاریس، آن را بسط دهم :

* ادامه جنبش همگانی تا پیروزی، نیاز به تبدیل و بدیل، نیاز به اتحاد نیروهائی دارد که در گستره بیرون رژیم و درون ایران، مبارزه می کنند: طی سه دهه جبهه هایی که پدید آمده اند، از میان رفته اند و یکچند از کوششها برای ایجاد جبهه، بی ثمر شده اند. از دلایل عمده، یکی روشن نشدن هدف و بنا بر این، محل سیاسی عمل بوده است:

۱- برای آنها که قدرت را هدف می شناخته اند و می شناسند، دو محل سیاسی عمل وجود داشته اند: یکی درون رژیم و دیگری بیرون از ایران و در وابستگی به قدرت خارجی. هم اکنون سخن از تشکیل جبهه ای بمیان است که محل سیاسی عمل را «درون» «نظام» قرار می دهد. هدف چنین جبهه ای غیر از قدرت نمی تواند باشد. بر فرض که چنین جبهه ای بوجود آید و پیروز نیز بگردد، قدرت از جبهه شکست خورده (خامنه ای - مافیاهای نظامی - مالی) به جبهه پیروز منتقل می شود. با توجه به ساخت رژیم، احتمال موفقیت چنین جبهه ای بسیار ناچیز است. تنها کاری که از چنین جبهه ای بر می آید، آنهم برای مدتی کوتاه، ایجاد مزاحمت برای جبهه ایست که استقلال و آزادی را هدف می کند. - تشکیل جبهه ای وابسته به قدرت خارجی نیز تا این زمان ناکام شده است. از جمله به این علت که آنها که استقلال و آزادی را هدف دانسته اند، بسان سدی سدید، مانع از آن شده اند که قدرت خارجی چنین جبهه ای را بوجود بیاورد.

۲ - وقتی استقلال و آزادی هدف شده است، محل سیاسی عمل، در بیرون قدرت حاکم و قدرت خارجی قرار گرفته است. این محل سیاسی عمل، درون ایران و جامعه ملی گشته است. جبهه هایی با هدف استقلال و آزادی وقتی توسط خود مردم در جریان جنبش آنها بوجود آمده اند توانسته اند بطور خودجوش، به خود سازمان بدهند و به هدف دست یابند. در دوران معاصر، جنبش ۳۰ تیر در دهه ۳۰ و جنبش مردم ایران در انقلاب ۵۷، پیروز شدند.

درس این دو جنبش اینست که جنبش وقتی پیروزی کامل بدست می آورد که ستون پایه های استبداد تاریخی را از میان بردارد و استقرار دولت حقوقمدار را میسر کند. به سخن دیگر، ادامه یافتن جنبش تا پیروزی، نیازمند تبدیلی است که نه هدف را که استقلال و آزادی است رها کند و نه محل سیاسی عمل را که درون جامعه ملی و عمل کردن از راه مردم و با مشارکت مردم است، ترک گوید. بنا بر این، شرکت کنندگان در این جبهه، به ضرورت، می باید خود را از قید دو محل سیاسی عمل، یکی قلمرو قدرت خارجی و دیگری محدوده رژیم حاکم آزاد و هدف خوبستن را استقلال و آزادی کرده باشند.

اینکه که مردم ایران در جنبش هستند، در همه آنها که با طرز فکرهای مختلف، در طول زمان، به اصول استقلال و آزادی وفادار مانده اند و محل عمل سیاسی خود را گستره جامعه ملی دانسته اند، فرض است که در جبهه ای تشکل جویند که استقرار حاکمیت مردم و تغییر ساختار تاریخی دولت استبدادی به دولت مردم سالار را هدف خود بشناسد. این جبهه می تواند به روش تجربی تشکل شود. یعنی به تدریج از راه بسط همکاری میان شرکت کنندگان در آن، قوام و دوام و پهنا بگیرد:

● تشکیل گروه تدارک از شخصینها و نمایندگان سازمانهایی که آمادگی شرکت در این گروه را دارند. این گروه، می تواند کار را با بحث آزاد و انتشار مرتب حاصل مباحثات شروع کند. موضوع های بحث ها می توانند ویژگی های بدیل دموکراتیک و اخلاق سیاسی در خور استقلال و آزادی ملت و نیز هر ایرانی و اصول راهنمای حاکمیت جمهور مردم و ویژگی های دولت حقوق مدار و مشخص کردن سیاست خارجی کشور بر وفق اصول راهنمای حاکمیت جمهور مردم و نیز نظام اجتماعی باز و تحول پذیر و کار برد نیروهای محرکه در جامعه باز برخوردار از فرهنگ آزادی و اقتصاد تولید محور باشند. این مباحث، توافق همگانی را نسبت به اصول قانون اساسی که ترجمان حاکمیت جمهور مردم باشند، فراهم می آورند.

● بر وفق الگویی که گروهی با ترکیب بالا است، در داخل کشور، در سطح هر جماعت (دانشجویان و دانشگاهیان و معلمان و کارگران و کشاورزان و کارکنان دولت، از زن و مرد و...) گروه های کار می توانند تشکیل شوند. این گروهها می توانند بسیار فراوان باشند. برای مثال، در هر یک از دانشکده ها، گروه های کار بسیار می توانند تشکیل شوند. با توجه به حضور مأموران واواک و چند واواک موازی، گروه هایی که بدین سان تشکیل می شوند، از استقلال نسبی بر خوردار و رازداری، در آنچه به هویت اعضاء مربوط می شود، و روش کار را، رعایت می کنند.

● در بیرون از ایران، در شهرهای هریک از کشورهای محل اقامت، ایرانیان می توانند گروه های کار تشکیل دهند.

● گروه هایی که در بیرون از کشور و درون کشور تشکیل می شوند، در اصول راهنما و روشها همسوئی می جویند. بدیهی است که در بازداشتن رژیم در سرکوب جنبش، گروههای همسو در بیرون از کشور، نقش تعیین کننده ای می توانند بر عهده بگیرند هرگاه گروه های متشکل در درون کشور، اطلاعات ضرور را در اختیار این گروهها بگذارند.

۳ - این گروهها قابلیت تشکیل و کار دارند هرگاه کارشان پیشنهاد باشد و نه دستور! در حقیقت،

- از این واقعیت که در طول سه دهه جبهه هایی که بوجود آمده اند، از میان رفته اند و یا برغم کوششهای انجام گرفته نتوانسته اند تشکیل شوند، درس باید گرفت. از جمله این درس را که درک درستی از نقشی که جبهه می باید بر عهده بگیرد، وجود نداشته است. در حقیقت، همواره گروه های سیاسی خواسته اند «دولت در سایه» باشند و در سطح جامعه ولایت مطلقه اعمال کنند. ترک این مقام و موضع ضرور است. جبهه برای تعیین تکلیف برای مردم و احدی از احاد مردم نیست.

- با توجه به این امر که جنبش همگانی، از زمانی که هدف و بنا بر این محل عمل سیاسی را بطور روشن و قاطع تعیین می کند، نیازمند نیروی محرکه سیاسی و نیز سخنگو می شود، نوعی هماهنگی در عین رعایت اصل کثرت آراء و اظهار شدن این آراء، ضرورت پیدا می کند. بنا بر این، تصدی جریان آزاد اندیشه ها و جریان آزاد اطلاعات در حوزه مسئولیت جبهه متشکل از گروه های فوق قرار می گیرند.

- مراقبت از محل سیاسی عمل و نیز اصول راهنمای استقلال و آزادی، کار این گروه ها باید باشد. هم لحاظ این که ابتکار عمل از دست مردم بیرون نرود و هم بخاطر این که زورمدارهایی که محدوده رژیم و یا قلمرو قدرت خارجی را میدان عمل می کنند، با آمدن به میدان عملی که بیرون رژیم و درون ایران است، جنبش همگانی را محکوم به توقف و پایان نکنند.

۴ - با توجه به وجود تردیدها و سوءظن ها و کم امیدها و... نمی باید منتظر شد که همه مصمم شوند و نخست در گروه ها و سپس در جبهه شرکت کنند. پس آنها که آمادگی کامل دارند، می باید در مرحله جنبش همگانی، در موقع و موضع جبهه قرارگیرند و بسان یک جبهه عمل کنند. یعنی:

- اصولی را هدف شناسند و جهت یاب فعالیتهای خود کنند که بیانگر حقوق جمهور مردم و انسان هستند.

- روشی را برگزینند که امکان در پیش گرفتنش برای همگان موجود باشد.

- در هر عمل سیاسی، بنا بر مشارکت دادن تمامی گرایشها و کسانی بگذارند که به اصول راهنمای بیانگر حقوق جمعی و حقوق انسان باور دارند.

۵- از آنجا که بر اصول استقلال و آزادی، میدان عمل در بیرون از قلمروهای استبداد حاکم و قدرتهای خارجی قرار می گیرد و ابتکار عمل از آن مردم می شود، همواره می باید به روی کسانی که از آن محدوده ها خویششان را رها و به این فراختا در می آیند، آغوش گشوده باشد. درس تجربه می گوید:

- مرحله اول، مرحله بهترین شیوه، همسوئی بدون تعهد سازمانی است.

- مرحله دوم، مرحله آزمون توان همکاری است. به تریبی که اطمینان حاصل شود که هم اصول راهنما بمثابة هدف مشترک از سوی همگان پذیرفته شده اند و هم قدرت بمثابة هدف و روش فعالیت سیاسی را شده است.

- مرحله پایانی، مرحله اتحاد در جبهه است.

۶- اما رابطه با آنها که در دو محدوده رژیم و یا وابستگی به قدرت خارجی می مانند:

- از سه محل عمل، یکی قلمرو قدرت خارجی است. این محل بالمره می باید ترک گفته شود. زیرا امکان تعامل با آنها که در این محدوده در پی رسیدن به قدرت در ایران هستند، نیست. اما در باره دو محل عمل دیگر:

- زمانی می رسد که عمل در درون رژیم همان هدف را پیدا می کند که عمل در بیرون رژیم دارد: تغییر رژیم استبدادی به رژیم مردم سالار.

- و عمل در بیرون از رژیم که همواره بقصد تحمیل تغییر به رژیم انجام می گیرد.

این دو عمل، همسو می شوند و یک عمل می گردند وقتی جنبش همگانی ابتکار عمل را از استبدادیان می ستاند. در حقیقت همگرایی، موکول به یکسانی در هدف و روش و شرکت در جنبش همگانی است. به سخن روشن، محل عملی که بیرون از رژیم است می باید جهت یاب باشد و نه بعکس. زیرا وقتی محل عمل محدوده رژیم می شود، حرکت عمومی وسیله نزاع بر سر قدرت میان گروه بندیهای موجود در رژیم حاکم می شود. در همه جامعه ها، هر بار محل عمل درون رژیم استبدادی شده، جنبش همگانی هدر رفته است. از این رو، محل عملی که آن را آزادی بمثابة هدف و روش معین می کند، همواره می باید از سوی کسانی تصدی شود که استقلال و آزادی را هدف میکنند، تا حرکت همگانی سمت و سویی را بجوید که به حاکمیت جمهور مردم می انجامد.

بدیهی است که مرحله انتقالی را نیز می باید تدارک دید. وقتی با وجود سه جنبش همگانی در یک قرن، هنوز دولت مردم سالار بنا نجسته است، اسباب بنای آن را می باید تدارک دید. شرح کارهایی که در مرحله انتقالی باید انجام پذیرند و چند و چون اسباب بنای دولت مردم سالار، فرصتی دیگر می طلبد.

از ۲۲ بهمن ۸۸ باید بسیار بیاموزیم فواد تابان



نظر شما در مورد 22 بهمن 1388 و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

اتفاقی که در 22 بهمن افتاد این بود که حکومت کودتا تهران را به یک پادگان نظامی بزرگ تبدیل کرد تا مانع شکل گیری اعتراض سراسری علیه خود شود. آن ها به این ترتیب موفق شدند جلوی یک اعتراض سراسری و گسترده را بگیرند اما به این قیمت که یک بار دیگر همه ی دنیا فهمید آن چه این حکومت را سرپا نگاه داشته است، تنها همین نیروی سرنیزه است. خود این یک رسوایی بزرگ بود که هر چه رادیو و تلویزیون و دستگاه های تبلیغاتی حکومت سعی کنند، آن را نادیده بگیرند و دروغ «حضور 50 میلیونی» را به خورد هواداران خود بدهند، از واقعیتش چیزی کم نمی شود. در عرض یک سال، جامعه ی ما از آرامش گورستانی که تصور می شد در آن وجود دارد به جایی رسیده است که حتی یک مراسم دولتی سنتی را هم نمی توانند بدون بسیج گسترده ترین نیروهای نظامی خود، به کار گیری حداعلاي خوشونت و سرکوب بی امان مردم سازمان بدهند. این وضعیت یک بار دیگر نشان داد که این حکومت دیگری چیزی جز همین سرنیزه ای که بر آن تکیه زده است ندارد.

اما چیزی که به حکومت کمک کرد مانع برگزاری یک اعتراض سراسری و گسترده شود، فقط نیروی نظامی آماده ی سرکوب نبود، اشتباهی که در بین «سبزها» صورت گرفت نیز به این حادثه کمک کرد. تقریباً همه ی کسانی که در این چند روز در این مورد اظهار نظر کرده اند، پذیرفته اند که رهنمودهای ارایه شده و نقشه های تاکتیکی که برای این روز طرح شده بود، دارای اشتباهات جدی بوده اند. واکاوی دلایل بروز این اشتباهات که مانع برآمد مستقل مردمی که به خیابان آمده بودند شد و حتی در برخی موارد حضور آن ها توسط حکومت به نفع خود مصداقه گردید، برای آینده ی جنبش و پرهیز از اشتباهات مشابه اهمیت زیادی دارد. به نظر من، یکی از دلایل این اشتباهات آن بوده است که ما مجموعه ی نیروهای مخالف و معترض تصور درست و واقعی از توازن قوا، میزان قدرت جنبش سبز و نیروی سرکوب حکومت نداشته ایم و در نتیجه تاکتیک هایی ارایه و توصیه شد که بنا را بر برتری کامل قدرت «جنبش سبز» قرار داده بود و بر این تصور بود که «سبزها» آن چه را که اراده کنند، در هر شرایطی می توانند عملی سازند. این تصور اشتباه بوده است. خط مشی های سیاسی نیز در این امر این تاثیر نبوده اند که بحث جداگانه ای را می طلبد.

در انتقادهایی که بعد از 22 بهمن مطرح شده است، در کنار تلاش های مسئولانه برای شناخت نقاط ضعف، عده ای هم فرصت تسویه حساب پیدا کرده اند و نیت ناگفته و پنهان خود را آشکار کنند. من در این زمینه به دو مورد اشاره می کنم.

یکی حمله ی بی وقفه به ایرانیان خارج از کشور است که از جانب پاره ای محافل سبز که به درستی هم شناخته شده نیستند، صورت می گیرد. مشابه این حملات را در لحن ملایم تری بعد از تظاهرات روز عاشورا - به طور مثال در نامه ی مشهور آقای سحابی به ایرانیان خارج از کشور - هم داشته ایم، اما این بار لحن پاره ای از انتقادات خصمانه شده است. این ها می خواهند این طور تلقی کنند که ریشه ی تندروی و به بیان خودشان «رادیکالیسم» در خارج از کشور است و ایرانیانی که در خارج از کشور و در گوشه ی «امن» نشسته اند با رهنمودها و دستورات رادیکال خود موجبات شکست «جنبش سبز» را فراهم می آورند. این تصور کاملاً اشتباه است. سال های سال در مباحث سیاسی که بین نیروهای سیاسی رادیکال و رفرمیست و اصلاح طلب در خارج از کشور جریان داشت، عده ای چنان وانمود می کردند که خواسته های انقلابی و رادیکال متعلق به عده ای «خارج از کشوری» است و مردم و نیروهای سیاسی ایرانی همگی مسالمت جو و طرفدار اصلاحات هستند. تجربه ی هشت ماهه ی اخیر این نظریه را کاملاً باطل کرد و روشن ساخت که ریشه ی رادیکالیسم اتفاقاً در داخل خود ایران و بین نیروهای معترض و به طور عمده جوانی است که امروز در خیابان ها خواست های واقعی خود را بدون پرده مطرح می کنند. برخی ها چنان می گویند و می نویسند که انگار شعارهایی نظیر «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر اصل ولایت فقیه» اختراع خارج است. اما واقعیت این است که همه ی این شعارها در «کف خیابان» ها در داخل ایران مطرح شد و به خارج از کشور هم رسید. اما چون در مبارزه با «رادیکالیسم» حمله به «خارج نشینان» راحت تر از مبارزین جان بر کف داخل خیابان است، آن ها خارج را می گویند که داخل بشنود.

مورد دومی که می خواهم اشاره کنم، تبلیغاتی است که در مورد «عبور از موسوی و کروبی و خاتمی» به راه انداخته اند و تاکید بر آن که «رهبری» از این پس فقط بر عهده ی این سه تن خواهد بود. طبیعی است در هر مبارزه ی سیاسی نیروهای مختلف اجتماعی و درگیر در مبارزه علاوه بر آن که با هم در هدفی مشترک مبارزه می کنند، رقابت ها هم بین آن ها وجود دارد. برای بخش بزرگی از این جنبش، یعنی بخش سکولار آن نمی توان رهبرانی تراشید که هدفشان حفظ جمهوری اسلامی و بازگشت به «امام راحل» است. آقای موسوی و کروبی نمی توانند رهبران چنین نیروهایی باشند، اما همواره در این هشت ماه در هر زمینه ای که لازم بوده است مورد حمایت بی دریغ همین نیروها قرار داشته اند. اتفاقاً شاید یکی از انتقاداتی که به این رهبران سلبیک وارد باشد این است که چرا خود را در حاشیه نگاه داشته اند و کمتر رهبری می کنند. الا آن نزدیک به چهار - پنج روز از جریان 22 بهمن می گذرد و هیچ کدام از آقایان حاضر نشده اند چند کلامی در مورد آن حرف بزنند و دست کم هواداران خود را راهنمایی کنند.

تلاش برای تک صدایی کردن این جنبش که ماهیتی چند صدایی دارد، تلاشی بی فرجام و بسیار خطرناک است و از جمله در همین ادعای اخیر برخی از محافل جنبش سبز خود را نشان داده است که به هزار زبان می گویند، همه ساکت شوند تا رهبران حرف بزنند.

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در این مرحله کدامند؟

بزرگترین نقطه ی قوت «جنبش سبز» - من این جمله را در گیومه می گذارم، زیرا به نظر من جنبش دموکراتیک مردم ایران گسترده از جنبش سبز و جنبشی رنگین کمانی است، سبز امروز تنها یک نماد است برای مرزبندی با سباهی حکومت - همین اراده ی عظیمی است که برای مبارزه با دیکتاتوری و پایان دادن به حکومت ظلم و تبعیض شکل گرفته است. این اراده ی تحسین برانگیز بزرگترین نقطه ی قوت این جنبش است که تا به امروز علیرغم همه ی سرکوب ها آن را سرپا نگاه داشته و به جلو رانده است. اراده ی مبارزه با دیکتاتوری در جامعه به آسانی به یک اراده ی جمعی تبدیل نمی شود. اما در کشور ما اکنون این اراده به یک اراده ی جمعی و گسترده تبدیل شده و این بزرگترین سرمایه ی جنبش ما است که باید بتواند با غلبه بر ضعف های خود، به سر منزل پیروزی برسد.

اما در این شرایط به نظر من مفیدتر است بیشتر در مورد نقاط ضعف، کاستی ها و نقصان ها تاکید شود. زیرا گفتگوی زیاد در مورد نقاط قوت این خطر را نیز دارد که این جنبش را دچار خودبزرگ بینی کند، که ما در آستانه ی تظاهرات 22 بهمن - شاهد این خودبزرگ بینی و ارزیابی نادرست از قدرت خود بودیم. اگر بخواهم بر مهم ترین کاستی های جنبش دموکراتیک انگشت بگذارم، این ها را می توانم مطرح کنم.

نخست مساله ی رهبری و در واقع فقدان رهبری است. تجربه ی جنبش سبز و فعالیت های شبکه ای در آن و همچنین دید منفی شکل گرفته، نسبت به مقوله ی رهبری، این ایده را گسترش داده است که جنبش سبز اساساً باید متکی بر شبکه های اجتماعی و «خودرهبر» باشد. تجربه این شبکه های اجتماعی هر چند تجربه ی بسیار مفیدی است، اما اغراق در آن مثل هر مورد دیگری می تواند زیان آور گردد. ما می توانیم و باید درک خود را نسبت به «رهبری» تصحیح، مدرن و امروزی کنیم، اما نمی توانیم به کلی منکر وجود رهبری برای یک چنین جنبش عظیمی شویم. جنبش دموکراتیک ایران برای پیروز شدن احتیاج به رهبری دارد. ضعف رهبری را ما در جریان روز 22 بهمن تجربه کردیم. اما همینجا باید هشدار داد که رهبری مورد نظر - برخلاف آن که بعضی ها می گویند و می خواهند - به این معنی نیست که «ما همه سرباز توایم». من از یک رهبری دموکراتیک صحبت می کنم. رهبری دموکراتیک باید دست کم دو مشخصه داشته باشد. اولاً بیانگر همه ی گرایش های موجود در جنبش باشد و بتواند آن ها را سخنگویی کند، و دوم رابطه ای دموکراتیک با کادرها و بدنه ی جنبش داشته باشد و از آن یک رهبر کاریزماتیک و ولایت فقیهی دیگر ساخته نشود. بشود به آن انتقاد کرد، به آن پیشنهاد داد، از او خواست و ... همه ی خصوصیات که باید در یک رهبری دموکراتیک جمع باشد را داشته باشد.

در شرایط کنونی من مدافع این نظریه هستم که:

برای ایجاد چنین رهبری باید یک شورای متشکل از نمایندگان جریان های عمده ی دموکراتیک در کشور ما تشکیل شود که موجب حذف هیچ بخشی از جنبش نشود. ضعف دوم، همان طور که بسیاری از خیرگان و کارشناسان اشاره می کنند، سردرگمی در اهداف و شعارهاست. تنوع در جنبش خوب، لازم و موجب تقویت آن است، اما آن چه ما شاهد آن هستیم فقط تنوع نیست، در این جنبش ما همزمان شاهد طرح مطالباتی هستیم که صددرصد با هم متناقض هستند. از جمهوری اسلامی تا جمهوری ایرانی. حل این معضل یک راه دموکراتیک دارد و یک راه مستبدانه. راه مستبدانه آن است که آن که زورش بیشتر است آن که را که در وضعیت فعلی زور کمتری دارد، حذف و یا مطیع خود سازد. راه دموکراتیک آن است که دنبال ظرفی بگردیم که بتواند این شعارها و خواست های متناقض را به طور مسالمت آمیز و دموکراتیک به سرانجام برساند و آن چیزی جز انتخابات آزاد نیست. یعنی همگان توافق کنند که تمام هدف و راه حل ها در جریان یک انتخابات آزاد به رای گذاشته شود و برای این کار لازم است توافق کنند که انتخابات آزاد شعار محوری، مشترک و اصلی همه ی جنبش باشد.

نکته ی سوم که به دلیل طولانی شدن بحث آن را به طور خلاصه مطرح می کنم این است که جنبش سبز نباید تصور کند که با همین نیرویی که دارد می تواند بر دیکتاتوری پیروز شود. نخوتی که در این جنبش در آستانه ی 22 بهمن شکل گرفته بود خطرناک است. ماجرای تمسخر «ساندیس» ها یک مورد این نخوت خطرناک است. شرم آور است جامعه ی ما



جامعه ای باشد که عده ای برای دریافت ساندیس و مرغ و نظایر آن حاضر شوند به تظاهرات دولتی بپیوندند، اما متأسفانه این واقعیت دارد و راه مقابله با این وضعیت تمسخر «ساندیس» ها نیست، مبارزه برای بیرون کشیدن آن ها از حیطه ی نفوذ حکومت و بازیچه ماندن آن ها در دست حکومت است. این تنها یک مثال است. در ابعاد کلان تر جنبش دموکراتیک در ایران باید بکوشد که بخش های کم تحرک تر جامعه به ویژه کارگران را به عنوان یک نیروی اجتماعی جلب روندهای دموکراتیک فعلی سازد. بدون پیوستن اقشار زحمتکش به جنبش امکان پیروزی برای آن وجود ندارد.

ادامه و حرکت جنبش سبز را در روزها و هفته های آینده چگونه می بینید و راهکارهای پیشنهادی شما چیست؟

بعد از «شوک 22 بهمن» جنبش سبز وارد فاز بازبینی و نگاه به خود شده است و این بسیار مفید است. این جنبش در این هفت – هشت ماه، به نوعی یک جنبه نگرانی دچار شده بود. این یکجانبه نگرانی در این بود، که از این مناسبت تا آن مناسبت منتظر می ماند تا نیرو و اعتراض خود را بروز دهد. وسیله ی مبارزه اش هم به طور عمده در این مدت، «اینترنت» بود تا بسیج کند و به خیابان بیاورد. از همین حالا هم عده ای باز منتظر فرارسیدن «چهارشنبه سوری» هستند. این وضعیت تا مدتی جواب داد، اما 22 بهمن نشان داد، برای همیشه نمی تواند جواب بدهد. جنبش دموکراتیک ایران نمی تواند تا به آخر بر مناسبت های گذشته تکیه کند و از آن ها استفاده ببرد، این جنبش باید خود به یک جنبش «مناسبت ساز» تبدیل شود و از فرصت ها به خوبی بهره بگیرد و فرصت های تازه و نو را برای خود خلق کند. شبکه های مجازی و موبایل و اینترنت تا به امروز نقش بزرگی در جنبش مردم ایران بازی کرده اند، اصلاً تجربه ی نوبی در سطح جهانی بوده اند که بسیار هم مورد توجه قرار گرفته اند، اما تکیه ی یک جانبه بر آن ها نادرست است. این ها نمی توانند به تنهایی نقش سازمانگری را بر عهده بگیرند، به خصوص این که به طور معمول از دست اقشار زحمتکش جامعه دور هستند و نمی توانند آن ها را بسیج کنند. باید به این موضوع فکر کرد که چه شیوه های کمکی برای سازماندهی مردم ضروری است. در زمان انقلاب بهمن، که همه ی سازمان های سیاسی سرکوب شده بودند، مساجد این نقش سازمانگرانه را برای آیت الله خمینی بازی می کردند و مردم را از آن جا سازماندهی می کردند، علاوه بر آن دانشجویان چپ صبح تا شب در برابر کارخانه ها و در محله های زحمتکش نشین حضور می یافتند و فعالیت های تبلیغاتی می کردند، اعلامیه پخش می کردند، با مردم گفتگو می کردند و آن ها را به جنبش ضددیکتاتوری فرا می خواندند. الان کمتر شاهد چنین حرکاتی هستیم. «خیابان» به تنها شیوه ی مبارزاتی تبدیل شده است. این مبارزه هم بازی با ورق رو است. یعنی از همین الان هم حکومت می داند که اتفاق بعدی قرار است چهارشنبه سوری بیفتد و هم اپوزیسیون این را می داند و البته باید این نکته را تصریح کرد که حکومت امکانات بیشتری برای سازماندهی دارد.

از این رو به نظر من حتماً لازم است در تاکتیک ها و روش های مبارزه و فعالیت تغییراتی داده شود. این کار کسانی است که در داخل کشور مبارزه می کنند و من نمی خواهم در این زمینه روی موارد مشخصی تکیه کنم. تنها یک تجربه را نقل می کنم. در جریان انقلاب بهمن وقتی در تهران حکومت نظامی اعلام شد، برای چند روزی رعب این حکومت نظامی باعث کاهش تظاهرات شد. دانشجویان دانشگاه ها که ارتباطات خوب و زنده ای با هم داشتند، با برپایی تظاهرات موضعی و غافلگیرانه در محلات پر جمعیت که بیشتر از پنج تا ده دقیقه هم طول نمی کشید و اصل آن نیز بر غافلگیری نیروهای سرکوب بود، در خیلی جاها موفق عمل کردند و آن فضای رعب و سرکوب را شکستند. جمع می شدند، تظاهرات می کردند، پلاکارد بالا می بردند، اعلامیه پخش می کردند و قبل از آن که نیروهای سرکوب برسند، متفرق می شدند. به تدریج مردم هم به این تظاهرات می پیوستند. حرف من اما این است که باید به غیر از خیابان، به ویژه متوجه ی مراکز حساس و فلج کننده ی رژیم، نظیر کارخانه ها و موسسات اقتصادی شد و کار آگاهگرانه را جدی تر گرفت. هر بار بعد از یک ناکامی و یا برآمدی کمتر از انتظار در همین اینترنت شاهد پیام های پی در پی مبنی بر لزوم اعتصاب و اعتصاب عمومی هستیم. اما برای ایجاد اعتصاب و اعتصاب عمومی باید به میان کارگران و معلمان و کارمندان رفت و در بین آن ها کار کرد. این ها یک روزه اتفاق نمی افتد.

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

همکاری اپوزیسیون مسلمانان تأثیرات بسیار بزرگی در پیشبرد جنبش و همبستگی مردم خواهد داشت. هم از نظر روانی و هم از نظر انسجامی که می تواند ایجاد کند، به نظر من یکی از کمبودها و نقصان های بزرگ این جنبش همین وضعیت بسیار پرانگیزه و در برخی موارد خصمانه ی اپوزیسیون است. اما مساله ی اصلی این است که چرا این همکاری به دست نمی آید. در این زمینه من متأسفانه کمتر می توانم خوشبینانه صحبت کنم. وضعیت اپوزیسیون ایران را شاید بتوان وضعیت خودیژه دانست که دارای پیچیدگی ها و مشکلات بسیاری است. بخش زیادی از این مشکلات و اختلافات، قبل از این که مربوط به برنامه و سیاست باشد، مشکلات فرهنگی و حتی روانی است. اپوزیسیون ایران هنوز از عوارض انقلاب بهمن 57 و سال های اولیه ی بعد از آن رهایی نیافته است. یک انشقاق بزرگ مربوط به همین انقلاب است که بین اپوزیسیون شرکت کننده در انقلاب و اپوزیسیونی که بعد از سرنگونی انقلاب شکل گرفت (سلطنت طلب ها) شکافی عمیق ایجاد کرده است. این شکاف همچنان باقی است و تا زمانی که جامعه ی ایران از نظر تاریخی انقلاب بهمن را پشت سر نگذارد و نتواند قضایای ملی نسبت به آن شکل بدهد، (مثلاً مثل انقلاب فرانسه در جامعه ی فرانسه) این شکاف باقی خواهد ماند. البته بین بخش هایی از نیروهای وابسته به سلطنت طلبان که حالا خود را مشروطه خواه می خوانند و در جهت یک حزب لیبرال دموکرات حرکت می کنند، با نیروهای جمهوری خواه کشور، چشم اندازهای روشن تری پدید آمده است.

عین همین وضعیت در بین نیروهای مخالف از بخشی از نیروهای جمهوری اسلامی که از آن کده شده و به صفوف مخالفین و معترضین رانده شده یا به این صفوف پیوسته اند هم وجود دارد. به خصوص دهه ی خون بار شصت و قتل عامی که از مخالفین صورت گرفت، به عنوان یک عامل روانی بسیار نیرومند مناسبات این گروه با سایر نیروهای اپوزیسیون را تحت تأثیر خود قرار داده است.

شکاف دیگر، بین نیروهای جمهوری خواه و لائیک است. علاوه بر اختلافات سیاسی که آن ها را به دو اردوی اصلاح طلب و انقلابی تقسیم می کند، زخم ها و آسیب های آن انقلاب بین آن ها نیز باقی است. من نظرم این است که بر شکاف بین اصلاح طلبی و انقلابی گری در ایجاد جبهه ای مشترک دست کم در وضعیت فعلی می توان غلبه کرد، اما زخم های باقی مانده از انقلاب هنوز التیام نیافته اند. اپوزیسیون ایرانی در جریان نخستین سال های انقلاب در برابر هم قرار گرفت و هنوز نتوانسته است مناسبات خصمانه ی آن دوران را به حال عادی برگرداند.

یک مشکل دیگر، مشکل بین همه ی نیروهای اپوزیسیون دموکرات و لائیک کشور با سازمان مجاهدین خلق است. مناسبات خصمانه و صددرصد نفی کننده ای که بین مجاهدین باقی اپوزیسیون جاری است، به نظر من اشتباه است. مجاهدین خلق را نمی توان از جامعه ی ایران حذف کرد. دنبال کردن سیاست حذف آن ها اشتباه است، نادیده گرفتن آن ها هم به جایی نمی رسد. اپوزیسیون دموکرات باید سیاست گفتگو با مجاهدین خلق را در پیش بگیرد و بکوشد آن ها را به روند مبارزه ی سیاسی و بدون سلاح (در شرایط فعلی) دعوت کند.

به مجموعه ی مشکلات بالا، باید مشکل دیگری را اضافه کرد که در ماه های اخیر به صورت فعالی خود را نشان داده است و آن مشکل بین نسل ها در میان نیروهای اپوزیسیون است. نسل جوان به دلایل زیادی که بعضی از آن ها واقعی و درست است به نسل قبلی مبارزین در کشور ما اعتماد ندارد و این خود همکاری و تجمع نیروها را سخت تر می کند. در عین حال این نسل، متأسفانه در انتقادات و بی اعتمادی خود دچار زیاده روی و خودبزرگ بینی شده است که بخش مهمی از آن ناشی از نقش سرنوشت ساز جوانان در جنبش دموکراتیک کشورمان است. این خودبزرگ بینی و بی بها کردن مبارزات و تجارب نسل های گذشته باعث شده است که نسل جوان مبارز کشور ما به تجارب نسل قبلی خود کم اعتنا کند و گسست نسل ها و مبارزه که ویژه ی حکومت های دیکتاتوری است، این جا بیش از اندازه نقش منفی بازی کند.

این ها همه مشکلاتی است که نزدیکی نیروهای اپوزیسیون با هم را دشوار می کند و برای غلبه بر آن ها، باید تیزهوشی، صداقت، از خودگذشتگی و روحیه ی تعامل بالایی وجود داشته باشد. هر نیروی سیاسی که بیشتر از این خصوصیات برخوردار باشد، می تواند نقش مهم تری در غلبه بر شکاف های اپوزیسیون بازی کند.

با این حال در پایان این را هم بگویم که چشم انداز کاملاً و صددرصد بدبینانه نیست و در ماه های اخیر و شاید تحت تأثیر جنبش دموکراتیک مردم ایران، تحمل یکدیگر، شنیدن حرف های مخالف و آمادگی برای همکاری به طور امیدوارکننده ای افزایش یافته است و نشانه هایی از آن را نیز در فعالیت مشترک احزاب و سازمان ها و جبهه های مختلف و همکاری های نیروهای نسل جوان و نسل قبلتر در این جا و آن جا می بینیم.



راه حل سیاسی و حقوقی به بن بست رسیده است ضیاء عابدی

نظرتان در مورد 22 بهمن 1388 و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

به باور من تمامی بحرانهای سیاسی جامعه ایران حداقل در هشتاد سال گذشته فقط ناظر بر این بوده که حاکمیت غیر پاسخگو و مستقل از مردم و در بالای سر جامعه را وادار به تبعیت از مردم کند و حضورش را به دولتها بقبولاند و بگفته ای حق حاکمیت خود را که ناشی از اراده ملت است تثبیت کند، دولتها در ایران بدلیل تکیه به منابع خارج از کنترل مردم نیازی به تبعیت از مردم نمی بینند مخصوصاً در سی سال گذشته که با بهره گرفتن از مفاهیم مذهبی خود را مستقل از مردم میدانند نه حکومتشان را ناشی از اراده مردم، صورتبندی قانون اساسی چنین امکانی را به آنها میدهد ولی الزاماتی آنها را وادار به رعایت تشریفات می کند که آن هم در قانون اساسی موجود با اما هائی مستتر است در حالیکه ساختار حقیقی بر اساس تبعیت از منابع متا فیزیکی شکل گرفته. زمانیکه رعایت ظاهری مفادی از ساختار حقوقی با اعتراض بخشی از مردم روبرو میشود رهبری بلوک قدرت بر اساس ان بینش که حاکمیت از ان خدا و ائمه و جانشینان آنهاست و رهبری فعلی هم بر اساس ساختار حقوقی جانشین بلا فصل آنهاست در خود اجباری اعتقادی برای رعایت خواست مردم نمی بیند مگر مصلحت سیاسی، حال اگر این مصلحت در تضاد با منافع قدرت باشد چه میشود؟ بحران 22 خرداد پیش میاید و رهبری به هر روش و سیاستی ملتجی میشود که بحران را خاموش کند، تداوم بحران 8 ماه طول میکشد رهبری این تداوم را بسود بلوک قدرت نمی داندو میخواید بساط این جنبش را برچیند زیرا ریزش شدید در ساختار بلوک قدرت تعادل ناپایدار در جامعه را به نکتہ بی بازگشت میرساند، و آدم از خود میپرسد چرا بلوک قدرت برای حل بحران یک قدم عقب نمی نشیند نه بخاطر اینکه اگر یک قدم عقب نشست باید قدمهای بعدی را هم بردارد بلکه بخاطر اینست که هنوز تناسب نیرو برای تغییر توازن قوا فراهم نشده و رهبری بلوک قدرت نمی گذارد جنبش با تمرکز نیرو اثبات وجود کند که مقدمه تغییر توازن است.

22 بهمن 88 که حاصل بی برنامه گی و تن به سیاست تحمیل شده از طرف حریف است و رهبری جنبش برای اثبات حضور مسالمت آمیز خود، مردم را به شارکت در راهپیمایی فرا خوانده بود در حالیکه استراتژی بلوک قدرت جلوگیری از تجمع معترضین و سر کوب جنبش سبز بهر قیمت با وسیعترین تدارکات و برنامه ریزی طولانی مدت با استفاده از تمامی امکانات و مقدرات قدرت حاکم بود، هدف جنبش سبز اثبات وجود خود بود که در چند ماه گذشته با استفاده از فرصتهای تقویمی بارها تکرار شده بود، هدف بلوک قدرت تضعیف روحیه مردم با ایجاد فضای رعب و سر کوب و برچیدن نمادهای حضور مردم و مصادره این روز تمام و کمال به نام خود بود.

در پایان روز حاکمیت از حضور و تجمع جنبش سبز جلوگیری بعمل آورد و صورت مسئله را جمع کرد ولی بحران در جامعه که جنبش اعتراضی سبز حاصل وجود آن است هم چنان لاینحل باقی و ابعاد و ریشه های آن هر روز در جامعه عمیقتر و گسترده تر وجودش را به رخ میکشد.

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

به نظر میرسد جنبش سبز از تاکتیک تجمع خیابانی بیش از ظرفیت خود استفاده کرده و زمان آن فرا رسیده که بفکر شیوه ها و روشهای جدید و متنوع تری برای تداوم حضور خود باشد، از طرف دیگر رهبری جنبش سبز هم لازم است با اصلاحاتی در برنامه خود اولاً دامنه حضور جنبش را از شهرهای بزرگ و مرکزی به گستره ملی کشانده و تلاش کند با ارائه گفتگمانی با دامنه شمول وسیعتر از اقصاء و طبقات دیگر جامعه را در جنبش فعال کند که البته لازمه آن شناسائی خواسته های نیروها و اقصاء اجتماعی و لحاظ آن نیازها در پلاتفرم سیاسی جنبش سبز است.

باید پذیرفت راه حل سیاسی و حقوقی به بن بست رسیده و نیروی متوسط شهری با رویکرد مطالباتبیا سطح فعلی جنبش قادر به پیشروی نخواهد شد زیرا بلوک قدرت با افزایش هزینه به جنبش شهروندان میانی جامعه، آنها را در فشار شدیدی قرار خواهد داد، گستره انفعال زمینه بروز حرکات خسونت آمیز و فضای مناسب در اختیار نیروهای ساختار شکنرا فراهم خواهد کرد، اگر بپذیریم که اقصاء میانی جامعه بدلیل سطح آگاهی مناسب و آسیب پذیری موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود آگاهانه با پیش گرفتن مشی مبارزه مسالمت آمیز مسئولیت خود در حفظ ثبات و امنیت ملی و جلوگیری از تکانهای شدید اجتماعی را به وضوح به اثبات میرسانند انفعال چنین نیروی پیش زمینه ظهور نیرو هائی خواهد شد که به چنین مسئولیت هائی بهای لازم نخواهند داد مانند گفتگمانهائی که قبل از 22 بهمن از جانب افراد یا نیرو هائی عنوان میشد که جنبش سبز و وضعیت مبارزه و سطح بر آمد نیروها فرسنگها از آن دور بود و 22 بهمن هرگز برای تعیین تکلیف یا از این نوع شعارها در چشم اندازش نبود، پس رهبری جنبش سبز باید بسمت سازماندهی جنبش اجتماعی موجود حرکت کند، به گمانم مسئولیت رهبری جنبش سبز که بدرستی با بیانیه 17 جناب موسوی تعیین پذیرفته شده به خود گرفت اینک در حوزه سازماندهی سیاسی اجتماعی نمود خود را نشان میدهد، پذیرفته نیست که جنبش را در مسیر تداوم خود در وسط خیابان رها کرد که مثلاً بعلت وزن نیروهای مدنی در سازماندهی سیاسی موقعیت ندیده گرفته شده آنها را در این 30 سال گذشته دگرگون خواهد کرد، ان زمانیکه حاکمیت از چنین نیرو هائی کولی میگرفت و خواهان استفاده از توده های بی سر بود قرنهای بقول معروف جامعه ایران از تحولات امروزی پش فاصله داشت نه نصف جمعیتش که باتوان باشند در صحنه بودند نه بر چهار میلیون جوان تکیه داشت و نه در مرحله توسعه یافته گی نیروی انسانی و نه در مقام توسعه اقتصادی فعلی هر چند بار رهبری سرمایه تجاری و نه در ارتباطات بین المللی دهکده جهانی و نه در حد استفاده تکنولوژیک امروز ایران، به همین جهت هیچ دلیلی برای کوتاهی در امر سازماندهی سیاسی و اجتماعی وجود ندارد، اینکه رهبری جنبش تا کجا قادر به همراهی با خواسته ها باشد و یا تاکجا مصلحت بداند امری است که باید منتظر ماند و دید.

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده را چگونه می بینید و راهکارهای پیشنهادی شما چه می باشد؟

در روزها و هفته های آینده رهبری جنبش سبز و فعالان جامعه باید ارزیابی خود از راه طی شده را به افکار عمومی ارائه دهند این داوری عمومی بهترین معلم و راهنما برای درس آموزی و اتخاذ شیوه های موثرتری برای تداوم جنبش مدنی است، شخصاً فکر میکنم که زمان برای تشکیل ارگانهای وسیع و سازماندهی نیروهای مختلف فراهم میشود تا با بکار گیری حد اکثر ظرفیت ملی تغییر در تناسب نیرو فراهم شود و جامعه ار حالت آچمز فعلی خارج شود منتهی باید دید که ارزیابی رهبری این جنبش چه راه کار هائی را مناسب میدانند.

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

اینکه آیا بدون همکاری اپوزیسیون البته آن بخش از اپوزیسیون که از شیوه مبارزات قانونی و مدنی مسالمت آمیز جانبداری میکند امکان گشایش در حرکت جنبش اجتماعی متصور است؟ زیاد روشن نیست چه در بخش خارج از کشور که رل پشتیبانی و جلب حمایت بین المللی و جلب توجه افکار عمومی جهانی در حوزه فعالیت آن است و چه بخش داخل کشور که تقریباً متشکل ترین بخش جامعه ایران با اهداف کاملاً تعیین یافته و تعریف شده که از آغاز جنبش دوم خرداد تاکنون ستون اصلی فعالیت و سمت دهی نظری و عملی فعالیت های اجتماعی و سیاسی را هم بخش مذهبی و هم بخش عرفیش پوشش میدهد. آیا امکان دارد بدون شناسائی چنین نیروئی آن هم در شرایطی که امکان ادامه مبارزه سیاسی و قانونی با مقاومت بلوک قدرت حاکم با مشکل روبرو شدهو ظرفیت نیروهای اجتماعی که رهبری جنبش سبز آشکارا خواهان اتکابه آن حد اقل در افکار عمومی است برای تغییر تناسب اجتماعی کافی به نظر نمی آید، آیا زمان آن نرسیده که با تماس مستقیم و اصرار بر تعیین تاکتیکها و همکاری ها ما بین بخش هائی از اپوزیسیون و رهبری جنبش حد اقل به انتقال فکر ضرورت اتخاذ شیوه های متنوع تر و موثر تر کمک کند؟

ایا چنین نگاهی از حوزه باورها نگذشته و در حیطه مسئولیت های ملی قرار نگرفته؟

من باور دارم که چنین است ایران ما امروز به همه فرزندان نیاز دارد امیدوارم رهبری جنبش سبز در افق نگاهش همه فرزندان میهنمان را ببیند و آنروز روز خجسته ای برای همه خواهد بود



لشکر کشی رهبر - دولت علیه مردم مجید عبدالرحیم پور

نظر شما در مورد 22 بهمن 1388 و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

بیست دوم بهمن امسال، روز لشکر کشی ولایت مطلقه فقیه علیه مردم و محاصره نظامی مردم بود. اگر مردم با کمال میل و خود جوش و برای دفاع از رهبر - دولت آمده بودند و اگر رهبر - دولت، مردم را خودی می‌دانستند و هراسی از آن نداشتند آنهمه نیروی نظامی و امنیتی با آنهمه تدارک و نقشه و بلندگو و محاصره تو در تو را برای چه به خیابان آورده بودند؟

هر آدم عاقل و ناظر بی‌طرف با دیدن این همه نظامی و امنیتی و تدارک و ماتور قدرت در سالروز انقلاب این سؤال را از خود می‌کند که

1. راستی اگر طرفداران آزادی و دموکراسی و جنبش سبز و مخالفین ولایت مطلقه فقیه رقم ناچیز و پراکنده ای هستند این لشکر کشی سراسری برای چیست؟ روشن است برای مقابله و سرکوب جنبشی است که ریشه و نفوذ و دامنه گسترده در میان مردم دارد. این واقعیت دارد که دستگاه رهبر - دولت، از آزادی جنبش سبز، گسترش بیشتر آن در میان مردم و رها شدن قدرت عظیم مردم مخالف خود، بشدت نگران است و هراس دارد.
 2. اینکه بیست دوم بهمن امسال برخلاف ظاهر و برخلاف تبلیغات دولت، نشانه‌دهنده اوج جدائی رهبر - دولت از خواسته‌های به حق مردم و مردم بود ..
 3. اینکه 22 بهمن امسال برخلاف تبلیغات و ظاهر سازی های دولت، در بطن خود واز درون چند پارچه و پرشکاف بود. مردمی که که طی 7 ماه گذشته، رایشان توسط راس قدرت دزدیده شد، خودشان خس و خاشاک نامگذاری شدند، کرامت انسانیشان لگد مال شد، توسط مامورن رسمی و غیر رسمی دولت کتک خوردند، دستگیر شدند، زندانی شدند، بچه ها، همسران و دوستانشان زندانی و کشته و اعدام شدند در 22 بهمن امسال برای دفاع از آرمان و شعارهای لگد مال شده آزادی و استقلال دروان انقلاب بهمن و برای دفاع از حقوق و آزادی و شرف و انسانیت خود و هم میهن خود در تظاهرات 22 بهمن شرکت کرده بودند نه برای دفاع از ولایت مطلقه فقیه و جمهوری اسلامی.
 4. قابل توجه است که مردم مدافع آزادی و دموکراسی و مخالف دولت ولایتی، علیرغم اینکه در تظاهرات 22 بهمن، کاملاً در محاصره نظامی ماموران آشکار و پنهان دولت ولایتی بودند باز هم تک صدائی را شکستند. اینکه مخالفین دولت ولایتی نتوانستند بطور گسترده با رنگ سبز و فریاد زنده باد آزادی و مرگ بر استبداد در تظاهرات ظاهر شوند، بنظر من ناشی از هوشیاری مردم ایران است. اگر رعایت مصلحت در اتخاذ روش سکوت و عدم برآمدی نظیر برآمدهای پیشین در چنین محاصره نظامی دخالت داشته، از نظر من درست و بجا بوده است. حفظ نیرو برای روز دیگر و ادامه مبارزه از اصول مهم مبارزه بویژه در شرایط محاصره نظامی است. نیروهای جنبش سبز یاد گرفته‌اند و بیشتر یاد می‌گیرند که کی، کجا با چه نیرویی، چگونه، با چه وسائلی و چه میزانی باید تعرض کرد، سکوت کرد و یا عقب نشینی کرد. در 22 بهمن امسال، رهبر - دولت با تمام قوا به مقابله با دیگر نیروهای جمهوری اسلامی و یاران سابق خود که مخالف قرائت‌ها و رای و سیاست‌های آن‌ها از دین اسلام و جمهوری اسلامی و ولایت فقیه هستند بر خاسته‌اند.
- این اقدام در ادامه اقدام‌های 7 ماهه گذشته رهبر - دولت، نقطه عطفی در مناسبات میان رهبر - دولت با دیگر نیروهای جمهوری اسلامی است. شکافها پرنشاندنی تر شدند. 22 بهمن امسال کاملاً دولتی و نظامی بود. دستگاه رهبر - دولت، بیشتر نظامی می‌شوند بسته تر. . . بنظر می‌رسد، اقدامات رهبر - دولت در 22 بهمن امسال، بحران دورن جامعه و شکاف میان راس قدرت و مردم را بیشتر و عمیق‌تر خواهد کرد. بجز رهبر - دولت، همه میدانند که این سیاستها و روشهای سرکوبگرانه نه تنها راه برون رفت از بحران نیست بلکه جامعه و جمهوری اسلامی را بیش از پیش دچار بحران خواهند کرد و رهبر - دولت را بیش از پیش تضعیف و ناتوان خواهند کرد.

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در این مرحله کدامند؟

پاسخ گویی به این سؤال به بررسی همه جانبه و دقت نیاز دارد که در حوصله یک مصاحبه کوتاه نمی‌گنجد. اما می‌توان فعلاً بطور فشرده به مواردی زیر اشاره کرد.

- در وصف نقاط قوت جنبش، سخنهای فراوان بطور مکتوب و شفاهی نوشته و ایراد شده است. من کوشش می‌کنم بیشتر درباره نقاط ضعف جنبش سبز بگویم.
 - اولین و مهمترین ضعف جنبش، اغتشاش و ناروشنی در سیاستهای راهبردی و کاربردی نیروهای پیشبرنده و مدافع جنبش سبز است.
 - دومین نقطه ضعف جنبش سبز، فقدان خواستها و شعارهای مشخص ایجابی و سلبی مشترک و فراگیر است. . .
 - سومین نقطه ضعف جنبش عدم توجه اغلب نیروهای جنبش به اهمیت گسترش دامنه جنبش در میان مردم است. من فکر می‌کنم، جنبش سبز در این مرحله و در توازن قوای واقعاً موجود لازم است مبنای حرکت خود را گسترش دامنه خود، بمیان مردم، بر اساسی خواسته‌های ایجابی قرار دهد. بدون گسترش دامنه جنبش به میان مردم بویژه کارگران و معلمان و کارمندان، جنبش سبز در خود خواهد ماند و به جنبشی در خود بدل خواهد شد. چهارمین ایراد اغلب جنبشی‌ها عدم توجه به مرحله رشد جنبش و توازن قوا است. بنظر من، جنبش سبز در لحظه کنونی، در مرحله تعرض برای تحقق اهداف بزرگ سلبی و ایجابی قرار ندارد بلکه در مرحله گسترش دامنه خود در میان مردم و بسیج نیرو است.
- اتخاذ سیاستهای روز و کاربردی در راستای اهداف و سیاستهای دراز مدت و راهبردی نظیر انحلال استبداد دینی حاکم و تشکیل حکومت دموکراتیک، رابطه مستقیم و تنگاتنگی با میزان نیروی مردمی بالفعل و بالقوه جنبش، سازمان یافتگی آن، رهبری آن و... دارد.
- طی دو ماه گذشته روشن بود که جنبش سبز بنا به عوامل و دلایل گوناگون هنوز در شرایطی نیست و آن توانایی و انسجام و... لازم را ندارد که بتواند در لحظه کنونی قدرت رهبر - دولت را وادار به مذاکره و عقب نشینی و اصلاح بکند، تغییر قدرت که جای خود دارد.
- جنبش سبز برای وادار کردن راس قدرت به مذاکره و اصلاح و تغییر در قدرت و یا تغییر کل قدرت، به نیروی مردمی وسیع، هماهنگ، سازمان یافته و هدفمند و با نقشه نیاز دارد. جنبش سبز علیرغم اینکه جنبشی خود بنیاد و آگاه و پویاست و ریشه در خواسته‌های آزادیخواهانه و دموکراتیک مردم دارد و جنبشی مردمی است، اما هنوز جنبش نوپا و جوان است و نیاز به رشد و گسترش دارد. متأسفانه بسیاری از نیروهای مدافع جنبش سبز در اتخاذ سیاستهای روز و کاربردی و اتخاذ رهنمودهای عملی در این با آن مورد مشخص، عمدتاً نیروی بالقوه جنبش را با نیروی بالفعل آن یکی می‌گیرند. اینکه که اکثر مردم ایران مخالف ولایت مطلقه فقیه و دولت احمدی نژاد هستند به این معناییست که نیروی بالفعل جنبش هستند. بخشی از مردم مخالف ولایت مطلقه فقیه و دولت هنوز به مبارزه علنی و فعال نیپوسته‌اند. از مخالف بودن تا مبارزه کردن فاصله زیاد است. از حامی جنبش بودن تا وارد شدن به مبارزه فعال بویژه مبارزه رودر رو با دولت و نیروی نظامی دولت در خیابانها فاصله فراوان است. این‌ها ظرایفی است که متأسفانه در تبلیغات و نوشتجات و سخنرانی‌های ویدئویی و تلویزیونی و سیاستها و رهنمودهای عملی نیروهای جنبش کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند. اغلب بحثها و نوشتجات متوجه اهداف عالی و نظام آتی است. از دیگر نکات ضعف جنبش سبز نگاه نسبتاً یکسویه به حضور در خیابانها و مبارزات خیابانی است. عمده کردن یکی از شیوه‌ها و اشکال مبارزاتی و ماندن در آن، پویایی نیروهای جنبش در اتخاذ اشکال خلاق و جدید را از آنها می‌گیرد. و هشتم. فقدان نهاد دموکراتیک و همگانی هماهنگ کننده در راس جنبش و افتادن بار سنگین رهبری جنبش بدوش یکی دوفرد در داخل کشور شاید مهمترین ضعف جنبش سبز است.



ادامه و حرکت جنبش سبز را در روزها و هفته های آینده چگونه می بینید و راهکارهای پیشنهادی شما چیست؟

اندیشیدن و تعمق درباره راه تاکنون طی شده ، بررسی و نقد همه جوانب حرکت جنبش در زمینه اهداف ، سیاستها ، روشها و اشکال مبارزاتی ، استخراج نکات مثبت و منفی ، نکات قوت و ضعف و جمع بندی آنها برای تدقیق و تصحیح و تکمیل و نیرومند تر کردن جنبش یکی از مهمترین کارهای نیروهای جنبش در لحظه کنونی است ..

کاربست متد بررسی و نقد جنبش بعد از هر حرکت بیرونی ، آسیب پذیری جنبش را کمتر و درایت و هوشیاری و توانائی آنها برای رویارویی با حوادث و شرایط جدید بیشتر می کند.

دومین موضوعی که در لحظه کنونی از نظر من برای جنبش اهمیت کلیدی دارد، گسیل نیروهای پویا و خلاق و جوان جنبش به محل کار و زندگی و تحصیل در شهرها برای گسترش ارتباط و شبکه های جنبش است

سومین قدمی که لازم است بطور جدیتر مورد توجه قرار گیرد ، گسترش شبکه های ارتباطی مجازی نظیر ارتباطات اینترنتی و تلفنی در داخل کشور ، میان ایرانیان داخل و خارج کشور ، استفاده مفید و بهینه از این وسایل و شبکه ها در معرفی آزادی و دموکراسی و عدالت بمتابیه اهداف جنبش و پیش برد مبارزه برای آزادی علیه استبداد حاکم است .

لازم است توجه داشته باشیم که دولت در شرایط کنونی می تواند به خیابانها لشکر کشی کند و نیروی جنبش را در خیابان کنترل کند اما نمی تواند میلیونها محل کار و زندگی و تحصیل و میلیونها محفل و هسته و گروه و شبکه نرم آزادی خواه و عدالت جوی جنبش را به سادگی کنترل کند .

بنظر می رسد، در شرایط کنونی ، گسترش نیروی خیابانی از طریق عمده کردن مبارزات خیابانی میسر نیست. جنبش خیابانی اگر شبکه و پشتوانه های نیرومند و گسترده در کارخانه ها و اداره جات و محل زندگی و تحصیل مردم نداشته باشد ، نمی تواند تداوم داشته باشد .

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

متأسفم که طرفداران آزادی مخالف استبداد دینی حاکم و هر استبداد و دیکتاتوری دیگر ، هنوز هم نتوانسته اند ضمن حفظ هویت و برنامه و تشکیلات مستقل خودشان ، حول نکات ایجابی و مشترک علیه استبداد دینی حاکم همکاری کنند .

از نظر من در لحظه کنونی تمرکز قوا حول آزادی علیه استبداد دینی حاکم ، سیاست عملی و بسیج گر و راهگشای جنبش مردمی و سبز واقعاً موجود در مسیر انتخابات آزاد و دیگر اهداف دموکراتیک و عدالت جویانه ایجابی و سلبی مردم ایران است. من چون در این زمینه ، قبل از پیدایش جنبش سبز و بعد از آن چندین مقاله و مصاحبه داشتم و نیز به دلیل کمبود وقت دیگر نمی خواهم وقت شما و خوانندگان نشریه شما را بیش از این بگیرم. علاقمندان به این مباحث می توانند به نوشته ها و سخنان من در این زمینه در نشریات « کار آنلاین اکثریت » و « تلاش » مراجعه کنند.





سازماندهی و رهبری می خواهیم رضا فانی یزدی

نظران در مورد 22 بهمن 1388 و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

تظاهرات 22 بهمن امسال از چند نظر قابل تامل بود. برای اولین بار دستگاه حکومتی همه تلاشش را میندود که حداکثر نیروهای ممکن را به صحنه بیاورد. این صحنه گردانی در تظاهرات امسال متوجه چند نکته اساسی بود.

الف: اینکه جمهوری اسلامی ایران و انقلاب بهمن که منجر به برپایی نظام حکومت دینی در ایران گردید، هنوز امکانات حضور و سازماندهی اش در کشور در سطح میلیونی است و علیرغم تمام تبلیغات داخلی و خارجی از امکانات مردمی برخوردار بوده و قدرت سازماندهی میلیونی دارد. این موضوع به این دلیل در این مرحله برای حکومت و بخصوص رهبری آن از درجه بالای اهمیتی برخوردار است که،
اولاً: نظام در داخل کشور از طرف بخش قابل توجهی از مردم کشور پس از انتخابات دوره دهم مشرو عیتش به چالش کشیده شد و زیر سوال رفته است.

دوما: بخش قابل توجهی از مسئولین سی سال گذشته نظام نیز عملکرد نظام و رهبری آن را به چالش کشیده و در نتیجه آن بزرگترین شکاف تاریخی در رهبری نظام اسلامی در تمام ساختارهای آن و در بدنه هوادار آن شکل گرفته است.

سوما: رژیم در عرصه بین المللی در چند زمینه جدی از جمله مساله اتمی و نقض حقوق بشر، مواجه با بحران جدی است. پس در نتیجه مخالفت آشکار مردم و بخشی از رهبران سی ساله گذشته با رهبری کنونی نظام اسلامی باعث شد که رهبری نظام تمام هم و غم خود را معطوف به آن نماید که 22 بهمن را هر چه با شوکتتر برگزار کرده و با حضور میلیونی مردم در آن نه تنها در عرصه بین المللی نشان دهد که حکومت هنوز از حمایت میلیونی مردم برخوردار است که به طرفداران خود در داخل کشور نیز اطمینان خاطر دهد که هنوز از قدرت سازماندهی میلیونی برخوردار بوده و علیرغم مخالفت بخشی از رهبران سی ساله گذشته نظام و حضور اعتراض آمیز مردم در اعتراض به تقلب انتخابات در چندماه گذشته، اساس نظام و شعارهای اولیه آن و رهبری و قانون اساسی آن مورد تأیید عمومی بوده و از حمایت آشکار میلیونی برخوردار است.

فرخوان همگانی به شرکت در تظاهرات 22 بهمن از طرف رهبری نظام اسلامی از طرف دیگر اولتیماتوم و خط و نشانی بود به مخالفین و بویژه رهبری جنبش سبز در داخل کشور که با شرکت خود در تظاهرات 22 بهمن التزام خود را به نظام، رهبری آن و قانون اساسی ابراز نمایند و عملاً نشان دهند که زیر چتر کلی نظام و در یک بدن واحد در مقابل مخالفین نظام در داخل و خارج از کشور ایستاده و یکپارچگی نظام را به نمایش بگذارند. به نظرم رهبری نظام در این مورد موفق بود. یعنی اولا جنبش سبز نمود و حضوری در تظاهرات 22 بهمن نداشت. دوما رهبری نظام موفق گردید که بدنه جنبش سبز را در تظاهراتی که خود تدارک آن را دیده بود بدون کمترین حضور سبز و اعتراضی جمع کرده و در مقابل دوربین های داخلی و خارجی در صفوف هواداران خود به نمایش بگذارد و پای سخنرانی رئیس جمهورش آقای احمدی نژاد در میدان آزادی بکشانند. سوما با موضع گیری های بسیاری از شخصیت های درجه اول جنبش سبز در روزهای پیش از 22 بهمن با تکیه بر اینکه انقلاب، قانون اساسی و امام فصل الخطاب بوده و خط قرمز جنبش سبز هستند به نمایش وحدت خود جامعه عمل پوشانده و عملاً نشان دهنده تفوق آنها در خنثی کردن حضور سبزه به عنوان یک نیروی مخالف گردید.

فرخوان رهبران جنبش سبز برای شرکت در تظاهرات 22 بهمن، در حقیقت به نوعی کرنش در مقابل اولتیماتوم رهبری بود و به گونه ای بیانگر پیمایی آشتی جویانه که فاقد کمترین دستاوردی برای جنبش سبز شد. اساساً دعوت مردم به تظاهراتی که از پیش از طرف رهبری نظام برای قدرت نمایی سازماندهی شده بود، یک اشتباه تاریخی از طرف رهبران جنبش سبز بود.

در رابطه با تظاهرات 22 بهمن از پیش دو نگرش متفاوت وجود داشت که هر دو آنها توهمی بیشتر نبود. یکی اینکه تصور می کرد که جمعیت انبوه سبز قرار است در نمایش قدرت خود در 22 بهمن کار را به گونه ای یکسره نماید. دیدگاهی پوپولیستی که 22 بهمن 88 را با 22 بهمن 57 یکی گرفته بود و با چاپ عکس و تصویرهای روزهای تظاهرات سال 57 گمان بر این داشت که حادثه ای تاریخی در صدد تکوین بوده و 22 بهمن نقطه عطف آن خواهد بود.

دیدگاه دیگر که به نظر بیشتر از طرف بخشی از رهبران اصلی جنبش سبز و اصلاح طلب کشور به طور ضمنی مطرح می گردید حکایت از آن داشت که با پذیرش پیام و اولتیماتوم رهبری برای شرکت سبزه در تظاهرات موافقت نموده و این موافقت در حقیقت بیانگر آن است که آنها با گروه های به اصطلاح برانداز خط و مرز کشیده و اتهام ساختارشکنی و ضدانقلابی و برانداز را از خود رفع می نمایند. این دیدگاه بر این باور بود که شرکت بی رنگ جنبش سبز و پذیرش اولتیماتوم رهبری و حضور خاموش در تظاهرات 22 بهمن شاید زمینه های آشتی و گفتگو را فراهم نموده و امکانات مذاکره و سازش را که قبلاً بارها از طرف نیروهای میانه و بخشی از اصولگرایان طرح شده بود را ممکن نماید. پیام ها و مصاحبه های پیش از 22 بهمن برخی از رهبران جنبش سبز در داخل بیشتر متوجه این دیدگاه است نگرشی که هدفش آشتی و پیدا کردن راه حلی برای بحران کنونی است.

این نگرش گرچه دچار تصور پوپولیستی فروپاشی نظام و یکسره کردن کار رهبری در 22 بهمن نبود و از این لحاظ باید گفت که اوضاع سیاسی کشور و توازن قوا را بسیار عاقلانه تر ارزیابی کرده بود. اما با حضور بی رنگ جنبش سبز در کنار نیروهای سازماندهی شده بیت رهبری در خیابانها، آنچه را که رهبری نظام اسلامی بدنبالش بود را برایش متحقق ساخت. نمایش قدرتی که خیابانهای ایران را صحنه حضور میلیونی مردمی کرده بود که ظاهراً به دعوت رهبری نظام و برای بزرگداشت انقلاب و حفظ نظام دینی با رهبری آن بیعت می کردند. رهبری موفق شد با کمک تصمیم نادرست رهبران سبز به تشویق شرکت در تظاهرات نشان دهد که پس از سی سال هنوز نظام اسلامی قادر است که در سالگرد انقلاب اسلامی اش میلیونها هوادار خود را در خیابانهای پایتخت و دیگر شهرهای کشور به دفاع از خود سازماندهی کرده و قدرت نمایی کند.

این تصمیم نادرست شاید بزرگترین زیان را به جنبش سبز طی چندماه گذشته وارد آورد تا آنجا که نه تنها رهبری را تشویق به مذاکره و سازش نکرد که از فردای تظاهرات 22 بهمن، عوامل و عناصر وابسته به ایشان با تکیه بر تظاهرات 22 بهمن و ادعای وجود حمایت مردمی از نظام و رهبری، دامنه تهدیدات و اعتراضات خود را نسبت به جنبش سبز و رهبری آن گسترش داده و بحث سازش و مذاکره که پیش از تظاهرات 22 بهمن بطور جدی در سطوح میانی رهبری در نظام مطرح بود به یکباره به حاشیه رفته و فراموش گردید تا جاییکه در بیانیه پایانی مجلس خبرگان و دیدار رهبری با اعضا و ریاست این مجلس تا حذف کامل آنها و عدم صلاحیت حضور آنها در چارچوب نظام پیش رفت.

رهبری جنبش سبز متأسفانه در محاسبه خود دچار اشتباه تاریخی شده و نه تنها کمترین نصیبی از شرکت به دعوت در تظاهرات 22 بهمن نبرد که نیروی خود را در خدمت رهبری نظام گذاشته و موجبات گستاخی هرچه بیشتر ایشان را در سرکوب فراهم آورد.

آنچه برای سبزه از شرکت در تظاهرات 22 بهمن باقی ماند، خاطره شنیدن شعارهایی است که از بلندگوهای حکومت در گوششان طنین انداز شد و عکسهای یادگاری که در کنار بسیجی ها و لباس شخصی ها از طریق خبرگزاری های جهانی به سراسر دنیا ارسال گردید و آنها را که بی رنگ در کنار سپاهیان و بسیجیان و لباس شخصی ها و طرفداران حکومت در خیابانهای شهر رژه می رفتند به عنوان حامیان میلیونی حکومت در سالگرد انقلاب اسلامی برای دنیای خارج و داخل به نمایش گذاشت.



نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

مهمترین نقطه ضعف جنبش سبز، فقدان سازماندهی و رهبری است. متأسفانه طی سی سال گذشته در کشور ما و بویژه در نتیجه سرکوب و حشیانه حکومت و تلاش آن در فروپاشی و بی اعتبار کردن سازمان ها و احزاب سیاسی مخالف، تفکری ضد تشکیلاتی و ضد رهبری در جامعه ما شکل گرفته است. ریشه های این تفکر محصول مدرن شدن جامعه نیست که برخی از جوانان و یا روشنفکران تازه به دوران رسیده و برخی از دست پروردهگان رژیم اسلامی طی سالهای گذشته به آن دامن زده اند. نظام اسلامی پس از سرکوب گروه های سیاسی مخالف خود از همان فردای پس از انقلاب در یک سری پروژه های به اصطلاح روشنفکر پسنده، فضایی را در جامعه ما فراهم آورد که به تشکیلات گریزی و عدم اعتماد به رهبری سازمان های سیاسی منجر گردید.

این پروژه ها در حقیقت ادامه سرکوب و اعدام و مصاحبه های تلویزیونی رهبران احزاب و اعترافات تمام دروغ آنها بود. نظام جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدای شکل گیری خود در دو پروژه موازی یکی سرکوب مخالفین و دیگری از بین بردن زمینه های شکل گیری اپوزیسیون مخالف خود در آینده آگاهانه عمل کرده و همچنان می کند.

هر دو پروژه فوق یک هدف واحد را تعقیب کرده و همچنان می کند، و آن ایجاد بی اعتمادی به احزاب و سازمان های سیاسی و رهبری آنهاست.

مخالفت با تحزب و تشکیلات و بی اعتمادی به رهبری و توانایی های افراد به اشکال گوناگون به بدنه جامعه تزریق می گردد.

رژیم از همان ابتدا از یک طرف بدست بازجویان و عوامل سرکوب خود احزاب و سازمانهای سیاسی را تحت تعقیب قرار داده و سرکوب می کرد و رهبران آنها را پس از شکنجه های وحشیانه در مصاحبه های تلویزیونی در تلویزیون های سراسر کشور در حسینیه های زندانها مجبور به اعترافات دروغین نموده و تشکیلات سیاسی گروه های مخالف را متلاشی می کرد. و از طرف دیگر، به گونه ای موازی بدست تعدادی از روشنفکران و زده و بریده از فعالیت سیاسی و برخی از توابعین گروه های سیاسی پروژه های بی اعتبارسازی احزاب سیاسی در کشور را به پیش می برد تا آنجا که سیاست زدگی به معنی عدم همکاری با سازمانهای سیاسی و فعالیت تشکیلاتی را به مد روشنفکری روز تبدیل کرده و تشویق به تشکیلات ستیزی و مخالفت با حزب و سازمان سیاسی را به ارزشی روشنفکرانه مبدل کرد.

این پروژه که در چند دهه گذشته با سرمایه گذاری کلان حکومت حمایت شده و محصولش تعداد بی شماری کتاب و مقاله و مصاحبه تحت عنوان مطالعات تحقیقاتی در داخل و خارج بود بخصوص در دوران آقایان هاشمی و خاتمی مورد تشویق و مدیریت بوده است.

آخرین نمونه از این مطالعات طی یکی دو سال گذشته انتشار چندین مجموعه چند جلدی است که تحت مدیریت وزارت اطلاعات و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به ریاست آقایان روح الله حسینیان و آژ ای و شریعتمداری به کمک تیم هایی متشکل از توابعین و بازجوها در رابطه با تاریخ شکل گیری و فعالیتهای سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چرکهای فدائی خلق ایران و حزب توده ایران تهیه و منتشر شده است.

هدف نظام اسلامی از پروژه های فوق تنها و تنها یک چیز بوده و هست. شکل گیری یک باور اجتماعی: باور به اینکه احزاب و سازمانهای سیاسی مخالف حکومت اسلامی همگی مزدور، جیره خوار و موجب بگیر بیگانه و رهبران آنها افرادی زبون، ترسو و منحرف بوده و قابل اعتماد نیستند. این باور متأسفانه در کشور ما تا حدودی شکل گرفته است تا آنجا که حتی بسیاری از فعالین سیاسی و روشنفکران کشور ما و بویژه بخش قابل توجهی از جوانان بزرگ شده در دوران سی ساله گذشته آشکارا مخالف تشکل و سازماندهی بوده و پذیرای رهبری سیاسی تشکیلاتی نیستند. این مخالفت گاه اشکال پیچیده تری یافته و در دفاع از به اصطلاح شبکه های افقی و فاقد رهبری تئوریزه شده و می شود که عملاً شکل گیری یک شبکه سازماندهی شده سیاسی با رهبری موثر در مقابل حکومت دینی را ناممکن می نماید.

جنبش سبز نیز هنوز در گرو همین باور است.

اینکه ما به رهبری احتیاج نداریم، یا همه مردم رهبر هستند، و یا سازماندهی لازم نیست و یا هر جوانی که شالگردن سبز به گردن انداخته و در خیابانهاست رهبر جنبش است، بیشتر محصول همین پروژه سی ساله تشکل گریزی و بی اعتمادی به رهبری است که همچنان به آن آگاهانه و یا ناآگاهانه دامن زده می شود. باید از کسانی که ادعا می کنند که جنبش سبز به رهبری احتیاج ندارد و یا مخالف سازماندهی جنبش در یک بدن واحد می باشند پرسید که کدام تجربه تاریخی وجود دارد و یا در کجای دنیا سراغ داریم که تحول در ابعاد یک کشور برای تغییر یک نظام حکومتی بوجود آمده باشد و فاقد رهبری و یا سازماندهی و شبکه ی لازم بوده باشد.

بسیاری از مثالهایی که دوستان ما در تایید جنبش های اجتماعی بدون رهبری و با شبکه های افقی می آورند، موضوعشان یک تحول ساختاری در یک نظام حکومتی نبوده است.

مثلاً جنبش ضد جنگ در سالهای گذشته و یا جنبش طرفداری از محیط زیست و یا حتی جنبش زنان و یا جنبش های حقوق بشری مثل جنبش ضد اعدام و یا ضد شکنجه و غیره همه و همه جنبش هایی هستند که اولاً یک موضوع مشخص را مورد توجه قرار داده اند و مطالبه شان از یک حکومت است که مثلاً فلان جنگ را پایان دهد و یا اعدام و شکنجه را متوقف کند و یا در قوانین خود موارد تبعیض در مورد جنس و یا نژاد معینی را حذف نماید. جنبش ضد جنگ به عنوان یک نمونه موفق طی سالهای گذشته که با تکیه بر اینترنت و به گونه ای شبکه ای و افقی در سراسر جهان به یک سازماندهی عظیم میلیونی موفق گردید اساساً نه نیازی به یک تشکیلات عمودی داشت و نه نیازی به یک رهبر و یا ارگان رهبری، چرا که هدفش نه تغییر یک نظام حکومتی و جایگزین کردن آن بود و نه هدفش جایگزین کردن جنگ سالاران با رهبران جنبش ضد جنگ.

اما برای تغییر یک نظام حکومتی و جایگزین کردن آن با یک نظام دیگر و اطمینان به اینکه تغییر امکان پذیر بوده و نظام جایگزین امکان استمرار و حیات را خواهد داشت، شرط لازم و ضروری تشکل سازمان یافته اپوزیسیون و حضور رهبری در مقام مدیریت جایگزین می باشد. پس بنابراین عدم تشکل و فقدان رهبری رسمی نه تنها امتیازی برای جنبش سبز نیست که بزرگترین ضعف کنونی آن می باشد.

نقطه قوت جنبش اما بدنه بزرگ جنبش اعتراضی است.

جنبش سبز گرچه سازمان ندارد اما حاصل جمع جنبش های دیگری است که توانایی سازماندهی میلیونی را در سراسر کشور دارند، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جوانان، جنبش معترضین سرکوب شده و ناراضی سی ساله گذشته احزاب و سازمان های سیاسی و اقلیت های قومی، ملی و مذهبی و جنبش اصلاح طلبانه بخشی از یاران دیروز نظام اسلامی هرکدام به تنهایی بخش قابل ملاحظه ای از جامعه ما را در بر می گیرند. حرکت متشکل، سازمان یافته و آگاهانه این جنبش ها در هماهنگی با یک دیگر تحت یک رهبری واحد و منسجم می تواند به بزرگترین جنبش اجتماعی مطالباتی - سیاسی در جامعه ما منجر شده و به بیداری و تحرک جنبش صنفی مزد و حقوق بگیران در سراسر کشور منجر گردد، جنبشی که دیگر هیچ مانعی را بر سر راه خود بر نخواهد تافت.

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده را چگونه می بینید؟

به نظرم نباید دچار توهم شد. جنبش سبز قرار نبوده و نیست که در کوتاه مدت معجزه بیافریند. منظورم از معجزه یعنی یک تغییر ناگهانی در ساختار حکومت و یا تغییر حاکمیت و یا چیزی شبیه برکنار کردن رهبر و حتی کنار گذاشتن شورای نگهبان و یا نظارت استصوابی. جنبش سبز گرچه در چند روز پس از انتخابات یک فرصت استثنایی برای چانه زنی و مذاکره بدست آورد ولی متأسفانه با نداشتن استراتژی درست و یا توهم رهبری آن را در اینکه جنبش در روزهای آینده فراگیرتر شده و موجبات تسلیم همه جانبه رقیب را فراهم می آورد، موفق نشد که از فرصت استفاده نماید. شرایط حالا کاملاً تغییر کرده است. بخش قابل ملاحظه ای از مدیران و مسئولین و فعالین سیاسی از جناح های میانی و مردم بین دوطرف در چندماه گذشته تکلیف خود را تعیین کرده اند و در کنار رهبری نظام قرار گرفته اند. برجسته ترین شخصیت های رهبری در نظام از جمله آقای هاشمی رفسنجانی و بسیاری از اصولگرایان اکنون دیگر با صراحت از جنبش سبز فاصله گرفته و یا در مقابل آن قرار گرفته اند. رهبری و حامیان نظامی - امنیتی ایشان با تجربه یاد گرفته اند که چگونه جنبش را خنثی نموده و راه تحلیل و کنترل آن را فراهم



کنند. پس تصور اینکه حادثه ای عجیب در شرف تکوین باشد بسیار غیر قابل پیش بینی است، اما جنبش در همان حال که فروکش کرده است و از قدرت ماهها و روزهای اولیه برخوردار نیست اما هنوز توان ادامه حیات و تجدید قوا داشته با یک استراتژی درست و آگاهانه خواهد توانست که از موقعیت ها و فرصت های آینده بهره گرفته و بار دیگر به تجدید قوا و سازماندهی مجدد در عرصه های گوناگون مقابله در مقابل حریف صف آرای نماید.

هدف جنبش در روزهای آتی نباید رجزخوانی در مقابل حریف باشد. جنبش باید به تجدید سازماندهی منابع قدرت خود بپردازد. کمپین آزادی برای زندانیان سیاسی و رهبران دستگیر شده جنبش، یکی از اساسی ترین اهداف جنبش است که غفلت از آن و بی توجهی به وضعیت زندانیان و خانواده های آنها بیشتر خسارت را از چندین جهت به جنبش وارد می آورد.

اولا جنبش از رهبری و مدیریت کادرهای اصلی خود محروم شده و عملا دچار بحران در مدیریت و برنامه ریزی خواهد بود. دوما بی توجهی به این امر و فراموش کردن زندانیان و خانواده آنها تنها موجبات دلسردی آنها را فراهم خواهد کرد که حضور و اشتیاق فعالیت دیگران در حلقه های نزدیک تر به رهبری در سازماندهی جنبش را دچار تردید می نماید.

برای آزادی زندانیان بهتر است کمپین وسیعی در تمام سطوح جامعه سازماندهی کرد. موضوع آزادی آنها باید در هر سخنرانی، هر مجلس و هر دیداری از اولویت درجه اول برخوردار باشد. خانواده های آنها باید از همه کمک های لازم برخوردار گردیده و احساس تنهایی و فراموش شدن نباید حتی برای لحظه ای به آنها منتقل گردد. شعارهای کلی و بزرگ نمایانه گرچه به لحاظ پوپولیستی مورد تشویق برخی از گروههای مخالف قرار می گیرد، اما تا زمانی که جنبش قابلیت آزادی زندانیان خود را ندارد، طرح چنین شعارهایی بیشتر به یک شوخی سیاسی و رجزخوانی شبیه بوده و بهتر است از آنها دوری کرد.

استراتژی جنبش سبز نباید بر پایه توهم پوپولیستی بنا گردد. جنبش سبز شایسته است که با یک تحلیل واقع بینانه از توانایی های خود و ظرفیت های تغییر در شرایط موجود برای تحقق شعارهای اصلی جنبش بطور گام به گام برنامه ریزی نموده و از تصویرسازی ها توهم آمیز تغییرات ناگهانی که بیشتر موجبات دلسردی در آینده را فراهم خواهد آورد، اجتناب نماید.

راهکارهای پیشنهادی شما چیست؟

بخشی از پاسخ به این پرسش را در پاسخ به پرسش پیشین بیان کردم. نکته دیگری که به نظر من بهتر است مورد توجه قرار گیرد اینست که جنبش سبز متناسب با شعارها و مضمون برنامه سیاسی خود از موقعیت ها و فرصت های سیاسی بهره گیری نماید.

برای توضیح بیشتر این مساله چند مثال می زنم. رهبری جنبش سبز و بسیاری از هواداران جنبش مثلا برای روز 13 آبان که در تاریخ کشور به "روز گروگانگیری و تسخیر لانه جاسوسی" معروف شده دعوت به تظاهرات همزمان نمودند. همه می دانیم که اشغال سفارت امریکا و گروگانگیری کارمندان آن یک حرکت نادرست سیاسی بود که در سالهای بعد بیشترین خسارت را متوجه کشور و مردم ما نمود و هنوز هم داریم خسارت آن را می پردازیم. گروگانگیری کارمندان سفارت امریکا نه تنها در آن روزها به کودتای رادیکالیسم انقلابی خط امامی ها بر علیه دولت لیبرال مهندس مهدی بازرگان منجر گردید که به بحران سیاسی مناسبات بین المللی در روابط ایران با دنیای غرب و بویژه امریکا منجر گردید. بحرانی که در نتیجه آن بیشترین خسارات مالی، جانی، اعتباری و حقوقی را به نظام و مردم در کشور و اعتبار جهانی ایرانیان در خارج از کشور تحمیل نمود.

حالا باید از رهبران جنبش سبز و هواداران این جنبش پرسید که جنبش سبز را با بزرگداشت این روز چه کار است؟ تسخیر سفارت یا به قول خط امامی های آن روز، لانه جاسوسی، یکی از صفحه های تاریخ معاصر کشور ماست که بیشتر رهبران کنونی جنبش و بسیاری از رهبران آن روز انقلاب از جمله شخصیت عالیقدر و پدر معنوی جنبش سبز آیت الله العظمی منتظری نیز آن را اشتباه و نادرست ارزیابی کرده اند. جنبش سبز چرا در این روزها در کنار برگزارکنندگان بزرگداشت آن حضور پیدا می کند. نظامی - امنیتی ها این روز را بزرگ می دارند چرا که هنوز از بحران حاصل از آن ارتزاق کرده و هنوز بر ادامه همان بحران مشروطیت سیاسی و حکومتی خود را در ایران و ماجراجویی های منطقه ای خود را توجیه می نمایند. بزرگداشت این روز به چه کار جنبش سبزی می آید؟ جنبش سبز نباید دچار پوپولیسم شده و هر جا که رژیم صف آرای می کند و از هر آخوری که رژیم ارتزاق می نماید و هر جا که مردم جمع می شوند، حضور پیدا کرده و تصور نماید که هر جمعیتی و با هر شعاری را می توان به نفع جنبش سبز مصادره نمود. مثال دیگر تظاهرات مردم در روز عاشورا است. جنبش سبز را شایسته نیست که روزهای بزرگداشت مراسم مذهبی را به صحنه تقابل سیاسی تبدیل نموده و از همان روش شریعتمداری ها که بدنبال صحنه آرایبی عاشورا و تقابل یزید و امام حسین در خیابانهای تهران هستند استقبال نموده و با عوض کردن آدرس ها، آنها را یزیدی و خود را حسینی قلمداد کنند. جنبش سبز شایسته است که با احترام به مذهب و شعائر دینی بطور کلی مراسم دینی را از مضمون تقابل سیاسی خارج نماید. حال اگر طرف مقابل از این عرصه سودجویی می نماید بگذار چنین کند. رهبران جنبش سبز و سازماندهندگان این جنبش در داخل و خارج کشور بهتر است از همین حالا نشان دهند که از مذهب، فرصت های مذهبی و علائق دینی مردم برای تحمیل سیاست های خود و تقابل با حریف سیاسی فرصت جویی نمی کنند. جنبش سبز بهتر است روزهای خود، فرصت های خود، و مکان های حضور خود را خود تعیین نماید و از حضور در میدان ها و فرصت های حضور رقیب پرهیز نماید.

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

مسئله همکاری اپوزیسیون موجبات تقویت هر چه بیشتر جنبش سبز را فراهم خواهد کرد. جنبش سبز محصول مجموعه ای از جنبش های سیاسی-مطالباتی و اجتماعی سی ساله گذشته در کشور ماست. اپوزیسیون نظام اسلامی در طول سی ساله گذشته مراحل گوناگونی از تولد و شکل گیری و رشد و نمو خود را طی کرده است، یک روزی بخشی از جنبش کنونی اپوزیسیون و بخش دیگری اپوزیسیون بود، یا به قول آن روزها عده ای انقلابی و عده ای ضد انقلابی بودند. امروز مفهوم انقلاب و ضد انقلاب در هم ریخته و بسیاری از انقلابیون دیروز از نظر رهبری و همراهان نظامی - امنیتی ایشان ضد انقلابند. آنچه امروز لازم است مورد توجه ما قرار گیرد اینست که صف بندی های سی سال پیش نباید خود را هنوز به ما تحمیل کنند. امروز دیگر شایسته نیست از انقلاب و ضد انقلاب و یا حامیان امام خمینی و مخالفین ایشان و یا طرفداران قانون اساسی و یا مخالفین آن صحبت کرد.

امروز بحث اصلی جنبش سبز، تغییرات دمکراتیک و اصلاح طلبانه در ساختارهای نظام اسلامی است برای تغییر به یک نظام نسبتا دمکراتیک که در آن حداقل آزادی های شناخته شده متعارف رعایت گردد، انتخابات آزاد باشد، ایران برای همه ایرانیان باشد، مخالف حق اظهار بیان و اجتماعات داشته باشد، فرصت های برابر برای همه شهروندان فارغ از تعلقات جنسیتی، قومی و مذهبی فراهم گردد. حقوق بشر رعایت گردد و همه ما شهروندانی با حقوق برابر شهروندی در مقابل قانون باشیم.

اگر جنبش سبز هدفش تحقق مضامین بالاست پس همه باورمندان به آن باید امکان همکاری و مساعدت با یکدیگر را داشته باشند و اجازه ندهند که اختلافات سی ساله گذشته مانع از همکاری آنها شود.

رهبران جنبش سبز، بویژه شخصیت های برجسته سیاسی چون آقایان موسوی، کروبی و خاتمی باید از ادبیات سی ساله گذشته نظام فاصله بگیرند. بحث انقلابی و ضدانقلابی بحث رنگ باخته است که فقط به کار نظامی-امنیتی ها می آید.

رهبری جنبش سبز شایسته نیست که با تقسیم بندی های قلابی که فقط به کار رهبری نظام برای سرکوب هر چه بیشتر مخالفین خود می آید از شکل گیری یک جبهه وسیع سبز ممانعت به عمل آورد.

از طرف دیگر، مخالفین سنتی نظام نیز نباید تصور کنند که بدون همکاری با جبهه وسیع اصلاح طلبان داخل که جدی ترین نیروی تحول دمکراتیک در آینده کشور هستند قادرند کمترین قدمی در راستای تحولات دمکراتیک در کشور بردارند.



باخت تاکتیکی با آموزش های فراوان بهزاد کریمی

نظرتان در مورد 22 بهمن 1388 و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

یک نمایش سیاسی موفق برای گروه بندی بیست-جمکران به بهای سنگین بی اعتباری اخلاقی آن، و یک باخت تاکتیکی برای "سبز" با آموزش های نهفته در آن! برای حکومتی که عمدتاً بر سرنیزه متکی است، این نمایش قدرت بیش از همه برای بازیابی روحیه همان نیزه داران لازم آمده بود؛ نکته ای که در تحلیل های صورت گرفته از جریان 22 بهمن کمتر بر آن تاکید می شود. حکومت، خیابان را در اشغال نظامی گرفت و با مصرف پول آنرا در بسته بندی جمعیت بسیجی به فروش گذاشت، اما قبل از همه برای فروش به "خودی" های اش! او به پیدا کردن مشتری در بیرون از خود، چندان امیدی ندارد. پس در خارج از خود، هیچ اتوریته ای حکومت را حاصل نشد. حاصل هم نخواهد شد، زیرا که نمی تواند بدون تغییر چشمگیر در رفتار تاکنونی خود و بی خانه تکانی در ساختار و ترکیب خویش، آن تغییر بزرگی را که در جامعه ایران رخ داده است تغییر دهد. در واقع او منتهاست که بازی را در عرصه عمومی باخته و دیگر نه در پی پیروزی نا ممکن، که در اندیشه جلوگیری از شکست بیشتر و وقفه در تداوم بی اعتباری هاست. برای آن، فتح اکنون در همان جلوگیری از شکست بیشتر معنی می یابد؛ او نه دارای قابلیت تعرض که در گیر دفاع از موقعیت و جیب است!

در 22 بهمن، همه تلاش حکومت فقط و فقط در جلوگیری از عرض اندام دیگر بار "سبز" در خیابان بود، همین و بس! به طنز، تنی چند از دوستان را گفتم که قطعنامه این مراسم، یک ماه پیش در همان هفته پس از شکست سیاسی و اخلاقی نیروی کودتا در روز عاشورا تحریر شده بود و شخص ولی فقیه با مدیریت مستقیم بحران، از دولت کودتا و باند نظامی - امنیتی خواسته بود که سناریو 22 بهمن را مطابق مفاد آن طوری به اجرا بگذارند که او در همان عصر پیام تبریک و فتح بفرستد! یعنی، به هر قیمت که شده خیابان ها در 22 بهمن رنگ "سبز" اعتراض به خود نگیرند! این، محوری ترین تصمیم حکومت در طول هفته های گذشته بود که نگذارد آنچه در روز های قدس و عاشورا تجربه شد، دیگر بار در سالروز انقلاب به نمایش در آید. آخر مهلک می بود اگر حکومت "شیعه انقلابی"، هم در سம்பلیک ترین روز شیعه شاهد شکست می شد و هم، در سالروز تولد انقلابی اش زوال را به تماشامی نشست! در مورد "سبز" اما، باید این را گفت که این تکیه یکجانبه بر تظاهرات خیابانی آنها در روز های شناخته شده بود که ناکام ماند و نه شکستی فراتر از آن. مسلم بود که تاکتیک غافلگیری حکومت در روز های حکومت دچار فرسایش می شود اگر نخواهد و یا نتواند با دیگر تاکتیک ها در آمیزد. این نکته، اینجا و آنجا گفته می شد ولی شاید نیروی اعتراض خود می بایست در تجربه بدان برسد که به نظر می رسد اکنون به آن رسیده است. و در تجربه به این اصل نزدیک می شد که امید وارم شده باشد که، تاکتیک های ترکیبی و پیش از همه تاکتیک اعتصاب های موضعی، ناحیه ای و سراسری، خود مشروط به پیوست نیروی گسترده زحمت و ضد تبعیض است به جنبش اعتراضی. ندای آزادیخواهی باید با خواست عدالت و جنبش های مطالبه محور در آمیزد؛ این بزرگترین درس روز 22 بهمن است.

بنابراین، هیچ شکست استراتژیکی در کار نیست هرگاه که فهم شود که ما نه با مبارزه مقطعی کوتاه مدت، بل با پیکاری طولانی روبرو هستیم. شکست استراتژیکی از آن حکومت است که نمی تواند بر شکاف عمیق درون نظام خود غلبه کند و در حال دست و پنجه نرم کردن با بیشترین ابزار بیگانگی از سوی جامعه آنها از نوع فعال اش طی همه حیات سی ساله خود است. و سرانجام در معادله سه دهه ای بین جامعه مدنی ایران و حکومت ولایی، در پی واقعه روز 22 بهمن امسال، نکته خصلت نمای نوینی به نمایش در آمده است. نیروی اجتماعی مخالف حکومت امسال بر عکس سال های پیش، دیگر به یک اظهار نظر انفعالی بسنده نکرد که بگوید ولایت چی ها هنوز زیادند، بلکه ناظر بر صحنه و فعال در عرصه، ولایت فقیه بشدت لاغر شده را بزک کرده ای یافت که دست اندر کار فروش فریبهی دروغین و پوشالی است! وقوف به این آگاهی است که نشان می دهد جنبش مدنی از چه پشتوانه قدرت استراتژیکی برخوردار است.

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

ضعف و قوت آن بر هم منطبق اند! خصلت خود بنیاد این جنبش، نشانه خود پویایی آنست ولی در همانحال همین خصلت خطر القاء بی نیازی آن از داشتن یک نقشه راه طولانی را بهمراه دارد؛ سازماندهی شبکه ای و منعطف "سبز" بیانگر تحرک آن و منبع توانمندی ایستادگی اش در برابر سرکوب متمرکز حکومتی است اما همزمان حاوی این بدآموزی نیز می تواند باشد که احتیاج به سازماندهی از نوع عمودی برای جنبش منتهی است؛ تکیه گاه شهروندی و بلوغ مدنی نیروی اجتماعی اصلی اش سمت دهنده خصلت مترقی و دموکراتیک حرکت سیاسی آن و تضمین کننده آینده این حرکت است ولی احتمالاً با غفلت خطرناک از این واقعیت که نیروی آن برای غلبه بر ارتجاع و استبداد به هیچوجه کافی نیست و بر عکس، اکیدا به درآمیزی آزادی و عدالت برای رسیدن به دموکراسی نیاز است. این را بزرگترین نقطه قوت جنبش باید دانست که ظرفی است برای تکثر اجتماعی و سیاسی، جایی برای پلورالیسم و تنوع و بهم رسیدن تفاوت های جنسیتی، ملی-قومی، سنی-نسلی، فکری-برنامه ای بهمدیگر، جایی که امکان ندارد رهبری کاریزما که هیچ حتی تک رهبری را برتابد، و بلاخره نقطه اتصالی برای "همه با هم" شهروندان و "نه همه با من" قبیله ای، اما اینهمه بی کانون رهبری مورد وثوق و بی رهبری هماهنگ، در اساس ارزش هایی رو به اتلاف خواهند بود و نه که مایه به بار نشستن اراده تاریخی هر شهروند یک ستاد، حرف درستی است هر گاه که این حرف خود به ستاد رهبری متکی باشد! تاکتیک، همچون محصول خلاقیت شهروند البته که می تواند غافلگیر کننده ترین تاکتیک از آب درآید، اما به این شرط که بر یک استراتژی روشن سوار باشد؛ استراتژی که، تنها می تواند حاصل تدبیری سیستماتیک و برخاسته از دل نهادی سازمان یافته باشد به همین دلیل، من به جای اینکه بر این مکث کنم که نقاط قوت و ضعف جنبش سبز در مرحله کنونی کدام ها هستند، معتقد به جمع بست دقیق کرده ها و نکرده های جنبش سبز هستم تا با تکیه بر نقاط قوت، بتوان بر ضعف های بالفعل و بالقوه نهفته در همین قدرتمندی های سبز غلبه کرد. در حال حاضر، تداوم جنبش فراگیر و دموکراتیک سبز از تعمیم و تقویت جنبش های مطالبه محور و گره خوردن این جنبش ها با جنبش سبز می گذرد، البته نه به معنی فرو رفتن در لاک حرکات صنفی بلکه با هدف همه گیر کردن جنبش سبز. لازم است افراد ارتجاع، محروم کردن آن از محل ارتزاق توده ای اش است. باید باور داشت که توده زحمت به سبز تعلق دارد و سبزینگی آزادی خواهی در گرو عدالت خواهی آن.

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده را چگونه می بینید؟

حکومت ولایی با دولت کودتایی اش، از طریق اعمال سرکوب سازمان یافته و مقاومت در برابر هر خواست جامعه مدنی، جنبش را از نظر مضمونی و اهداف رادیکالیزه کرده است؛ این بدان معنی است که جنبش هم از نظر نیروی اقدام و هم رهبری در مسیر دگر دیسی قرار دارد. دو موضوع تدقیق استراتژی و نوسازی سازماندهی، در حال حاضر بیشترین مشغله نیروی فکری و سمت دهنده این جنبش را تشکیل می دهند. در موضوع رهبری نیز، جنبش منطقاً در مسیر تحولات قرار دارد، اگر چه هنوز نه با نشانه های به اندازه کافی روشن. اکنون از یکسو با غیبت بخش هایی از آن شرکت کنندگان اولیه در ابزار اعتراض علیه دزدان رای مردم مواجهیم، آنانی که اهل پرداخت هزینه بالا نیستند؛ و از سوی دیگر، وضعیت بحران اقتصادی نشان از آزاد شدن نیروهایی از طلسم سکوت دارد که وارد میدان شوند اگر، از پتانسیل ایستادگی بالایی در برابر دولت کودتا برخوردارند. یک چیز، در هر حال قطعی است: حکومت فعلاً قصد عقب نشینی حداقل را هم ندارد و در واقع هم، از عقب نشینی می ترسد نه اینکه کارش از موضع قدرت باشد؛ و جنبش هم آن اندازه پیش رفته است که با حکومت مستبد غیر منعطف کنار نیاید، حتی اگر در لحظه نتواند دست به تعرض بزند که در واقع نمی تواند. با این گزاره های واقعی، باید گفت که اگر چه جنبش از نفس نیفتاده و نمی افتد ولی نا



کافی بودن زور خویش را دریافته است. سبز با چنین دریافتی است که خواهد توانست به پارگیری های تازه، عمدتاً در داخل و به شکل تقویتی از خارج کشور، درد خویش درمان کند. من البته در موقعیتی نیستم که بیش از این تاکیدات، از روند های آینده پیش بینی مشخص تری ارایه دهم؛ اما با همان استحکام هشت ماه پیش، همچنان بر این باورم که ایران تغییر کرده است، و از اینرو جنبش سبز را دستکم تمرینی می باید دانست برای خیزش سبز تر بعدی، آنهم در چشم انداز نزدیک و نه که در افق کلی و دور! حکومت ولایی در بن بست است و همه چیز حکایت از آن دارد که خامنه ای، آخرین ولی فقیه خواهد بود!

راهکارهای پیشنهادی شما چه می باشد؟

اگر شما به همان جوهر گفته های من در لابلای پرسش های قبلی اکتفا کنید، فکر می کنم که جواب خود را گرفته باشید! با اینهمه، می خواهم در این مقطع حساس و تعیین کننده برای آینده کشور، روی یک روش عمومی لازم برای همه مان، یعنی همه کسانی که دغدغه گذار کشور از استبداد به دموکراسی را دارند تاکید کنم که به گمانم سیاست کلیدی نیز از دل آن در می آید. روش ناظر بر برآمد مستقل همه برنامه های اجتماعی و سیاسی متعلق به این جنبش ضد استبدادی و در همان حال تکیه بر اشتراکات سیاسی در عمل! یعنی فهم و باور اینکه به نمایش در آمدن تنوع ضرور برنامه ای و پلتفورم ها در جنبش و پاسداری دموکراتیک از این غنا، آنجایی نوید دهنده دموکراتیزه شدن سیاست و فرهنگی شدن سیاست در ایران خواهد بود که حاملان این برنامه ها با حفظ استقلال شان، در موضوع گذار وارد اقدام مشترک شوند، اتحاد عمل در برابر استبداد را برگزینند و اتحاد-رقابت دموکراتیک را به هنجار و رفتار عمومی کشور بدل کنند. سیاست کلیدی مبتنی بر این رویکرد، همان انتخابات آزاد است که می تواند در همین لحظه حاضر پشتوانه ای برای وسیع ترین اتحاد های ممکن بر سر تحقق پیش شرط های یک انتخابات آزاد را در پی داشته باشد. اتحاد عمل ها در مقیاس ملی و با چشم انداز ملی-تصور من اینست که جنبش سبز در رویکرد انتخابات آزاد است که دامنه هر دم فزونتری بر خود خواهد گرفت و در اعراض از این رویکرد ملی است که می تواند بشکند. در انتخابات آزاد، هم تحول طلبان جا می گیرند و هم اصلاح طلبان؛ هم سکولار ها، و هم نیمه سکولارها و غیرسکولارهای آماده رقابت دموکراتیک؛ هم چپ اجتماعی و هم راست اقتصادی؛ همه جنبش های مطالبه محور ناظر بر رفع تبعیضات ملی-قومی، جنسیتی، مدنی، صنفی، فرهنگی، فکری، دینی و هر تبعیض دیگر در این نظام مبتنی بر کلکسیون تبعیض؛ طرفداران رقابت پذیر هر شکل از ساختار سیاسی آتی و همه و همه.

انتخابات آزاد، چون علیه حذف و به خاطر عدم حذف است لذا گذار از استبداد را شکل ملی می دهد و پایه رقابت دموکراتیک در ایران فردا را پی می ریزد. جنبش سبز، حیات ملی خود را در انتخابات آزاد می تواند جستجو کند.

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

تاثیر جدی و بسیار زیاد! هیچ جنبش بزرگی در هیچ کجای دنیا سراغ نداریم که بگونه متفرق توانسته باشد به پیش بنیازد! صرف نظر از خصلت و هدف یک جنبش، پیروزی اش در گرو وسعت نیروی حمایتی از آن و تامین اتحاد در صفوف آنست. قبلاً هم چندین بار گفته ام که گیر کار گذشته ما در انقلاب بهمن در همه با هم متجلی در آن نبوده است، در همه با یکی شدنمان بود! تنها با شکل گیری همه با هم بود که دیو دیکتاتوری سلطنتی بیرون رفت، ولی با تبدیل این اتحاد عمومی و ملی به همه با یکی بود که دیو استبداد دینی سر بر آورد! پس، اتحاد ملی، نه تنها بد نیست که اوج شکفتگی یک ملت است و ابزاری ملی برای گذر از وضع بدخیم به امید رسیدن به موقعیتی خوش خیم. موضوع، فقط اینست که تحت هیچ شرایطی اصل تنوع و کثرت در جنبش نباید قربانی یکسان سازی دروغین شود و اتحاد، همانا اتحاد متنوع ها شناخته آید. اتحاد، یکسویه نباشد و ائتلاف، نا نوشته پیش نرود. اتحاد، حول هدف دموکراتیک و بگونه دموکراتیک. موفقیت تاکنونی جنبش سبز هم دقیقاً در یگانگی ملی آن در عین به نمایش در آمدن رنگارنگی زیبای مولفه های اش بوده است؛ موفقیتی که کامل اش نمی دانیم ولی لازم اش ارزیابی می کنیم. ما، به ائتلاف سیاسی بر زمینه اتحاد ملی نیاز داریم. ما، محتاج اتحاد آگاهانه هستیم. ما، نیازمند اقسام اتحاد عمل های ریز و درشت حول انواع مطالبات ایم. پس، شما خودتان قضاوت کنید که یک جریان سیاسی چگونه می تواند از لزوم اتحاد سخن بگوید ولی خود به آن عمل نکند؟! از ضرورت اتحاد حرف بزند ولی با ردیف کردن دهها شرط برای همکاری ها، از ورود به حیطه اتحاد عمل سر باز زند و انتظار هم داشته باشد که مورد وثوق و اعتماد مردم قرار گیرد؟! مردم معترض به استبداد، همه اش در پی اتحادند و در همه این ماهها با گفتن اینکه "ما همه با هم هستیم!" همواره ندای اتحاد را سر داده اند. با این وصف، معلوم است که همکاری اپوزیسیون چه تاثیر جدی و بسیار زیادی را بر روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم می تواند بگذارد. و برعکس، بی پاسخ گذاشتن خواست لحظه عمومی، چه تاثیر دلسرد کننده و اعتماد شکنی! اصلاً می خواهم بگویم که در مختصات سیاسی کنونی، مهمترین معیار سنجش احساس مسئولیت یک نیروی سیاسی در پیش مردم، همانا و دقیقاً در میزان باور آن به اتحاد عمل های سیاسی و مشارکت اش در امر ملی اتحاد سبز است که پدیدار می گردد. باوری که عملی، اندازه پذیر و ملموس باشد و نه که لفظی، مبهم و نسیه!



بیست و دوم بهمن رسید، نقش خود را ایفا کرد و رفت ملیحه محمدی

نظرتان در مورد 22 بهمن 1388 و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

در مقاله ای که بیستم بهمن، با عنوان «مرگ کلام جنبش سبز نیست» در اشاره به مراسم سالروز انقلاب نوشته از جمله این نکته را آوردم که: **بیست و دوم بهمن اگر سخت، اگر آسان، برگزار می شود. و نتیجه هر چه باشد، نه پایان مبارزه دموکراسی خواهی مردم ایران و نه پایان فشارها و حق کشی های اقتدارگرایان در حکومت خواهد بود. و بازنده واقعی آن است که بخواهد در روزی و فراری مشخص، مبارزه ای را که مضمونش حقوق و آزادی های مردم است آنهم در جامعه چون این که ما داریم به پایان ببرد.**

این اشاره مختصر را در مطلبی که مضمون آن مقوله دیگری بود، از این بابت آوردم که حماسه ای که برخی از دوستان آفرینش آن را در روز بیست و دوم بهمن، از مردم ایران چشم داشتند، نگرانم می کرد. واقعیت این بود که سعی بسیاری از حامیان جنبش سبز در داخل و خارج از کشور این بود که بگویند 22 بهمن فقط یکی از بی شمار روزهای مبارزه دموکراتیک در ایران خواهد بود؛ با تأثیری محدود در امروز و دستاورد و نتایجی برای آینده، مثل هر تجربه دیگری. اما در عین حال شمار قابل توجهی از دوستان از روز واقعه خبر می دادند و «سرنوشت ساز» بودن مراسم! رهنمود ها شان به هموطنان داخل کشور تا محاصره زندان اوین و آزادی زندانیان سیاسی نیز می رفت و تصویر درخشانی از توازن قوا به نفع جنبش سبز در مقابل حاکمیتی که گویا هوادارانش تنها چند ده هزار مزدور هستند! مطمئن خیلی ها مثل من دلنگران این بزرگنمایی ها بودند و چالش با یکدیگر در فضای جنبش سبز را نیز صلاح نمی دیدند؛ نمی دیدیم. آنچه که امروز گمان می کنم برای دست یافتن به نتایج دقیقتر و کمک به رفع ابهاماتی که در این راه دراز بی شک رو می کند نیازمندش هستیم.

باری با چنین پیش ساخته های ذهنی، سرانجام بیست و دوم بهمن رسید، نقش خود را ایفا کرد و رفت، همان گونه که مسائل روی زمین و در واقعیت روی می دهند. یعنی حکومت و جنبش سبز با تمام توان بالفعل شان ظاهر شدند. آنچنان که یک حکومت مستقر، صاحب دولت، ارتش، پلیس و به میدان بیاید و آنچنان که یک جنبش هشت ماهه ی در حال رشد و گسترش قادر باشد.

نتیجه به هیچ وجه ناامید کننده نبود. پس از همه آمادگی هایی که حکومت داشت، و پس از همه هزینه هایی که جنبش سبز تا کنون پرداخته بود، از رسانه ها و تریبون های بسته، تا روزنامه نگاران بیکار و فراری و زندانی اش، زندان های تا سقف پر شده از فرزندان سبزش، تا جان های عزیزانش که به یغما رفته است. باز هم سبز ها همه جا بودند! و فقط بودن شان پس از آن صدماتی که رفته و اینهمه مشکلاتی که هست، یعنی غلبه جریان آرام آب بر سخت ترین سنگ ها و سودن و بردن آنها و سرانجام رسیدن به دریاها.

مراسم بیست و دوم بهمن بویژه در تهران و شهرهای بزرگ که خاستگاه آن بوده است، با کمترین امکانات، بیشترین محدودیت ها، برکنار از سازماندهندگان حرفه ای، به حکومت نشان داد که باید انتخاب کند! یا حضور جنبش را باور کند یا به هر مناسبتی تمام نیروی خود را به خیابان بکشانند و به قول نمایندگان مجلس خودی، نیروی انتظامی در کف خیابان بماند.

نسبت به خطراتی هم که جانهای جوانش را تهدید می کرد و خط و نشان هایی هم که حامیان کودتا کشیده بودند، کم هزینه تر برگزار شد. خوشبختانه طبق رهنمود بعضی از دوستان که در خارجه نشستند، کسانی به سمت زندان اوین حرکت نکردند تا فاجعه ای روی کند، که حکومت جهان نیز سودای آن نباشد؛ و باز خوشبختانه در حالیکه حاکمیت مثل همیشه هر جا که لازم دید دست به خشونت زد، اما فجاجع عاشورا نیز اتفاق نیافتاد. و اینک دریای نقدی که از چار سو و مهمتر از همه، از درون به این رویداد گشوده است، یعنی که این جنبش پویاست و راه خواهد جست. پس خوب است سعی کنیم که از نقدها نهراسیم حتا اگر غیر منطقی به نظر بیایند و طبقاً حق نگاه نفاذانه به آنها را نیز برای خودمان و دیگران محفوظ بداریم. باشد که عیاری بیابیم و تجربه همامان را محکی بزنیم که بی شک راه را هرروانی به پایان می برند که "خطا از موده" باشند.

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی از نگاه شما چیست؟

مهمترین نقطه قوت این جنبش همان "سبز" بودن آن است. "سبز" با معنایی که از خود به جهان تفهیم کرد، بر طیف رنگهای دیگری که در حول و حوش این مبارزه و هر حرکت دیگری پدید می آید فائق شده است. اگر انقلاب 1357، ملت واحدی را حول مخالفت با استبداد سلطنتی به دنیا معرفی کرد، اینبار صلح طلبی و مسالمت جویی در مبارزه نمود. ستودنی این جنبش در سراسر جهان شده است. و این از مضمون اجتماعی و فرهنگی آن برخاسته است.

جنبش سبز یکی از آگاهانه ترین خیزش های مردم ایران است که بدنه و پایگاه اصلی اش در طبقات متوسط و نیمه متوسط شهری - شهری به معنای مدرن - ایجاد کرده است. یعنی گروهها و طیف هایی از مردم که در کلیت خود مبارزه خشونت بار و پیکار مرگ و زندگی بر سر عقاید را بر نمی تابد و این را در سی ساله اخیر بخوبی نشان داده است. در طول این سه دهه تشبیب و فراز سیاسی در ایران در حالیکه از جنگ های منطقه ای تا شورش های شهری در این کشور روی داده است، هیچ کدام نتوانسته مورد تأیید و پیگیری طبقات متوسط و نسبتاً تحصیل کرده شهری قرار بگیرد و تبدیل به حرکت سراسری شود. انتخابات تنها عرصه ای بوده است که مردم مشارکت و قهر را در حوزه آن داوطلبانه آزموده اند، سنجیده اند و در پی گیری اش هزینه کرده اند. آنها بزرگترین رستخیز جامعه مدنی را در دفاع از سلامت انتخابات انجام دادند و این نقطه قوتی است که در مسیر تحول دموکراتیک، جامعه ایرانی را در مقابل ویرانی و خشونت بیمه می کند.

نقطه قوت دیگر این جنبش پایه های وسیع و نیرومندی است که در جنبش زنان به عنوان حامل نیمی مطلق از جامعه و جوانان به مثابه اکثریت چشمگیر جامعه دارد. دو جنبشی که در تمامی دوران سی ساله اخیر مؤثرترین حرکت ها را ایجاد کرده اند. جنبش سبز در وجه مطالباتی خود، در نحوه عملکرد شبکه ای اش، بیشترین شباهت را به فعالیت های جنبش زنان قبل از انتخابات دارد که مهر خود را بر فعالیت ها و برنامه های انتخاباتی تمامی نامزدها - به صدق یا ریا - زده بود. نقطه قوت دیگر این جنبش، باز بواسطه همان مضمون مسالمت جو و همه فهمش این است که امکان حرکت در تمامی جهات و ورود به هر نقطه ای از زمان و مکان را دارد. این جنبش از آنجا که به سلاح فکر و بیان و مطالبه مجهز است و خواسته هایش حداقلی و میان مدت است می تواند در میان هر گروه اجتماعی و به هر مناسبتی حرفی برای گفتن و موردی برای بیان خود داشته باشد و با وجود نو بودن رویکردش از آنجا که مدعیاتش قابل فهم هستند اصطکاک کمتری را نسبت به طرح ایده های نو ایجاد کند.

نقاط ضعف این جنبش اما حداقل دو مورد برای اشاره دارد.

یکی از آنها همچنان دست نیافتن به زبان مشترکی با قشرهای به لحاظ فرهنگی و اقتصادی محروم جامعه است. دلیل این ضعف را حداقل امروز و هنوز، نمی توان در خطای بینش یا عملکرد سبزها جستجو کرد. علت این جدایی را باید بیشتر در بافت فرهنگی آن گروهها دنبال کرد که مهمترین راهبرشان اعتقادات دینی از نوع سنتی است. و اسلام سنتی امروز در ساختار قدرت حاکم جای دارد و از تریبون و جایگاه ویژه برای تبلیغ ایده های برخوردار است. به همین دلیل است که مزدور دیدن همه هواداران دولت احمدی نژاد نه واقع بینانه است و نه منصفانه. دلایل رهنی و مادی فراوانی وجود دارد که لایه های فرو دست اجتماعی به احمدی نژاد و سیستمش داشته باشند و البته که این واقعیت نافی تلاش های عوامفریبانه و مزدور پرورانه او نیست.

باری، علت هر چه باشد، واقعیت این است که این ناپیوستگی مطالبات طبقه متوسط شهری، با گروههای محروم اجتماعی به هر حال در حساب ضعف های جنبش سبز قرار می گیرد و البته قرار نیست به همین شکل باقی بماند. ضریب رشد آگاهی جمعی در ایران اگر اندازه گیری می شد لابد رقم قابل توجهی را نشان می داد و این نقطه امید گسترش نیروی مبارزه مدنی در ایران است.

نقطه ضعف دوم همان است که اگر چهار ماه پیش می خواستم چنین کارنامه ای بنویسم در حساب نقطه قوتش می نوشتم! یعنی رهبری برآمده از واقعیت مبارزه! واقعی تر از رهبری موسوی، کروی که کمتر در مسیر مبارزات اجتماعی سیاسی ممکن است. واقعیتی برآمده از شکل و مضمون مبارزه. دو کاندیدای مورد مدافعه جنبش سبز و با همراهی کامل با منویات یک جنبش انتخابیاتی و آمادگی برای حرکت از نقطه آغاز و همراهی با پیشروی جنبش. به کروی و موسوی نگاه کنیم که



همچون شهروندان عادی خود و خانواده و اقوام شان مضروب و دستگیر و کشته شده اند. اما امروز دیگر از انتخابات گذشته ایم. و جنبش در حضور دولت کودتا باید مطالبات و خواسته هایی را پیگیری کند که در صورت پیروزی انتخابات می خواست شاهد آن باشد. و این یعنی سهل و ممتنع! و جای بحث دیگری را طلب می کند؛ اما خطیر بودن شرایط را می رساند و هر لحظه آماده بودن جنبش را می طلبد. در چنین شرایط ویژه ای رهبری قاطع و بی تزلزل و سایه می تواند همبستگی و حرکت سنجیده تر تدارک کند. رهبران این حرکت دیگر کافی نیست همراه مردم به خیابان بیایند و باید جلوتر از مردم حرکت کنند و گام های پیش رو را تعیین کنند. باید به رهبریت خود رسمیت ببخشند تا اگر چون ماندلا سر از کنج زندان نیز در آوردند حضورشان محسوس و محرک باشد. و چنین حالتی در وضعی که هر فعال یا دلسوز سیاسی هر روز نسخه ای می پیچد مقدور نمی شود. رهبران جنبش سبز، موسوی و کروبی اما، به نظر می رسد که مناسفانه سیاست راعین عبادت گرفته اند. به حفظ تواضع و خضوع بیشتر می اندیشند تا ضرورت های راه بردن جنبشی که در شرایط خودبخودی و هر لحظه با خطر سرکوب مواجه است. آنها یا باید رسماً و اسماً باشند و عملکردشان مشخص شود و یا اصلاً نباشند تا جنبش، رهبران بی رودر بایستی خود را بیابند. شهادت فقط آمادگی برای دستگیری و مردن نیست. از جمله در مخالفت با دوستان است و پذیرای طعن و کنایه های آنان شدن. و از جمله مانع شدن که در شرایط خاص کسانی اطلاعیه صادر کنند و به مردم بگویند که مثلاً بیست و دوم بهمن «سرنوشت ساز» است و یا در آن روز زندان اوین را باز می کنیم تا به سهم خود نومی بیاوریم و نتیجه این شود که برخی از مردم حضور سنگینی را که یک حکومت را به تمامی در حالت آماده باش نگاه داشت، یک شکست ارزیابی کنند و دنبال مقصرانی در لابلای صفحات روزنامه ها و سایت های اینترنتی بگردند! نه اینکه در روزنامه ها و سایت ها پربیراه گفته نشد؛ اما شک دارم که توهم عده ای از خواص توانسته باشد بر توازن واقعی نیروها در جامعه حائل شده و جنبش را به جای دیگری برده باشد. آنهم جامعه ای که تجربه روزانه هفت ماهه دارد.

ادامه و حرکت جنبش سبز را در روزها و هفته های آینده چگونه می بینید؟

جنبش سبز را باید از مسیری که تا کنون پیموده ارزیابی و در آینده نزدیک پیش بینی کنیم. این مسیر عبارت بوده است از رفتن، ایستادن تأمل کردن و هزینه های مقاومت و مبارزه مدنی را پذیرا شدن. آینده نزدیک به گمان من دوره گسترش در درون و تعمیق در پایه های نظری و اجتماعی جنبش است. همان اموری که بالاترین نیازهای مادی و معنی این جنبش هستند. به این ترتیب من دچار ناامیدی نمی شوم اگر در وجه خیابانی و تظاهراتی، این جنبش برآمدهای چشمگیری نکند و حتی فضا را برای سازش و چانه زنی با حکومت مهیا کند. سازش بر سر برخی از خواسته ها که فرصت و توانی برای ادامه مبارزه و تأمین خواسته های بالاتر بسازد و مهمتر از آن زمینه را برای همراه شدن قشرهای دیگر اجتماعی مهیا کند. مبارزه ای که بی امان و بدون تنفس زندگی کند، یا تسلیم می شود و یا خواسته منطقی اش قلب شده، اسیر خشونت و انتقام می شود و سرانجام شاید چاره ای باقی نماند جز آنکه رضا بدهد تنها به از میان بردن نماد. هدف مبارزه اش. (شاه برود هر چه شد بشود.) اما ما برای دمکراسی مبارزه می کنیم و شرط پیروزی واقعی و بی بازگشت شدن آن این است که اکثریت چشمگیر این جامعه با هر دین و آیین و اعتقادی اهداف و نتایج آن را بشناسند و بخواهند.

راهکارهای پیشنهادی شما چیست؟

این پرسش کمی بزرگتر از اختیاری است که یک فرد بخود بدهد اما! به گمانم در پاسخ به پرسش نقاط ضعف و قوت جنبش باورهای خود را در این زمینه گفته باشم. رهبری جنبش کروی و موسوی باید به مسئولیت که انتخاب سیاسی آنها بر عهده شان گذاشته رسمیت ببخشند و تواضع و ملاحظه را در این راه که موجب ایجاد توهم رهبری در برخی دیگر و وارد کردن نیروهای جانبی به اهرم اعمال اراده مردم می شود، کنار بگذارند و به عیان از حامیان خود بویژه در خارج کشور بخواهند که برای کمک به پیروزی جنبش، نیروی خود را برای بیان برنامه های آنان به کار بگیرند و اگر مصردن تا برنامه های دیگری را به مردم پیشنهاد کنند از انتصاب خود به آنان چشم پوشی کنند. صاحب نظران و فعالان سیاسی و نظری در داخل و خارج باید به دنبال ایده هایی باشند که طبقات محروم و بویژه مسلمانان سنتی را از پیوستن به جنبش سبز به دلایل مادی و فرهنگی در هراس نیندازد. و اشاعه و ترویج تأمل و تحمل و این باور که راه دمکراسی جز از مسیر مسالمت نمی گذرد و هر آنچه که با غیر از این به دست بیاید یا خشونت برتر است یا اگر هم نمادی از آزادی باشد، ناپایدار است چنان که تجربه انقلاب بهمن نشان داد.

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

اصل را بر این می گذارم که منظور شما از اپوزیسیون، اپوزیسیون خارج از کشور است و منظورتان از همکاری، همکاری آنان با جنبش سبز در داخل است. چون اپوزیسیون داخل کشور که در درون مبارزه است و بحث آن فراتر از همکاری است. اما اگر منظور از همکاری، همکاری میان نیروهای این اپوزیسیون با یکدیگر نیز باشد، من مثل همیشه که این بحث طرح شده است، می گویم که همکاری سیاسی در وحله اول یک تصمیم و امری اراده گرایانه نیست. خواست و اقدام به همکاری بعد از پیدا شدن ایده ها و سیاست های مشابه زمینه بروز پیدا می کند. در تحقیق این موضوع اپوزیسیون خارج کشور پرونده های متعددی در آغاز به همکاری و حتی وحدت با یکدیگر دارد که اکثر آنها به نتیجه نرسیده است. اما زمینه همکاری اپوزیسیون خارج از کشور با جریان جنبش در داخل نخست بر مشخص کردن و واقعی کردن اولاً انتظارات او از داخل و سپس پذیرش نقش خود است. اگر خود را به عنوان آلترناتیو نظام در ایران ارزیابی می کند امکان همکاری با جنبش سبزی را ندارد که تصریح کرده در چارچوب قانون مبارزه می کند و در حال حاضر هزاران گرفتاری دارد که عقل سلیمش او را به سمت عبور از نظام نمی برد. اما اگر خود را بخشی از نیروی مبارزه برای تحول دموکراتیک در ایران می داند صدای مطالبات و پژواک هزاران باره این جنبش در جهان می تواند باشد و بسیار یاری دهنده.



Photo: Javad Moghimi

FARS NEWS AGENCY



سازماندهی و رهبری لازمه‌ی ادامه‌ی جنبش است عطا هودشتیان

به نظر شما تظاهرات 22 بهمن چگونه گذشت؟

با در نظر گرفتن آنکه دستگاه امنیتی رژیم از طرح‌ها و برنامه‌های جنبش سبز و معترضین در روز 22 بهمن مطلع بود، امکانات مانور خود را بیش از پیش افزایش داد. رژیم از حداکثر امکانات مالی و تبلیغاتی خود بهره گرفت و با پول و وعده و تهدید مردم بی‌گناه ما را به خیابان‌ها کشاند. من در طول روز 22 بهمن تمام کانال‌های دولتی رژیم را از طریق اینترنت دنبال کردم. شعبده‌بازی رژیم نمایشی ظاهرًا کامل بود. اما با وجود آن همه توجه و دقت کار، در تهران گاه به گاه صدای شلیک گلوله در تلویزیون رسمی رژیم شنیده می‌شد. این نمایش "وحدت"، سراسر بیمارگونه و ناهنجار بود. صدا و سیما اعلام کرد که 1100 خبرنگار تظاهرات 22 بهمن را پوشش خبری دادند. یکی از آنها کانال دولتی "ال‌عالم" است که در سراسر دنیای عرب اخبار تظاهرات رژیم را گزارش کرد. با اینحال اخبار غیر دولتی ناشی از آن بود که این خبرنگاران به هیچ وجه اجازه گردش آزاد در شهر را نداشتند. آن سوی تر، در نواحی خارج از تسلط نیروهای پلیسی، مردم معترض تجمع کرده بودند. درگیری‌های آن روز شدید بود. سرکوبگران اجازه هیچ‌گونه عرضه‌اندازم به سبزه‌ها و معترضین نمی‌دادند. از این رو، طرح سبزه‌ها که نمایش گسترده در دامن تظاهرات دولتی 22 بهمن بود متحقق نشد، زیرا آنها نتوانستند به کفایت نشان‌ها و علائم و شعارهای خود را برنمایند.

چرا سبزه‌ها نتوانستند خود را تحمیل نمایند؟

در تمام تظاهرات‌های دولتی دیگر چون قدس و 16 آذر و عاشورا، "تاکتیک نفوذی" سبزه‌ها عبارت میشد از شرکت در تظاهرات دولتی و تغییر جهت آنها به نفع شعارهای روشن نیست تا چه میزان این تاکتیک مسالمت‌آمیز در کشورها اروپای شرقی متحقق شده است. به هر رو جمهوری اسلامی اینبار این تیزهوشی را پیدا کرد که "ضد تاکتیک" خود را بوجود آورد. ما امکان بکارگیری این ضد تاکتیک از سوی رژیم را پیش‌بینی نکرده بودیم. رژیم نیروهای سرکوبگر خود را در وسیع‌ترین شکل بسیج کرده بود و امکان هرگونه نفوذ مخالفین را در صفوف تظاهرات دولتی گرفته بود. پرچم‌های فراوان و اعلام‌های عظیم راه‌پیمایان تمام فضا را پر کرده بود به طوری که هیچ باند و شعار و یا نشان سبزی امکان نمایش نمی‌یافت. شاید باید پذیرفت که این شکست "تاکتیک نفوذی" سبزه‌ها است. پس اکنون دیگر باید این تاکتیک را عوض کرد. باید به شکل اصلی و اولیه عمل نمود و به خود متکی شد. چرا که "تاکتیک نفوذی" دیگر در حال حاضر عمل نمی‌کند. باید بفکر تظاهرات مستقل بود. البته "تاکتیک نفوذی" هرگز از کار نیافتاده و شاید در مراحل دیگری می‌توان از آن بهره گرفت. اما در حال حاضر روش پیش روی ما، سازماندهی تظاهرات مستقل است. بخاطر داشته باشیم که اگر سازماندهی مبارزه به درستی متحقق نشود، بیم آن می‌رود که جنبش دور فرسایشی را طی نماید.

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

نقطه اصلی و مرکزی قدرت جنبش **تداوم** آن است. یعنی آن چیزی که هیچ‌کس، نه رژیم، نه رهبران جنبش و نه خود مردم در ابتدا باور نداشتند. جنبش مردمی و اعتراضی ایران برگشت‌ناپذیر است و هیچ راه‌گریزی از آن نیست. اما اگر سازماندهی و رهبری آن به درایت عمل نکند امکان شکست این جنبش - مثل هر جنبش دیگری - وجود دارد. پس این دو نکته مهم است: **سازماندهی و رهبری**. این دو مسئله از مقوله **محتوای جنبش** (یعنی خواسته‌ها و اهدافش) مهم‌تر است. بخاطر داشته باشیم که یک جنبش سیاسی با هر محتوایی می‌تواند به شکست کشیده شود، اگر سازماندهی و رهبری متناسب نداشته باشد. اما از میان دو پدیده سازماندهی و رهبری، دومی بیشتر از اولی پر اهمیت جلوه می‌کند. در واقع سازماندهی جنبش حاضر در ایران به طور خودبخودی و غیرهرمی صورت می‌گیرد. شبکه‌های زیرزمینی و گسترده در حال عمل هستند و کار خود را انجام می‌دهند. همان بهتر که حزب و جبهه و سازمان سیاسی در حال حاضر در داخل کشور درست نشود. همین حالت خودانگیخته کمک بزرگی است در برابر انشعابات سیاسی و تشنجات سلیقه‌ای بعدی. اما مسئله **رهبری** فرق می‌کند. هم محتوا و هم بُرد و جسارت جنبش به میزان بسیاری به همت رهبری بستگی دارد. میدانم که بسیاری با این سخن موافق نخواهند بود، اما به نظر من تا زمانی که آقای موسوی و کروبوی در داخل کشور بسر می‌برند، امکان بلند پروازی و گسترش بیشتر جنبش همواره محدود می‌ماند. باید شرایط **خروج آنها** را از کشور مهیا نمود.

البته خود آنها شاید در ابتدا راضی به این اقدام نشوند، لیکن شاید در ادامه کار، راه دیگری جز این نباشد. میدانیم که رهبران بسیاری از انقلاب‌ها از دور عمل میکردند: لنین در هنگام انقلاب روسیه در آلمان بود، مانو در روستاها مخفی بود، فیدل کاسترو در جنگل‌های دور از دسترسی نیروهای سرکوب عمل می‌کرد. اما گاندی در هند ماند. در مورد گاندی اوضاع متفاوت است. نه ایران به مانند هند است، نه موسوی همچون گاندی است. و نه رژیم ایران، مثل انگلستان دهه 40 میلادی است. با انگلستان می‌شد گفتگو کرد، اما آیا دیده‌اید که با خامنه‌ای و احمدی نژاد بتوان گفتگو کرد؟ گاندی براحتی سفر میکرد. اما موسوی حتی یک تلفن هم از آدانه نمی‌تواند بزند! نمی‌توان در دل تهران ماند، و از گارد شخصی حفاظت دولتی بهره برد، و بزرگترین جنبش اعتراضی بر علیه دولت را سازماندهی کرد، و انتظار سرانجام موفقیت آمیز آنرا نیز داشت. به نظر می‌آید که ادامه این کار ناممکن خواهد باشد. از سوی دیگر، نباید جنبش سبز ایران را با اروپای شرقی مقایسه کرد. اضمحلال آمریقا، که با تمام قوا در پی نابودی آن بلوک بود، از عوامل مؤثر در سقوط شوروی و بلوک کمونیستی بودند. حال آنکه جنبش سبز هیچ پشتیبانی جدی ندارد. آمریقا در رودرویی با دولت احمدی نژاد هنوز تردید نشان می‌دهد، و همه رهبران رژیم راه کار سرکوبگرایانه خود را بی‌مماشات ادامه می‌دهند. و تازه دولت ایران پشتیبانانی چون چین و گاه روسیه را به دنبال دارد. - البته دهها نقطه ضعف دیگر در جنبش فعلی وجود دارد، چون مواضع، عدم هماهنگی دیدگاه‌ها، ضعف فعالیت بین‌المللی، عدم همگانی اپوزیسیون خارج از کشور و غیره و غیره. اما در این گفتگوی کوتاه تنها به مطالب اصلی پرداختم.

ادامه حرکت جنبش سبز در روزها و هفته‌های آینده چگونه باید باشد؟ راهکارها و پیشنهاد شما چیست؟

هر جنبشی اگر به درستی و درایت سازماندهی و هدایت نشود به شکست منجر خواهد شد. هر تاکتیکی امکان پس رفت دارد. تاکتیک‌ها یک دوره مؤثر اند. باید این تیزهوشی را داشته باشیم که به سرعت تاکتیک‌ها را عوض نماییم. من در نوشتار دیگری بر ضرورت **اعتصاب** عمومی و سراسری تأکید کرده‌ام. اما همچنانکه میدانیم مشکلات در مسیر سازماندهی یک اعتصاب سراسری بسیارند. اگر رهبران و کنشگران به این روش قانع نشوند، اعتصاب نمی‌تواند متحقق شود. مشکلات اقتصادی مردم مانع اصلی برای تحقق اعتصاب است. کسانی که مخالف طرح اعتصاب هستند اینها بارها در گفتگوها گوشزد کرده‌اند. اما باید راه‌کردهای واقعی برای عملی کردن این طرح را مرور کرد. مشکلات این طرح را در نوشتاری برشمرده‌ام.

همکاری اپوزسیون خارج از کشور چه تأثیر دارد:

ضعف بزرگ جنبش، 2 نوع پراکندگی است. یکی در سطح نخبگان و دیگری در سطح گروه ها: مسئله پراکندگی نخبگان اشاره دارد به برخی کردارها و ادعاهای بزرگ و غرورهایی که غالباً لحظه ای اند و ره به جایی نمی برند، اما قادرند حرکت فعلی جنبش را در خارج از کشور مختل نمایند. هرچه در داخل کشور جنبش مردمی به صورت هماهنگ و شبکه ای و هم زبان حرکت می کند، در خارج از کشور، برعکس، بگومگوهای نانوشته و غیررسمی، جلوی پیشبرد هماهنگ کار را می گیرد.

پراکندگی گروهها در خارج از کشور از ابتدای ژوئن 2009 شروع شد. مسئله پرچم، یک مسئله اساسی بود که در تمام شهرها، بخصوص در آمریکای شمالی بروز کرد. در هفته های اخیر، ادعاهای سکولارها و چپ ها، جلوه دیگر این پراکندگی است. در واقع جنبش مردمی در داخل کشور یک همبستگی ناگفته، بدون حزب و سازمان و اساس نامه دارد و ماهیت آن عملکردی است، که در شرایط حاضر لازم است و توجیح برانگیز. اما در خارج کشور، ادعا زیاد است. هرکس ساز خودش را می زند. تجربه سال های پیش از انقلاب 1357 در خارج از کشور نشان می دهد که متأسفانه این مشاجرات ره به جایی نمی برند و هنگام تحقق تغییرات اساسی در ایران، تمام آنها تابع شرایط داخل می شوند. پس بسیاری از آن دسته بندی ها در خارج از کشور، ائتلاف وقت کامل است. از سوی دیگر، چون رژیم به این وضع آگاه است، از هیچ تلاشی برای نفوذ در صفوف اپوزسیون خارج از کشور بجهت دامن زدن به اختلاف ها، صف کشی ها و پرچم کشی ها و نفاق ها دریغ نمی کند. اما، باید بدانیم که ما راهی جز **اتحاد** نداریم. گروه های مختلف که مخالف نظام و دولت احمدی نژاد هستند، هرکس با شعار و رنگ و پرچم خودش می بایست به صفوف جنبش، با حسن نیت تمام بپیوندند. رژیم با تمام قوا در برابر آزادی خواهان ایستاده است. پس ما باید به گرد هم آییم. نه آنکه اختلاف هایمان را فراموش کنیم، بلکه آنها را در جای خود جای دهیم و در هنگام مبارزه، به صفوف عمومی و سراسری مبارزه بپیوندیم. اختلاف میان گروهها باید به پربراری عقاید بیانجامد، نه آنکه مانع همکاری آنها شود. می توان و باید برسر موازین و اصول بحث کرد. اما اینهمه نباید مانع همبستگی ما بشود.

حال چه باید کرد؟ باید برای سازماندهی یک **جبهه هماهنگ و سراسری** در خارج از کشور همت نمود. جبهه ای که در آن همه گروهها یا حداکثر آنها گرد هم آیند و تنها بر سر **حداقل** خواسته ها و اصلی ترین پیشنهادهای توافق داشته باشند.

حداقل خواسته های ما **انتخابات آزاد** است. همین! پس حتی اگر کسی یک نظام کمونیستی هم بخواهد، تا زمانی که این نظام سیاسی برپایه انتخابات آزاد استوار باشد، می تواند به صفوف این جبهه بپیوندد.

این جبهه هماهنگی چند وظیفه خواهد داشت.

حمایت از جنبش داخل کشور از طریق سازماندهی آکسیون های اعتراضی.

ارتباط با مطبوعات خارج و دفاع از حقوق بشر.

تلاش دیپلماتیک برای رابطه با دولت های غربی، به جهت جلب حمایت از جنبش مردم در چهار چوب اصول حقوق بشر.





۲۲ بهمن پیروزی دیگری برای جنبش سبز

محمد برقی

ممکن است این عنوان شگفت به نظر رسد، با توجه به نمایش پیروزی طرفداران حکومت و موفقیت در سرکوب یاران جنبش سبز تا حد ممانعت از حضور سران جنبش در جمع و حتی ضرب و شتم آنان و اخلاف در شبکه‌ی اینترنتی و تلفن تا صدای معترضان به گوش جهانیان نرسد، اما اگر ما به سیاست کلی سران جنبش سبز توجه کنیم این یک گام بزرگ در راه رسیدن آنان به مقصد و یک پیروزی تاکتیکی است.

سیاست سران جنبش سبز

سران جنبش پس از سرکوب وحشیانه نظام در هفته‌های اولیه پس از انتخابات بر آن شدند که پیروزی آنان در گرو ریزش در جناح طرفداران حکومت و جذب نیروهای مؤمن در سپاه و بسیج و سیاستمداران طرفدار حکومت است؛ کاری که انقلاب 57 را موفق کرد و این سیاست را به سه دلیل برگزیده اند:

الف - باور به صداقت بخش وسیعی از این نیروها و فرض بر فریب خوردگی آنان؛

ب - بدون در دست داشتن ابزار قدرت نظامی، اقتصادی، امنیتی و سمت‌های دولتی و تنها امید بستن به نارضایتی توده‌های بی‌دفاع در عالم واقع امکان کسب قدرت نیست؛

ج - اگر این نیروها تغییر موضع ندهند بر فرض پیروزی جنبش سبز اینان کشور را درگیر یک جنگ داخلی و ناامنی وسیع خواهند کرد؛ همان وضعی که در عراق و افغانستان اتفاق افتاده است.

این ریزش در حامیان جناح حاکمیت وقتی پیش می‌آید که آنان شاهد آن باشند که حکومت بی‌دلیل جماعت وسیعی از مؤمنان به انقلاب و جمهوری اسلامی را به خاطر منافع شخصی سرکوب می‌کند؛ جماعت مظلومی که بر عکس تبلیغات حاکمیت جیره خوار غرب نیستند، بلکه با همه وجود مدافعان واقعی انقلاب بوده و هستند و از آنجا که مظلومیت و سرکوب شدن بی‌دلیل همیشه و همه‌جا روحیه‌ی مهاجمان مؤمن نه مزدوران بی‌ایمان را در هم می‌ریزد، لذا هدف اپوزیسیون در اینجا اثبات مظلومیت خود در برابر خشونت و بیرحمی غیرلازم حکومت است. و در این شرایط خاص نشان دادن آن که حاکمان چنان بی‌رحم هستند که حرمت هیچ‌کس را نگاه نمی‌دارند.

حاکمان نیز کم‌کم متوجه این ترفند سران جنبش سبز شده‌اند و از سر این بیم و هراس است که می‌کشند چنان دهان حریف را خورد کنند که صدای آن در گلو خفه شود، زیرا می‌دانند که اگر آنان فرصت افشاگری داشته باشند چنان آبروی حاکمان و دروغ‌گویی‌ها و فساد و بی‌تدبیری حاکمان بر باد می‌رود که مردم به سرعت از آنان روی برمی‌گردانند، همین روندی که از یکی دو ماه پیش از انتخابات آغاز شده بود و مردم کم‌کم متوجه شدند که سپاه و بسیج نه تنها ارکان نظامی که بیشتر اهرم‌های اقتصادی کشور را در دست دارند و مثل اختاپوسی با غفلت از مردم در طول این سالها کم‌کم بر همه ارکان سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی جامعه چنگ انداخته‌اند؛ خطری که تا کمتر از یک سال قبل کمتر کسی متوجه آن بود، لذا تمام سعی رهبریت و سپاه بستن دهان اپوزیسیون و خفه کردن صدای جنبش سبز است.

شکست بزرگ تبلیغات حکومتی

جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت شیعی در طول سی سال گذشته برای تبلیغات خود بر باورهای مذهب شیعه و فرهنگ شیعی بسیار تکیه کرده است. از اینکه تعداد کشتگان در حزب جمهوری اسلامی را بر عکس واقعیت 72 نفر بخواند؛ نام لشکرها و قرارگاه‌های نظامی را تارالله و غیره بگذارد؛ پلیس‌های زن خود را "خواهران زینب" بخواند. می‌دانیم که تمام ادعای حقانیت شیعه مبتنی بر حقانیت اهل بیت است و این که خانواده پیامبر می‌بایست حکومت جدشان را به دست بگیرند، اما قدرتمندان اهل مکه و مدینه به کمک نیروی نظامی این حق را پایمال کردند.

رهبران جنبش سبز با استفاده از همین باورها تاکتیک‌هایی را برگزیده‌اند که سبب شده لیه‌ی تیز این شمشیر به سوی خود حکومت و رهبری برگردد. در مقاله‌ی "اسطوره‌های مذهبی بلای جان حکومت دینی" نشان دادم که سران جنبش سبز در روز عاشورا تاکتیکی را برگزیدند که مردم بی‌دفاع شبیه شدند به امام حسین و یارانش در برابر حکومت قهار یزیدیان و حمله به جماران ماجرای حمله‌ی نظامیان و قدرتمندان حاکم به خانه‌ی حضرت علی و جسارت به خاندان او را به نمایش گذاشتند. و در ماجرای پاره کردن عکس امام خمینی هم نوه‌ی او انگشت شماتت را به سوی حاکمان و نظامیان گرفت.

یکی از شعارهای اصلی حکومتیان در 22 بهمن بر روی پلاکاردهای بزرگ چنین بود "ما اهل کوفه نیستیم علی را تنها گذاریم" اما در آن واقعه کوفیان حضرت علی و خاندان پیامبر را در برابر نظامیان و حاکمان اولاد ابوسفیان تنها گذاشتند و در این جا بار دیگر این نظامیان و حکومتگران هستند که زهرا اشرافی نوه‌ی آیت الله خمینی را دستگیر کرده‌اند و این حکومت است که به اهل بیت امام خمینی یورش برده است.

بدین سان سیاست‌های سران جنبش سبز چنان راه راست و چپ را بر حکومت بسته است که هر تلاش آنان برای بستن دست و پای حریفان زنجیری تازه می‌شود بر دست و پای خودشان. در 22 بهمن اگر به سران جنبش اجازه می‌دادند که در تظاهرات شرکت کنند در مقابل حکومت ابراز قدرت شده بود و تمام اعدام‌ها و زندان‌ها و خشونت‌های یکی دو ماهه اخیر برای خفه کردن صدای جنبش سبز بود، ولی حال برای رسیدن به آن بار دیگر مجبور شدند از یک خط قرمز سیاسی عبور کنند و آن برخورد خشن دیگری با اهل بیت امام خمینی و یاران نزدیک او به دست نیروهای نظامی و امنیتی بود.

و اگر توجه شود که سیاست اصلی سران جنبش سبز در این مرحله تلاش برای ریزش در جناح حاکمیت است، لذا سیاست حکومت در این روز دو دستاورد بزرگ برای مبارزات جنبش سبز داشت:

الف - ضربه‌ی دیگری بر ذهن طرفداران مؤمن حکومت و لرزشی دیگر در ذهنیت اینان در مورد حقانیت حکومت و قدمی دیگر در جهت سست شدن اراده‌ی نیروهای نظامی - امنیتی برای سرکوب جنبش سبز؛

ب - تجربه‌ی دیگر برای ناامید شدن خوش‌بینان به حکومت چون آیت الله موسوی اردبیلی در مورد اصلاح آن.

روشن شدن راه

و بالاخره سرکوب 22 بهمن حتی سران جنبش سبز را غافلگیر کرد. آنان باور نمی‌کردند که با پسر آقای کروبی چنان کنند و به آقای خاتمی حمله کنند و خانم زهرا رهنورد را کتک بزنند، لذا این سران متوجه شدند که دیگر آن تاکتیک‌هایشان و شرکت در تظاهرات حکومتی کارا نیست و معلوم شد کسانی هم که از چند روز قبل با آنان تماس گرفته و آنان را از عدم خشونت مطمئن کرده بودند با برای فریب آنها فرستاده شده بودند یا در حقیقت کاره‌ای نیستند و تصمیمات را به طور کامل سپاه و نیروی امنیتی و تمام نیروهای سیاسی در حکومت می‌گیرند. لذا ماجرای 22 بهمن در حقیقت راه هرگونه امید به آشتی و مصالحه سیاسی را بست. نه دیگر سران جنبش به گفته‌ها و وعده‌های حکومتیان اعتماد می‌کنند و نه شکی است که سپاه و نیروهای امنیتی با هدایت آقای خامنه‌ای تسلیم مطلق یا نابودی کامل یاران جنبش سبز را می‌خواهد و در خیال هیچ مصالحه‌ای نیست.

بدینسان 22 بهمن بر همگان معلوم داشت که هیچ‌امیدی به سازش در بالا نیست. امیدی که خوش‌بینان داشتند و بیمی که بسیاری از یاران جنبش سبز را نگران می‌داشت. راه حال معلوم شده، مصالحه‌ی غیرممکن شده و زمان ریش سفیدی‌ها گذشته است و نظام هر چه بیشتر نظامی شده و دیکتاتوری عریان شده و سر نوشت همه دیکتاتورها رفتن تا نهایت فروپاشی حکومتشان است. منتها این بار اگر یکسو تا بی‌پروترین شکل ممکن خشن، ریاکار و دروغگو و بی‌اخلاق است، سوی مخالف آن اخلاقی، مسلط بر خود و مخالف خشونت است.

منبع: سایت جرس

فرق خرگوشان بازیگوش و لاک پشت با هوش

حمید دباشی

جنبش های اجتماعی منطق های روایی خود را دارند. هیچ دو جنبشی کاملا شبیه هم نیست و از منطق و ریپتوریکای واحدی پیروی نمیکنند. انقلاب کبیر فرانسه در قیاس با انقلاب روسیه از دو منطق کاملا متفاوت پیروی میکرد، و انقلاب بهمن ۵۷ ایران کمتر نقاط مشترکی با انقلاب الجزیره داشت. قیام ضد استعماری هند روند تکاملی خود را یافت و مبارزات مردم آفریقای جنوبی بر علیه آپارتاید نیز افت و خیز خود را داشت. جنبش احقاق حقوق مدنی در امریکا در دهه ۱۹۶۰ روالی منحصر به خود داشت و مبارزات ملت ستمکشیده فلسطین بر علیه اشغال سرزمینشان طی بیش از نیم قرن اخیر اوج و حضیضی منحصر به خود پیدا کرده است.

روند شکل گیری و رشد جنبش های اجتماعی را بنا بر این نمیتوان صرفا با قیاس و استقرا بدست آورد. بر عکس با تامل پایدار بر منطق روایی مستتر در بطن خود این جنبش هاست که مسیر حرکت و افت و خیز آنها را میتوان باز شناخت. مثل هر زبانی و گویشی هر جنبش اجتماعی نیز دستور زبان خودش را خودش وضع میکند. وظیفه ما کشف آن دستور زبان است نه وضع آن. جنبش سبز ذاتا جنبشی چند صدایی و چند ساحتی است که در نتیجه کشف و شهود دستور زبان آن را همانقدر پیچیده تر و شوق انگیز تر میکند.

جنبش سبز با آنکه ریشه های عمیقی در همه نهضت های اجتماعی جدید آزدیخواهی مردم ایران حد اقل از "جنبش تنباکو" بدینسو دارد، پدیده ای استثنایی و کاملا بیسابقه است. اطلاق لفظ "جنبش آزادیهای مدنی" که مبتنی بر استنباطی تاریخی و نظری از جنبشهای مشابهی نظیر "جنبش آزادیهای مدنی" در آمریکاست کل جنبش سبز را به مسیر تازه ای از استنباط های نظری میکشد که مستلزم بحث و تبادل نظر بیشتری است.

چشم ها را باید شست

از لوازم درک صریحتری از جنبش سبز به عنوان یک "جنبش آزادیخواهی مدنی" زمینه بحث را پاک کردن از عاداتهای مألوف ما به مفاهیمی نظیر کودتا و یا انقلاب و یا حتی اصلاح است. اطلاق لفظ "جنبش آزادیهای مدنی" به جنبش سبز مستلزم آن است که ما در واقع الفبای سیاسی جدیدی را از بطن خود این جنبش استخراج کنیم. این جنبش اگر چنانکه راقم این سطور از بدو امر در همان خرداد ماه قائل بوده است یک "جنبش آزادیخواهی مدنی" است دیگر حتی نمیتوان آنرا دنباله آنچه در ایران ما آنرا به عنوان "جنبش اصلاحات" مینامیم تلقی کرد--چرا که "جنبش اصلاحات" از نوع ترمیم سیاسی بود و جنبش سبز از نوع گذار از کل گویش و کردار سیاسی و نهادینه شدن نوعی مدرنیته اجتماعی است فراسوتر و پیش رو تر از اصلاحات سیاسی. جنبش اصلاحات که در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی به وضوح قابل رویت بود شاید به عنوان مقدمه ای بر نهضت سبز تلقی شود. ولی بعد از خیزش دانشجویی ۱۸ تیر که مهمترین جنبش اجتماعی قبل از نهضت سبز است مسیر تفکر و عملکرد اصلاحات در واقع به بن بست رسید. شاید حتی بتوان خود انقلاب به بیراهه رفته بهمن ۵۷ را مقدمه ای تاریخی-سیاسی بر جنبش اجتماعی-مدنی سبز دانست. بطور کلی شاید بتوان گفت که در یک میزان تاریخی ۲۰۰ ساله تغییرات کمی و سیاسی گذشته ما امروز دارد بالاخره به تغییری کیفی و اجتماعی مبدل میشود. ولی در هیچ یک از این موارد هنوز نمیتوان به ضرس قاطع نظر داد.

آقای محمد قوچانی سردبیر محترم مجله هفتگی «ایراندخت» در یادداشتی با عنوان «اصول اصلاح» در همین مورد میفرماید که: «جنبش سبز باز تولید و توسعه جریان اصلاحات است و جنبش اصلاحات بازفهم و توسعه جناح چپ اسلامی یا چپ خط امامی در دهه ۶۰ که بدون هیچ شک و تردیدی تحت نفوذ آرای امام خمینی بود. بدیهی است در هر یک از این مراحل باز تولید نسبت به مفهوم و مفاهیم اولیه این جریان تحولاتی ایجاد شده است. اما از منظر بازیابی هویت های تاریخی نمی توان آن ریشه های اولیه را نادیده گرفت و به خصوص که هنوز سران این جریان(موسوی، کربوی، خاتمی و هاشمی) هستند که همه هویت خود را از امام خمینی گرفته اند.» (کلمه، ۱۷ بهمن ۱۳۸۸) ولی همین اصل "ریشه یابی های اولیه" مورد نظر آقای قوچانی طبیعی است که نمیتواند دیدگاه نظری ما را در ارزیابی و ریشه یابی جنبش سبز محدود به جامعه استبداد زده و فرهنگ سیاسی به گروگان گرفته شده و مبتلا به "استکلام سیندرم" سی سال پیش محدود کند چرا که قبل از ظهور آیت الله خمینی و علیرغم اهمیت تاریخی ایشان در سرنوشت امروز ما کشور ما و فرهنگ سیاسی آن و نیز جنبشهای اجتماعی ما مردم لایذ هویتی داشته که شاید عاری از اهمیتی ماندگار در ماهیت جنبش سبز هم نباشد. افق دیدگاه تاریخی را برای ارزیابی جنبش سبز شاید باید قدری از پیدایش آیت الله خمینی و تولد آقای قوچانی به عقب تر برد.

جناب آقای علی شکوری راد، عضو ارشد جبهه مشارکت ایران اسلامی نیز در یادداشتی دیگر به بررسی نسبت جنبش سبز با جریان اصلاح طلبی پرداخته است (کلمه، ۱۹ بهمن ۱۳۸۸) و این سوال را مطرح میکنند که: «آیا» اصلاح طلبی «و» جنبش سبز «دو مفهوم متناقض اند یا بالعکس دو مفهوم همپوشان یکدیگرند؟» در بدو امر آقای شکوری راد نقدی دارند بر "گروه های متعددی است که به ویژه در خارج از کشور به تئوریزه کردن جنبش و صدور بیانیتهای متعددی می پردازند و هر یک از نگاه خود، یکی برای جلوگیری از تندروی های بیشتر و دیگری برای گیراندن آتش رادیکالیسم به انتشار عقاید خود می پردازند».

دخالتهای ایرانیان "خارج از کشور" را ظاهرا جناب آقای شکوری راد زائد دانسته و اصلاح صلاح و صحیح نمیدانند. البته طرف دیگر فرمایشات آقای شکوری راد شاید هم این باشد که کسانی که سی سال گذشته را زیر ساطور سانسور و تحریف تاریخ و فرهنگ سیاسی ما تحت سیطره جمهوری اسلامی زندگی نکرده اند احیانا بعید نیست برخی نقطه نظرهای قابل عنایت ایشان را هم داشته باشند. بعد هم ایشان مالا به این نتیجه میرسند که «جنبش سبز» ادامه حرکت اصلاح طلبانه

ملت ایران است و به واسطه همین اصلاح طلبی در مقابل «انقلابی گری» (و بر هم زدن وضع موجود قرار دارد زیرا رهبران «جنبش سبز» معتقدند ظرفیت های موجود قانونی در کشور به اندازه بی هست که جامعه بتواند به خواسته هایش دست پیدا کند و نیازی به انقلاب و تحمل خسارت های عظیم آن بدون وجود هیچ تضمینی برای پس از آن نباشد». باز هم طبیعی است که بین دو شق که جناب شکوری راد بدان قائلند که جنبش سبز یا ادامه اصلاحات عصر آقای خاتمی باشد و یا یک نهضت انقلابی برانداز شق سومی هم وجود دارد که نه این است و نه آن؛ و شاید هم این جنبش سرآغاز جنبش احقاق حقوق مدنی ما مردم ایران و مبتنی بر یک تغییر کیفی و به اصطلاح "پارادیم شیفت" در فرهنگ سیاسی ما. برای زدن این حرف ساده هم دیگر فرقی نمیکند گوینده اش در بندر انزلی زندگی میکند یا در تهران یا در قاهره یا در "کالامازو" ی امریکا.

با آنکه هر دو مواضع آقایان قوچانی و شکوری راد مبتنی بر اصول معتبر و محترم بری بودن از خشونت است و توجه به توقعات رئالیست و محدودیتهای موجود و بسیاری موارد مشابه، معهدا فرمایش آقای قوچانی منبعث از یک محدودیت نظری و بعد ضیق تاریخی است و نقطه نظر آقای شکوری راد محدود به مفروضات مقید بین اصلاح و انقلاب است. در حالیکه امکان این فرضیه هم هست که ما در شرف ورود به مرحله جدیدی در عملکرد سیاسی خود هستیم که مدخل آن اعاده فرهنگ جهانشهری ماست--همان فرهنگی که انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷ را ممکن ساخت و همان فرهنگی که طی سی سال گذشته در جمهوری اسلامی از بیخ و بن و با خشونت و با زجر و شکنجه و با تصفیه های دانشگاهی و با انقلابات فرهنگی و با کشتارهای دسته جمعی در زندانها مخدوش و مظلوم شده و بوده است.

ولی همه این فرضیه ها و نظریه ها را باید به دانه بحث های آزاد چند جانبه انداخت تا ما به چند و چون و الفبای جدید مفروضات و مکتوبات این جنبش پی ببریم. به هر صورت در مورد جنبش سبز به هیچ وجه و به این زودی نمی توان و بلکه هیچ وقت نمی باید جزمی اندیشید. باید اعتقاد راسخ داشت به شکل گیری آن خرد جمعی که در عین سیالیت و پویایی ماهیت و وجود این جنبش را به تدریج برای ما روشن خواهد کرد.

فرق خرگوشان بازگوش و لاک پشت با هوش

حمید دباشی

جور دیگر باید دید

از دیگر لوازم درک صریح و مستدل این جنبش برطرف کردن و بری بودن از سوء نظرها ی جاری در میان ما ملت استبداد زده متوهم به توطئه است که همه چیز و همه کس را با سوء ظن مینگریم و هنوز کاسه ای را ندیده دنبال نیم کاسه ای میگردیم. ید طولایی داریم در تهمت و افترا. زمینه بلا شرط تبادل نظر برای درک صریح جنبش سبز بری بودن از سوء ظن های مزمن است. کسانی که سی سال گذشته را در ایران بوده اند نظراتشان نقاط قدرت عبیده ای دارد و نیز برخی نقاط کور. همینطور هم کسانی که این سی سال را به دور از لبه تیغ سانسور و استبداد جمهوری اسلامی زندگی کرده اند برخی مسائل را به وضوح بیشتری میبینند و برخی را نه. کل تقسیم بندی مردم ما را بین "خارجو داخل" باید کنار گذاشت و از تهران-مرکزی بودن تصور ما از ایران که ایرانیان مقیم بروجرد و یا بروکسل را فاقد صلاحیت اظهار نظر میدانند گذشت.

امروز روز وصل کردن است نه فصل کردن. نقاط افتراق طبیعی ما که از ناحیت فکر و منظر عمل است نعمت مردم ماست و متضمن تکثر گرایی دموکراتیک. نقاط وصل و اشتراک ما نیز مبتنی بر حقوق شهروندی و آزادیهای مدنی و اعتماد به شکل گیری شعور و خرد جمعی ماست. بر این گذر باید سعه صدر و گسترش اندیشه روا داشت. هر کس هر گناهی، تقصیری، کوتاهی کرده است دیگر باید گذشت و رفت و رو به آینده داشت. تاریخنگاری مبتنی بر انتقامجویی ما را به جایی نمیرسد و آب به آسیاب حکومت غداره بندان میریزد و هیچ کس هم از قبل این تاریخ پیروز محض نخواهد بود. همه ملت ما در این سی سال باخته است. باید به فکر پیروزی بود نه بدنبال مقصر برای شکست گشتن. میزان عملکرد امروز آدم هاست.

تله های سر راه جنبش سبز

مسائلی که امروز جنبش سبز را تهدید میکند صرفاً خشونت لجام گسیخته اعوان و انصار جمهوری اسلامی، حکومت نظامی ایشان در شهرهای ایران، و میدیان شهر ها را به پادگان های نظامی تبدیل کردن نیست. این اعمال شنیع و مذبحانه اتفاقاً کاملاً نتیجه عکس دارد و ماهیت وحشیانه رژیم را برای جهانیان و به خصوص مسلمانان جهان عریان تر و برتری اخلاقی جنبش سبز را واضحت میکند.

هشت ماه از شروع این جنبش گذشته و هنوز یک ترقه هم از ناحیه مردم ما ترکانده نشده، و چه زیبا و درست و منطقی و با شکوه هم هست که چنین است، در حالیکه دولت احمدی نژاد و رژیم جمهوری اسلامی نیرو های سرکوبگر را به جان مردم ما انداخته اند و از هیچ شناختی هم خود داری نکرده اند. هر چه وقاحت و بیشرمی این دولت و این رژیم بیشتر عریان شود نجابت و بزرگواری مردم ما برای مردم جهان روشنتر میشود. و دیری نخواهد بود که بنه اصلی نیرو های نظامی و انتظامی چهره خواهران و برادران خود را از پشت نقاب دروغی که صاحبان قدرت بر آنها کشیده اند و آنها را "دشمن" قلمداد کرده اند ببینند و در مقام دفاع آنها برآیند و نه در موضع اذیت و آزار آنان. مساله دیگری که جنبش سبز با آن روبرو است امکان بی اعتنایی جهانیان و غلبه یافتن ژئوپولیتیک منطقه (تحت سلطه گرایی های بی امان آمریکا و اسرائیل) و نیز تفوق منافع مالی و استراتژیک کشورهای دور (ونزوئلا) و نزدیک (عربستان سعودی) بر اراده ملت های آنهاست که بر خلاف دولتهای حاکمه جملگی طرفدار ملت به پا خواسته ما هستند. توجه روشنفکران عرب و مسلمان منطقه به ماهیت جنبش سبز از اهم این مسائل است. در عرض همین هشت ماه ما از مرحله ای که برخی روشنفکران عرب به دید شک و تردید به جنبش سبز مینگریستند گذشته ایم و رسیده ایم به جایی که ده ها نویسنده و روزنامه نگار و روشنفکر عرب به طرفدارای از جنبش سبز و آزادی های مدنی مردم ایران اعلامیه صادر میکنند. طرفداری برخی "نیوکانهای" و "نیو لیبرال" های آمریکایی و اصحاب ایرانی مستخدم آنها از جنبش سبز (بدلایل و انگیزه های خودشان البته) و نیز ملاقات و سخنرانی برخی طرفداران شاخص جنبش سبز در سازمانهای بدنام و جنگ افروز طرفدار رژیم غاصب صهیونیستی البته در ایجاد این قبیل شبهات نسبت به جنبش سبز در میان مسلمانان و اعراب نقشی اساسی و نابخشودنی دارد. سوء تعبیر مردم منطقه از ماهیت جنبش سبز و تدویم این تصور باطل را که چون افراد و سازمانهای مشکوکی طرفدار این جنبش هستند بنا بر این کل این حرکت اجتماعی مشکوک الهویه است و چه بسا آب به آسیاب آمریکا و اسرائیل بریزد، باید همچنان جدی گرفت و با آن مبارزه کرد.

امپراتوری شوروی هم در سالهای ۱۹۶۰ در پی بهره برداری از جنبش آزادی های مدنی سیاهان آمریکایی بود و صد البته آن سوء استفاده خدشه ای به اصالت و صلابت و زلالی آن جنبش نمیزد.

بنا بر این خیلی به صراحت و سادگی میتوان به این اصل قائل بود که کسانی که امروز مدافع حقوق بشر و آزادی و دموکراسی در ایران هستند ولی برای این دفاع از سازمانهای دولتی و نهادهای "نیو کان" و "نیو لیبرال" آمریکایی کمک مالی و طبعاً حمایت سیاسی دریافت میکنند و در ازای این کمک مالی هم طی سی سال گذشته لام از کام علیه جنگ افروزی های آمریکا و اسرائیل در سراسر جهان و در منطقه به اصطلاح خودشان "خاور خاورمیانه" باز نکرده اند، سر سوزنی اعتبار برای دفاع از جنبش سبز ندارند. لابد سر این اصل هر آدم منصفی توافق خواهد کرد که هر ایرانی که امروز در آمریکا دارد برای جنبش سبز سینه چاک میکند ولی در عرض حد اقل هشت سال سیاهی و تباهی و خیانت ریاست جمهوری جورج بوش لام از کام علیه جنگ افغانستان و جنگ عراق باز نکرده جانبداری او از جنبش سبز از ضریب محدودی از اعتبار برخوردار است.

شصت سال است که دولت غاصب نژاد پرست آپارتاید استعمارگر اسرائیل خون ملت فلسطین را در شیشه کرده، فرزندان آنها را کشته، زنان آنها را بیوه و عذار کرده و سرزمین آنها را روز روشن از زیر پای آنها دزدیده است. لابد منصفانه است اگر به این حرف ساده معتقد باشیم که هیچ "فعال سیاسی" ایرانی (مردم معمولی را عرض نمیکم) که در آمریکا و یا اروپا زندگی میکند و طی این مدت دراز هرگز بر علیه این ظلم و قیحانه لام از کام نگشوده سینه چاک کردنش برای فقدان حقوق "بشر" در جمهوری اسلامی از بیخ و بن بی اعتبار است. یک بام و دو هوا که نمیشود. ظلم ظلم است، و انسان انسان. هیچ مادر افغان و عراقی و فلسطینی هم که بچه اش را از یک مادر ایرانی کمتر دوست ندارد. چطور میشود دولت وحشی اسرائیل یک و نیم میلیون مرد و زن و پیر و جوان و مادران و فرزندانشان را در غزه در بزرگترین زندان روی کره زمین زندانی کند و از زمین و هوا و دریا بر آنها بمب و آتش بریزد و قتل عام کند و این حضرات تازه سبز شده مقیم آمریکا و اروپا "صم بکم" انگار نه انگار بوده اند، و حالا یک دفعه حرف از حقوق "بشر" میزنند. مگر فقط ایرانی ها "بشزند"؟ بشر های دیگر به اندازه کافی بشر نیستند؟ من ایرانی به هموطنانم که زیر ساطور جمهوری کلاش و قلاش اسلامی خون دل خورده اند و فریاد میزنند "ته غزه نه لبنان جانم فدای ایران" ندارم. با آنکه از بن دندان و به دلایل سیاسی و نظری و نه صرفاً به دلایل انسانی و عاطفی با این شعار مخالف آن را خوب میفهمم. ولی این حضرات مقیم کالیفرنیا شمالی و جنوبی و واشینگتن و کنکیتیکت چطور؟ آنها که در آمریکا و اروپا زندگی میکنند و الان دم از حقوق "بشر" میزنند که میتوانستند علیه این ظلم ها حرف بزنند، چرا نزنند؟ حالا نزنند-ترسو بودند. پس دیگر چرا وقتی دیگران که نمیتوانستند زنده و جان و حیثیت خود و خانواده شان را این سازمانهای طاق و جفت طرفدار اسرائیل در آمریکا به صلاح میکشیدند اینها آتش بیار معرکه آن ها بودند.

اجازه بدهید فارسی این قسمت را قدری غلیظ تر کنم و این نکته را خیلی ساده تر عرض کنم که به قول مرحوم اخوان "خردلی را در دلی باقی نماند شک" و هموطنان ما که در این مدت در آمریکا و یا اروپا زندگی نکرده اند خوب داستان را متوجه شوند. طی این سی سال گذشته که فقط جمهوری اسلامی نبوده که در جهان ظلم کرده است. آمریکا هم ظلم کرده، اروپا هم ظلم کرده، اسرائیل و کشورهای عقب مانده عربی از مراکش تا عربستان سعودی هم ظلم کرده اند. هر وقت که شما هموطنان ما میبینید که یک ایرانی استاد دانشگاهی، پزشکی، نویسنده معروفی، مدافع حقوق زنان سرشناسی کسی مقاله ای مینویسد و یا مصاحبه ای میکند و یا زیر اعلامیه ای را امضا میکند در دفاع از حقوق "بشر" و آزادی و دموکراسی در ایران شاید از خودتان یا از ایشان

فرق خرگوشان بازگوش و لاک پشت با هوش

حمید دباشی

بد نیست بپرسید آیا ایشان بر علیه لشکر کشی های آمریکا و اروپا و جنگ افروزی های اسرائیل و عقب ماندگی های حتی بدتر از جمهوری اسلامی در کشور های عربی هم همین قدر بر علیه زور گویی و ظلم سینه چاک داده اند و یا اینکه بر عکس کسانی را که چنین کرده اند و جان و حیثیت خود و فرزندانشان را هم به خاطر انداخته اند را تازه مزدور و مامور جمهوری اسلامی هم معرفی کرده اند. شتر سواری، به قول قدمای ما، دولا دولا که نمیشود-نه میشود که یک بام داشت و دو هوا. ما فقط یک سال است که از شر حکومت نکبت بار جورج بوش راحت شده ایم. هشت سال متمادی هر کس که در این کشور فریادی زد علیه ظلم آمریکا در افغانستان و عراق و یا حتی ظلم و قیحانه تر اسرائیل در فلسطین سازمانهای صهیونیستی آمریکایی او را سکه یک پول کردند. وبسایت علیه او راه انداختند. کتاب پر فروش بر علیه او چاپ کردند. فیلم "مستند" بر علیه او ساختند. سعی بلیغ کردند از کار بیکارش کنند. عکس و تصویباتش را روی صفحه اول روزنامه های شهر چاپ کردند. ضد آمریکایی و طرفدار تروریست و اصلا تروریست و یا مزدور جمهوری اسلامی معرفی اش کردند.

خواب راحت را از همسر و فرزندان او ربودند. عده ای از برجسته ترین متفکرین مقیم این کشور را بصرف مبارزات ضد جنگشان اصلا از کار بیکار و آواره کشورها کردند. حالا درست در همین زمان حضرات ایرانی دیگری هم بودند که امروز از طرفداران سر سخت جنبش سبزند و مچ بند سبز هم از دستشان بیرون نمیاید ولی در آنروز ها کنار معاون وزیر دفاع آمریکا میشستند و کتاب "اولیتا" میخواندند و یا شغلشان را در کالج کوچکی ول میکردند و دفعتا در پلید ترین سازمان های دست راستی و به قول خودشان "اتاق فکر" دانشگاه استنفورد بغل دست و قیح ترین جنگ افروزان ضد مسلمان و ضد عرب و ضد ایرانی سر در میاوردند-در حالیکه مدعی ایشان در کار علمی منحصر بود به "تذکره نامه" هایی که در باره متمولین و درباریان رژیم پهلوی نوشته بودند. حالا همه این حضرات جملگی در صف اول مدافعین جنبش سبزند و چپ و راست هم اعلامیه صادر میکنند در دفاع از حقوق "بشر" در ایران. ضرر و خطر این حضرات برای جنبش سبز از شرارت های حسین شریعتمداری و ملا عمر هیچ کمتر نیست.

حالا ممکن است این سوال پیش بیاید که چرا حضور کسانی که عالما و عامدا و یا احیانا تلویحا و با فرصت طلبی مدافعان جنگ افروزیهای خانمان برانداز آمریکا و اروپا و اسرائیل و دستیاران عرب آنها هستند و یا اگر هم نیستند سخنی هرگز به اعتراض به آنها نگفته و نمیگویند به جنبش سبز لطمه میزند-و این سوال موجهی است. جنبش سبز مثل همان فیل معروف قصه مولانا در اتاقی تاریک و ما هم همچنان کورانی کورمال در آن اتاق از ظن خود یار آن شده ایم و ماهیت آن هنوز کاملا روشن نیست و به همین دلیل هم امروز درست زمان آن است که ما با آن گربه کذابی دم همین حمله وارد برخی مذاکرات بشویم. جنبش سبز یا به نهضت های آزادی بخش منطقه و جهان ملحق میشود و سر زنده و شاداب میماند و یا توش و توان ابر قدرت ها در جهان و حکومت سرکوبگر در داخل حقانیت و مظلومیت این نهضت را در خود خواهد بلعید، ذهن و زبان آن را از طریق همین روشنفکران کمپرادور خواهد زدید و دیگر نه از تاک نشان خواهد ماند و نه از تاک نشان. امروز برخی طرفداران جنبش سبز در آمریکا ایمیل هایی میفرستند با این پیام: "هموطنان گرامی: در راستای حمایت دو سناتور ایالت متحده، "جوزف لیبرمن" و "جان مک کین" با ارائه لایحه حمایت از حقوق بشر در ایران و همچنین طرح تحریم ها در مجلس سنا علیه متجاوزان به حقوق بشر در ایران، بیایید با فرستادن فکس، به نوعی از این دو بزرگوار قدردانی کرده و آنها را برای ادامه این سیاست ها پشتیبانی و تشویق نماییم. یادمان باشد حتی یک پیام تشکر هم مهم خواهد بود." پلید تر و جنگ افروز تر و مظلوم کش تر از این دو سناتور خبیث خودشان هستند. یکی از این دو سناتور (جان مک کین) تا همین پارسال طرفدار سرسخت حمله نظامی به ایران بود و شهرتش را هم مدیون آوازی بود که سال پیش در ملا عام خواند که میگفت "ایران را بمباران کنید! ایران را بمباران کنید!" و آن دیگری هم (جوزف لیبرمن) که اصلا سخنگوی پلید ترین جناحهای دست راست افراطی دولت اسرائیل است در سنا ی آمریکا.

حالا مساله این است که تکلیف ما با این طرفداران حق به جانب و سرسخت جنبش سبز چیست. این ایرانیان محترم البته و صد البته حق دموکراتیشان هست که فکر کنند به زودی جمهوری اسلامی قرار است فروبریزد و اینان هم حامل و مبشر سیاست های "ننوکان" ها و اقتصاد "ننولیبرال" ها باشند و بروند به ایران برای دلایلی کمپانی های آمریکایی و اروپایی و احیانا حتی کتاب "اولیتا" را هم بکنند جزو کتابهای درسی مدارس دخترانه در ایران. ولی آن دسته از ایرانیانی هم که دیگر گونه فکر میکنند هم همان حق دموکراتیک را دارند که همین الان به صراحت بگویند و بنویسند که تنها محل اعتبار این جنبش در انظار جهانی هم آنجاست که از حقوق مدنی و عدالت اجتماعی توامان صحبت میکند و هرگز منافع طبقات زحمت کش و محروم را فدای جهانخواهی سلطه گر اقتصادی نمیکند. اقتصاد ننولیبرال حاکم بر جهان امروز حتی از حفظ منافع طبقات زحمتکش در جوامع دموکراتیک هم عاجز است چه برسد به حل چنین مسائلی در جوامع استبداد زده ای مثل ایران. هم امروز در اخبار است که: "سه تشکل مستقل کارگری ایران در نامه ای به شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد خواستار آن شدند که مطالبات کارگران ایران برای داشتن یک زندگی انسانی و شرافتمندانه و به دور از هر گونه سرکوب و رعب و وحشت در اجلاس ادواری آن نهاد مورد بررسی قرار گیرد. . . . سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و اتحادیه آزاد کارگران ایران در این نامه به اعمال فشارهایی که جمهوری اسلامی ایران در سالیان اخیر بر کارگران و فعالان کارگری آورده است، اعتراض کرده اند." (رادپو فردا، ۲۷ بهمن ۱۳۸۸). همچنین در اخبار آمده است که: "نایب رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار سراسر کشور گفت: در حال حاضر حداقل 70 درصد از کارگران کشور فاقد مسکن هستند و در واحدهای استیجاری زندگی می کنند. اولیاء علی بیگی در گفتگو با مهر با اعلام اینکه در حال حاضر حداقل 70 درصد از کارگران فاقد مسکن هستند و در واحدهای مسکونی استیجاری زندگی می کنند. . . . نایب رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار سراسر کشور اظهار داشت: در حال حاضر حداقل دستمزد 263 هزار تومانی نمی تواند نیاز یک خانوار کارگری 4 نفره را برطرف کند به نحوی که حتی نیازهای اولیه آموزش، بهداشت، مسکن و معاش را نیز تامین نمی کند." (تابناک، ۲۸ بهمن ۱۳۸۸). (جمهوری جائر اسلامی که از پس حل این مصیبت های اقتصادی و اجتماعی صدمه پذیر ترین طبقات محروم که بر نمایاید. جنبش سبز چه؟

حلقه آزادی های مدنی و عدالت اجتماعی

اطلاق لفظ "جنبش آزادی های مدنی" به جنبش سبز صد البته بدان معنی نیست که مسائل طبقات محروم جامعه دیگر محلی از اعراب ندارد. تنها دلیل اصرار بر آزادیهای مدنی امکان دموکراتیک شکل گیری اتحادیه های کارگری مستقل، سازمانهای متنوع خود جوش شهروندی مثل سازمان های دفاع از حقوق زنان، و آزادی بیان معضلات عدیده اجتماعی، آزادی تجمعات نه فقط بر علیه دیکتاتوری که بر له حقوق پایمال شده طبقات زحمتکش، حقوق اقلیت های مذهبی و قومی مظلوم، و دیگر اهم حقوق شهروندی است. عدم توجه به این امور معادل از دست دادن اعتبار جنبش سبز نزد مترقی ترین نیروهای سیاسی و اجتماعی در منطقه و در جهان و نیز افتادن جنبش به سرازیری سقوط در ورطه ای است که جامعه و سیاست و اقتصاد ایران را جملگی قمری از اقمار طاق و جفت آمریکا در منطقه و از آن هم مهمتر ملعبه قرار گرفتن صدمه پذیر ترین احاد و افراد و طبقات جامعه در یک اقتصاد جهانی شده بی در و پیکار و آدمیخواه است. انقلاب بهمن ۵۷ که در سر منشاء و آمالش (قبل از آنکه انحصار طلبان افراطی کل فرهنگ سیاسی ما را برای سی سال به گروگان بگیرند) جملگی بر همین محور عدالت اجتماعی بود. سی سال بعد از جمهوری وحشتزای اسلامی این آمال و آرزو ها همچنان به قوت خود باقیست تازه قوز بالا قوز ما میتلا به استبداد دینی نکبت باری هستیم که صد برابر از استبداد ستمشاهی هم بدتر است.

بنا بر این تنها محل اعتبار جنبش سبز آنجاست که عدالت اجتماعی بدست نیامده در عصر پهلوی و حقوق مدنی پایمال شده در جمهوری اسلامی را ادغام کند و مقدمات نوعی گذار به دموکراسی را فراهم کند که ما از چاله تبهکاریهای جمهوری اسلامی در نیامده در چاه قمری از اقمار اقتصاد نیو لیبرال نکبت بار آمریکا ی شمالی و اروپای غربی نیافتیم. و این درست خط ردهشتناکی است که امروز از جانب برخی طرفداران پر و پا قرص ایرانی جنبش سبز و همقطاران آمریکایی شان که از کالیفرنیا تا واشینگتن مرتب برای پیروزی آن با مقامات دولتی آمریکایی و حتی اسرائیلی در حال مذاکره هستند آنرا تهدید میکند. نمونه

فرق خرگوشان بازیگوش و لاک پشت با هوش

حمید دباشی

کامل آزادی و دموکراسی که تفنگداران امریکایی و بمب افکنهای اسرائیلی و "تحریم های کمر شکن" اقتصادی (به قول یکی از این حضرات کالیفرنایی طرفدار سفت و سخت جنبش سبز) به ایران ارمغان بیاورد را ما امروز در عراق و افغانستان و فلسطین به خوبی میبینیم. حلول و حضور خرد نقاد در جهت حفظ بلا شرط منافع طبقات محروم و زحمتکش در منطق روایی جنبش سبز را باید همین امروز تبیین کرد تا اگر قرار است خط قرمزی هم وسط این جنبش سبز کشیده شود مردم محروم و مظلوم ما تکلیف خودشان را بدانند.

و اما داستان آن خرگوش

ولی مهمترین پارادوکس جنبش سبز نیروی جوان و بی تاب و تحمل آن است که هم بزرگتری و ماندگارترین سرمایه آن است و هم بدلیل بی صبری های موجهش چه بسا در دام تند رویهای های نا موجه بیفتد. اینجاست که یادآوری داستان آن خرگوش بیهوش بازیگوش و آن یکی لاک پشت شجاع با هوش بسیار بدرد ما میخورد. تاریخ مبارزات ۲۰۰ ساله گذشته ما را برای نیل به آزادیهای مدنی و عدالت اجتماعی باید تاریخ تفوق استعاره خرگوشان بیهوش بازیگوش دانست که در اول مسابقه تند و چالاک و مغرور بوده اند و در وسط راه سرمست از اولین نشانه های پیروزی به خواب غرور خرگوشی فرو رفته اند. برای اولین بار در این تاریخ ما باید به درایت و استقامت و بردباری و استمرار و پشتکار آن لاک پشت شجاع، شریف، صبور، متین، با هوش عنایت بسیار بیشتری داشته باشیم. منطق روایی جنبش سبز با منطق جملات قصار "توتیر" همزمان و همضرب نیست؛ همچنانکه منطق "جامعه نمایشی" (به قول متفکر فرانسوی "گی دبور" در کتابی تحت همین عنوان منتشر در سال ۱۹۶۷) را باید مهار کرد و تحت کنترل ترندهای متنوع در آورد، وگرنه عقل آدمی را به قول قدمای ما در چشم ما خلاصه می شود و همواره بیصبرانه و حتی بی اختیار در انتظار شکوه و جلال تظاهرات چند ملیونی ۲۵ خرداد می مانیم. عقل ما منحصر به چشم ما نباید باشد. اگر چیزی را نمیبینیم به معنی آن نیست که آن چیز وجود ندارد. همان انبوه جمعیت چند ملیونی خود-جوش ۲۵ خرداد همین لحظه هم در بطن تهران و شهرهای دیگر همچنان میطپد. باید تمثیل "خشت و آینه" عطار و سعدی و گلستان را به خاطر داشت. طبیعی است که انبوه هر جمعیتی، (بقول "البیاس کننی" در کتاب "جمعیت و قدرت" [۱۹۶۰]) منطق منحصر به فرد خود را داراست.

در شکل گیری هر جمعیتی شعور جمعی آن جمعیت شکل میگیرد و فراسوی آحاد آن جمعیت وجدان جمعی آنها را (چنانکه "امیل دورکهایم" هم در جامعه شناسی مذهب خود بدان قائل است) میسازد و به آنها امکان رویاها را میدهد که قبلا و بطور انفرادی نداشته است. دلیل آنکه جمهوری اسلامی (مثل هر حکومت توتالیتر دیگری) از شکل گیری انبوه جمعیت خود-جوش ممانعت میکند دقیقا همین مقابله نه فقط با شکل گیری قدرت سیاسی مستتر در یک جمعیت انبوه که در نطفه خفه کردن شعور خلاق منعکس در آن جمعیت است. ولی قدرت خلاقه جنبش سبز برای دست یافتن به آن شعور خلاق جمعی همواره در فضاهای حقیقی و مجازی در نوسان و زیگرگ است و دم لای تله جمهوری اسلامی نمیدهد. اگر از در برانندش از پنجره میاید. اگر در خیابانها نباشد در "فیس بوک" و "بالترین" و "یوتیوب" است، اگر میداین تهران را پادگان کرده باشند سر از فستیوال های سینما در چهار گوشه عالم در میاورد، اگر روزنامه اش را تعطیل کنند "وب سایت" میزند. اگر وب سایتش را هک کنند جا خالی میدهد و "رپ" شاهین نجفی را سبز میکند. اگر مقاله های نظری رهگشا را سانسور کنند و مجال ندهند دل طرز و قلب فیلم های مستند را منور میکند. اگر جواد لاریجانی را به ژنو بفرستند که با وقاحت و لپنیمس محض منکر نقض حقوق بشر ایرانیان شود، هادی قائمی را این ور دنیا سبز میکند تا دروغ های او را بر ملا کند. اگر ناظران ورشکسته منشاء جنبش سبز را به عربستان سعودی و سیا و موساد و جوانهای ساده لوح ما منصوب کنند، ندای اعتراض از دل پیران دنیا دیده قوم ما از قم و نجف و اصفهان و شیراز سر میزند. جنبش سبز در دل مردم ماست، در شعور خلاق آنها، در ذهن بیدار و وجدان مسول و پویای ما. جنبش سبز ریشه هایش حد اقل به دویست سال مبارزه مستمر ما برای آزادی های مدنی و عدالت اجتماعی بر میگردد. هر شاخ و یا شاخه آن را که ببرند چون درخت از ریشه قوی و در خاکی غنی است چهار شاخ و ده شاخه زیبا و تنومند جدید میزند. جنبش سبز امان از مستبدان خواهد برد. جوان است و جویای نام و این بازی را خواهد برد، سر سوزنی این جنبش برای خواهران و برادران نظامی و انتظامی خود دشمنی ندارد. آنها را از خود و خود را از آنها میدانند. این بازی سرنوشت ساز تاریخ ملت مبارز ما را جنبش سبز خواهد برد.

ما بشماریم و دل دریا داریم وظیفه عاجل ما امروز رساندن صدای مردم ایران به جهانیان است، ولی در ضمن ما باید مردمان را هم به صبر و حوصله دعوت کنیم، به تنوع در تفکر، در عین حالی که شدت خشم و بی صبری آنها را نیز میفهمیم. از جمله این وظایف نیز آن است که ما میسر آزادی روح و روان و جسم و جان ملت خودمان باشیم که بار دیگر در مقابل حکومت دروغ و دغل قد بر افراشته اند. مهمترین دستاورد جنبش سبز آن است که حوزه عمومی به تصرف ما در آمده، بحث های راه گشا براه افتاده، دشمنی های کاذب از بین میروند، دوستی های تازه شکل میگیرد، مرز بین "داخل و خارج" پاک میشود و خرد جمعی ما در حال شکل گرفتن است. شش دانگ حواس جمهوری اسلامی امروز بیش از پیش متوجه ضعف و حتی فقدان مشروعیت خود است و از سوء استفاده کردن از مسائل منطقه باز مانده است. جنبش خشونت گریز سبز دارد الفبای جدیدی را به مردم منطقه یاد میدهد. شش ماه پیش روشنفکران عرب و مسلمان با شک و تردید به جنبش سبز ما نگاه میکردند امروز به دفاع از آن اعلامیه های دسته جمعی صادر میکنند و مقالاتی در تایید و حمایت از جنبش سبز مینویسند. جمهوری اسلامی هنوز با فرهنگ سیاسی قرون وسطی نظام الملکی فکر و عمل میکند و مخالفانش را با مفاهیمی نظیر "فتنه" طرد میکند و مشغول اردو کشی برخی هم وطنان ماست از اطراف و اکناف ایران به تهران در اتوبوس های دربست. انگار که آنها دشمنان ما هستند. نیستند. این قبیل مهندسی کردن طرفداری راه به جایی نمیبرد، و شرکت برخی از هموطنان ما در آنها هم هیچ اشکالی ندارد. خیلی هم خوب است. آنها هم هموطنان ما هستند و متعلق به نهضت سبز. آن ساندویچ ها و ساندیس هایی را هم که میگویند میدهند آنها بخورند نوش جانشان، گوارای وجود. از بیت المال است و مال همه مردم ما. هر چه جمهوری اسلامی بیشتر اردو کشی کند بیشتر تشویش عدم مشروعیت خود را به جهانیان نشان میدهد. این قبیل "جبران مافات افراطی" (به قول فروید) جملگی نشان ضعف است نه قدرت. آنچه در حال شکست است نه برخی هموطنان ما بلکه یک جنبه مندرس از کل فرهنگ سیاسی عقب مانده همه ماست. هیچ تفاوتی بین جزم اندیشی و استبداد زدگی حاکم بر جمهوری اسلامی و "کوروش کبیر" و "حسن صباح" و "احمد چلبی" بازیهای ایپوزسیون نیست. جنبش سبز باید به دشمنان کاذب خود درس مدارا بدهد، چونکه آن دسته از هموطنان ما که برای پیک نیک به پادگان میدان آزادی آورده بودند دشمن ما نیستند، دشمن آزادی و برابری و برادر و خواهری و حقوق شهروندی نیستند. کار جمهوری اسلامی امروز شده عملکرد به آن اصل قدیم نیرو های استعمار اروپایی که معتقد بود "تفرقه بیانداز و حکومت کن." در دام این تله نباید افتاد. همه مردمی که در ۲۲ بهمن در میدان آزادی بودند در دل و دینشان سبزند. آنها ماییم و ما آنهایم--و ما بشماریم.

جنبش سبز همچنان رودخانه ایست که چون دل دریایی دارد (به قول مولانا) به دریا میروند--فراز و نشیب این رودخانه گاهی تند است و گاه آرام، به اقتضای بستر حرکتش، گاه توفنده است و غران مانند شعرهای شاهین نجفی و آهنگ های محسن نامجو و گاه ملایم است و مهربان مانند سرود "یار دبستانی" و لبخند همیشه هویدای "محمد رضا جلالی پور"، گاهی آغشته به خشمی شریف و محتشم است مثل نامه آقای سروش به آقای خامنه ای و گاهی مزین به فضیلت هزل مثل طنز های آقای ابراهیم نبوی --جنبش سبز یک سرود "افتابکاران" است، یک حماسه، یک اپرا، یک تعزیه، یک نمایشنامه بهرام بیضایی--جنبش سبز یک شعر

حماسی اخوان ثالث است و به قول خود او:

ما بر بیکران سبز و مخمل گونه ی [این] دریا

می اندازیم زورقهای خود را چون کل بادام

و مرغان سپید بادبانها را می آموزیم

که باد شرطه را آغوش بگشایند

و می رانیم گاهی تند، گاه آرام

منبع: سایت جرس

سبز و سیاه عباس سلیمی

همه می‌دانند که پافشاری برای اسلامی خواندن جمهوری تنها برای نام نیست. حتی در طرح اول پیشنهادی قانون اساسی موارد فراوانی وجود داشت که جمهوری را مشروط می‌کرد. اینکه جمهوری اسلامی مشروطه بدون ولایت فقیه از جمهوری اسلامی مشروطه با ولایت فقیه به لحاظ قانونی یک گام پیشرفته تر است تردیدی نیست. اما اینهم در عمل تضمینی ندارد. زیرا ارگانهای دیگر می‌توانند نقش ولایت فقیه را بعهدہ بگیرند.

جمهوری اسلامی مشروطه در هر دو حالت آن از بحث انگیزترین مسائلی جنبش است.

سومین ساختار سیاسی یعنی جمهوری فرا دینی و فرا ایدئولوژیک است که می‌تواند با نام جمهوری ایران پدید آید. این جمهوری مردم ایران است که بر پایه اراده مردم استوار می‌شود و همه مردم از مرد و زن با هر دین و مذهب و اندیشه‌ای در آن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دارند و از حقوق برابر برخوردارند. این جمهوری دیگر مشروطه نیست و هیچ کس و هیچ اندیشه‌ای در آن از حق ویژه برخوردار نیست.

۲- تابلوی خط مشی‌های سیاسی

تابلوی خط مشی‌های سیاسی که در این نوشته ارائه می‌شود با توجه به "مقدورات" و خواستها و شیوه‌های عمل جریانهای سیاسی گسترده تر از تابلوی ساختارهای سیاسی است. اگر این تابلوی صفحه‌ای بی رنگ ترسیم گردد و روی تابلوی ساختارهای سیاسی جمهوری قرار گیرد کار بررسی را جالب تر می‌کند و نتیجه‌ی بهتری خواهد داشت. زیرا مشخص می‌شود که کدام

خط مشی در کدام ساختار سیاسی قرار می‌گیرد و یا در میان کدام ساختارها پاندول وار حرکت می‌کند.

تابلوی خط مشی‌های سیاسی می‌تواند به شرح زیر ترسیم شود.

اول: خط مشی سلطان‌گونه‌ی ولایت مطلقه فقیه

دوم: خط مشی اعتدال‌گرایان

سوم: خط مشی اصلاح‌طلبان

چهارم: خط مشی جمهوری مشروطه خواهان

پنجم: خط مشی جمهوری خواهان

خط مشی اول

خط مشی آقای خامنه‌ای و تمامی دستگاه دولت کنونی است. او هیچ مخالفتی با خودراحمیل نمی‌کند، از ۷۵ میلیون ایرانی اطاعت مطلق طلب می‌کند، به میل خود رئیس جمهور برگزیده است و به او فرمان تشکیل دولت داده است. توجهی به رأی مردم ندارد. او همان می‌گوید که ماکیاوولی ۵۰۰ سال پیش آموزش داده است.

خط مشی دوم

خط مشی اعتدالیون است. این خط مشی مخالفتی حقوقی با ولایت مطلقه ندارد، مستقیماً از جنبش مردم و اراده مردم پشتیبانی نمی‌کند، اما پراگماتیست است و واقعیتها را می‌بیند آنها را به ولی فقیه نشان می‌دهد و از او خواهان اعتدال است. این خط مشی از جنبش مردم برای فشار وارد کردن به حاکمیت جمهوری اسلامی استفاده نمی‌کند. فقط حاکمیت و شخص ولی فقیه را تا حدودی از جنبش مردم می‌ترساند و به او گوشزد می‌کند که سرکوب کار را بدتر می‌کند و اعتدال تنها راه بقاء جمهوری اسلامی است.

آقای اکبر رفیعی‌نجان و تا حدودی آقای محمد خاتمی (بویژه در دوران ریاست جمهوری خود)، بعضی از روحانیون و سیاستمداران بنام را می‌توان در صف این اعتدال‌گرایان دانست. اضافه بر اینها افراد و سازمانهایی که بعضی از آنها ظاهراً خود را سکولار میدانند سوار اتوبوس اعتدال‌گرایان شده‌اند و در خیابان جمهوری اسلامی با ولایت مطلقه فقیه می‌پیچند.

توجهی این افراد این بوده است که خط مشی اعتدال‌گرایانه تنها راه ممکن برای مهار کردن جناح تندرو در حاکمیت ولایت مطلقه فقیه است.

خط مشی سوم

خط مشی اصلاح‌طلبان است. این خط مشی تلاش می‌کند با تفسیری دموکراتیک از قانون اساسی موجود به نحوی قانونی فعالیت کند. اما به جنبش مردم تکیه می‌کند و با نیروی جنبش در صحنه حضور دارد. این خط مشی سیاسی را می‌توان به نحوی خلاصه همان "فشار از پایین و چانه زنی در بالا" نام نهاد. آقایان موسوی، کروبی، چندین روحانی بزرگ و بخشهایی از احزاب اصلاح طلب پیرو این خط مشی هستند. آقای محمد خاتمی هم بویژه بعد از ۲۲ خرداد با این خط مشی حرکت می‌کند. اما او و بعضی دیگر از اصلاح‌طلبان در تکیه به قدرت مردم تردید دارند. علت این تردید اینست که اصلاح‌طلبان اگر هم دوباره به قدرت برسند و آقای موسوی رئیس جمهور شود راه بسته است. یا باید حکم حکومتی را بیژد بزند و یا برای تغییر قانون اساسی مبارزه کنند. اگر در ۲۲ خرداد سال ۸۸ آقای موسوی رئیس جمهور میشد ایران اکنون در همانجایی قرار می‌گرفت که در آن قرار دارد. یعنی بدون تغییر قانون اساسی راه هر گونه تغییر بسته بود.

اینجا آن نقطه‌ای است که اگر اصلاح‌طلبان بخواهند با تکیه به خواستها و قدرت مردم جلوتر بروند باید در مقابل ولایت فقیه با بستند و آشکارا تغییر قانون اساسی را بخواهند. اتوبوس اصلاح‌طلبان که بعضی از سکولارهای مسلمان و یا سکولارهایی با ادیان و اندیشه‌های دیگر نیز سوار آن هستند اگر می‌خواهند با جنبش مردم حرکت کنند راهی ندارند جز اینکه برای پیشرفت، حداقل در خیابان جمهوری اسلامی مشروطه به پیچند.

اکنون خط‌مشی اصلاح‌طلبان نوعی جمهوری مشروطه خواهی است که آشکارا اعلام نمی‌شود و تغییرات در قانون اساسی را طلب نمی‌کند. این چهره‌ی ویژه مبارزه‌ی سیاسی در ایران قرن ۲۱ است.

رهبران سیاسی این خط مشی با همه‌ی شجاعت و استقامتی که نشان داده‌اند با بر پایه اعتقادات خود و یا بر پایه بعضی از ملاحظات سیاسی صراحت لازم را ندارند.

آنها می‌بینند که با این قانون اساسی و با این حاکمیت مطلقه ولی فقیه و با اینهمه فشار و سرکوب پیشرفت ممکن نیست اما همچنان می‌خواهند در چارچوب این قانون اساسی بمانند.

مردم ایران عملاً شاهد این تناقض هستند. از اینروست که جنبش جلوتر از این رهبران حرکت می‌کند.

صراحت لازم اینست که این رهبران حداقل خواهان تغییر قانون اساسی و خواهان محدودیت در اختیارات ولایت فقیه شوند.

در این صورت آنها آشکارا خط مشی جمهوری مشروطه خواهی را در پیش خواهند گرفت. اما تاکنون آنها پاندول وار حرکت کرده‌اند.

خط مشی چهارم

جمهوری مشروطه خواهی است. بعضی از نیروهای اصلاح طلب و ملی مذهبی‌ها، نهضت آزادی و بویژه آیت اله منتظری (در زمان حیات خود) این خط مشی را پیش برده‌اند. مشکل بزرگ طرفداران این خط مشی اینست که نتوانسته‌اند خود را دقیق بیان کنند و با هویت خود در کنار مردم جبهه‌ی مبارزه‌ای را بکشایند.

اما به نظر میرسد که با گسترش سیاست‌های سرکوبگرانه و لجاج حاکمیت مطلقه و همچنین با گسترش جنبش سبز، بخش‌های بزرگی از اصلاح‌طلبان رادیکال‌تر میشوند و به این خط مشی رو می‌آورند.

با توجه به اینکه ولایت فقیه کشور را به بحرانی ژرف کشانده است و دستگاه روحانیت در جامعه و در بین مردم به شدت آسیب دیده است می‌توان تصور کرد که شکل دوم خط مشی جمهوری مشروطه یعنی خط مشی جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه بیشتر مورد توجه مردم قرار گیرد.

خط مشی پنجم

یعنی خط مشی جمهوری خواهی بدون پسوند خط مشی است که در طول ۳۰ سال گذشته از سوی بسیاری از دینداران مسلمان و پیروان ادیان و اندیشه‌های دیگر در ایران پیش رفته است. بسیاری از طرفداران این خط مشی بدست حاکمیت جمهوری اسلامی اعدام شده‌اند و یا اکنون در زندانها به سر می‌برند و یا از کشور گریخته‌اند.

این خط مشی اکنون بیشتر از هر زمان مورد توجه مردم ایران قرار گرفته است. بسیاری از جوانان ایران و هم مردم میانسال شهرها به این خط مشی باور دارند. بسیاری از روحانیون، اندیشمندان دینی و رهبران سیاسی پیگیرانه از این خط مشی دفاع می‌کنند. مشکل بزرگ این خط‌مشی اینست که نیروها پیش‌نورز پرانگه هستند و نفوذ آنها در جنبش بیشتر فکریست.

اکنون بیش از هر زمان نیروهای جمهوریخواه که جمهوری‌فرادینی و فراایدئولوژیک می‌خواهند تلاش می‌کنند خط مشی مستقل خود را پیش ببرند. از جنبش سبز و از نیروهای

آزادخواه حمایت کنند اما خود را با دنباله روی از خط‌مشی‌های دیگر گم نکنند.

به نظر می‌رسد خط مشی جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه و خط مشی جمهوریخواهی فرادینی فراایدئولوژیک آلترناتیوهای اصلی ولایت مطلقه فقیه هستند. بحث روشن‌تر در

باره‌ی این دو نوع جمهوری می‌تواند خود موضوع اصلی نوشته‌های دیگر باشد.

هدف دستیابی به آزادی و دموکراسی برای ایران است و روش هم نمی‌تواند گروه‌گرایی، کوتاه‌فکری و کینه‌ورزی باشد.

اکنون جنبش سبز همه‌ی نیروهای بی‌را که با هر خط‌مشی برای آزادی و دموکراسی تلاش می‌کنند در بر گرفته است. ملیونها مردم بعضی از اعتدال‌گرایان را هم از رهبران جنبش سبز به شمار می‌آورند. سبز همه جنبش است و سیاهی بر پیشانی حاکمیت ولایت مطلقه فقیه کوبیده شده است.

شاید در ماه‌های آینده تابلوی ساختارهای سیاسی چندان تغییر نکند. اما تابلوی خط‌مشی‌های سیاسی بدون تردید باید به روز شود.

منبع: سایت ایران امروز

جنبش سبز را به نامش بخوانیم

شادی صدر



روزی که ظهر آن دستگیر شدم، روز نماز جمعه‌ای بود که قرار بود هاشمی رفسنجانی اقامه کند. پیش از آن که از خانه بیرون بروم، چند تا پارچه سبز که به قد و قواره مچ بند بریده شده بود انداختم توی کیفم به قصد اینکه اگر اوضاع مساعد بود، خودم ببندم و به دوستانم بدهم که شاید یادشان می‌رفت با خود نماد سبزی بیاورند. دستگیری من، پیش از رسیدن به محل نماز جمعه، باعث شد هیچگاه از آن مچ بندها استفاده نشود؛ بعدها هم که شد مدرک جرم و ضمیمه پرونده! در آن روز صبح که داشتم مچ بندها را داخل کیف می‌گذاشتم، حتی از خود نپرسیدم چرا؟ از نظر من استفاده از نمادهای سبز در آن زمان و در آن بستر سیاسی، بدیهی بود. حدود سه ماه بعد، وقتی داشتم به لباسم برای مراسم دریافت جایزه «لخ والسا» فکر می‌کردم، حتی از خود نپرسیدم که آیا نماد سبزی با خود داشته باشم، یا نه. جواب، از پیش، منفی بود. بلافاصله پس از منتشر شدن عکس‌های مراسم جایزه، یکی از عزیزترین دوستانم برام نوشت: شادی! می‌مردی به چیز سبز به خودت آویزون می‌کردی؟! در آن زمان پاسخ مفصلی برایش نوشتم که بیش از هر چیز ناظر بود بر نشان دادن یک مناقشه جاری در خارج از ایران و پرهیزی که برای ورود در آن مناقشه داشتم، اما در عین حال به خوبی نشان می‌داد که در این مناقشه، علیرغم آنچه وانمود می‌کنم، بی طرف نمانده‌ام. اما این سوال می‌توانست مچ مرا بگیرد که چطور، در روز نماز جمعه، مچ بند سبز را به آسانی همراه خود کردی؟ سنوالی که اگر چه کسی از من نپرسید، اما خود، بارها و بارها مچ خودم را با آن گرفتم. در واقع، درست از زمانی که استفاده از نمادهای سبز رنگ در رفتار جمعی و نیز پس از آن، استفاده از اصطلاح جنبش سبز و اصطلاحات مشتق از آن مانند «سبزها» (آغاز شد، مناقشه‌ای نیز بر سر این رنگ و این نماد شکل گرفت و به سرعت، مریی شد. محل اصلی این مناقشه، خارج از ایران بود؛ جایی که آن‌ها نیازی به استفاده از رنگ سبز نداشتند تا در خیابان به یکدیگر نشان دهند که باهمند. برخی از نیروهای سیاسی در خارج از ایران، به سرعت با رنگ سبز، هویت‌یابی کردند. سبزه‌های خارج از کشور، گروه‌های وسیع و گاه به ظاهر متناقضی را شامل می‌شدند: از اصلاح طلبان و روشنفکران دینی تا اکثریتی‌ها و توده‌های سابق، از دانشگاهیان سابقا چپ، تا نسل جوانی که برخی از آنها در خارج از ایران به دنیا آمده بودند و یا عمده دوران کودکی و نوجوانی خود را در خارج به سر برده و در وقایع پس از انتخابات، مانند هم‌نسلانشان در ایران، یک شبه سیاسی شده بودند. در عین حال، آدم‌های معمولی که هرگز فعالیت سیاسی نداشتند یا فعالان سیاسی سابقی که از احزاب مختلف اپوزیسیون بریده بودند و بدون حزب و تشکل، سرگردان بودند، به سرعت حول محور رنگ سبز، با تکرار همان شعارهایی که در همان روز، در ایران داده می‌شد، هویت یابی کردند. روند هویت یابی سبزها در خارج از ایران، مثل هر نوع هویت یابی دیگری، با مرکزکشدن بین «خود» و «دیگری» همراه بود. اما مناقشه از آنجایی شروع شد و بالا گرفت که این تعیین مرزها، در موارد بسیاری با حذف «دیگری» همراه شد. به عبارت دیگر، در حالی که به یک معنا، جنبش سبز، طبعیانی علیه خودی و غیر خودی کردن شهروندان و نیز دشمن پنداری دیگری بود، سبزه‌های آن سوی مرزها به سرعت، دیگریها را از صف خود جدا کردند و با پرچم، با گفتار، با نوشتار، با شعار، و حتی با دعا و درگیری، شروع به مرزکشی کردند. منازعات شدید بر سر پرچم از همان زمان آغاز شد، اول، در درون صف تظاهرات آنها مرز کشی شد، بعد سبزه‌ها اجازه نیافتند شعار و پرچم خود را هوا کنند، بعد تظاهرات جدا شد و در یک شهر، به فاصله یک ساعت، سه تظاهرات برگزار شد با یک موضوع واحد و سه پرچم مختلف! از حق نگذریم. سنت سیاسی اپوزیسیون خارج از کشور که بر مبنای پیشینه‌هایی پر از انشعاب، مناقشه و فرهنگ عدم ائتلاف شکل گرفته بود هم در این سوی داستان، هیزم این آتش بود. این منازعات دلیل عمده‌ای بود که نقش بی نظیری را که فعالان سیاسی خارج از کشور در یک ماه اول پس از انتخابات در گسترش صدای جنبش، رویت پذیر شدن آن در عرصه بین‌المللی و جذب حمایت‌های جهانی بازی کردند که برای نخستین بار، باعث شده بود فاصله‌های جغرافیایی معنایی نداشته باشد و مانند زمین فوتبال، هر کسی، صرف نظر از اینکه در ایران یا در خارج از ایران است، نقش درست خود را ایفا کند، به سادگی و به زودی از دست برود. از سویی بسیاری از جوانان یا آدمهای عادی، سرخورده از این منازعات و متأثر از فروکش کردن موج تظاهرات خیابانی در ایران، رفته رفته از جنبش کنار کشیدند، دعوای و مرزکشی‌های بین سبزه‌ها و غیر سبزه‌ها که با تقسیم کامل اراضی به پایان رسید، دعوای داخلی میان سبزه‌ها شروع شد: سکولار و مذهبی، خارج و داخل، نزدیک به موسوی و غیر نزدیک به موسوی و... و طبیعتاً مرزکشی‌های تازه، و باریک شدن و باریک شدن تعریف خودی و کوچک شدن گستره اراضی! منازعات میان اپوزیسیون خارج از کشور بر سر رنگ سبز، مفهوم سبز بودن، هویت یابی با جنبش سبز و... وقتی روی خطرناک خود را نشان داد که گفتارهای هژمونیک، تحت عنوان گفتارهای سبز، بر جنبش سایه انداخت. برخی از فعالان سیاسی مذهبی، با استناد به گفته‌ها و نوشته‌های موسوی و یا کروی، بی آن که شعارهای مربوط به جدایی دین از دولت را که در خیابانها داده می‌شد به حساب بیاورند، سعی در تحمیل تعریفی واحد بر کل جنبش داشتند. از سوی دیگر نیز، گروهی که در روند مرزکشی‌ها، بیرون از مرزهای جنبش سبز ایستاده بودند، یا به بیرون از مرزها رانده شده بودند، با نادیده گرفتن شعارهای «رای من کجاست؟»، تنها آن بخش از شعارهایی را که بعدها به عنوان شعارهای ساختار شکنانه معروف شد، هدف، هویت و ماهیت جنبش تفسیر می‌کردند. هر دوی این تفسیر، تفسیر به رای بود و گزینشی و هژمونیک. فرقت این بود که دسته اول، با نماد سبز، و با نام جنبش سبز، تفسیر به رای‌های خود را، از موضع قدرت ارائه می‌کردند و دسته دوم خود را با غیر سبز بودن، به نوعی حاشیه‌ای و بی قدرت، پیش می‌رفتند. گاهی به نظر می‌رسد مساله اصلی این نیست که «ولایت فقیه»، به معنای نهادی که «مردم» و «خواست مردم» را به نفع خود تفسیر می‌کند، باید مورد نقد قرار گیرد، زیرا هر یک از ما، به مثابه یک ولایت فقیه، تفسیر من درآوردی خود را از «مردم» (تعمیم می‌دهیم و اگر زورمان برسد، تحمیل می‌کنیم!) در واقع دعوای بر سر ولایت فقیه به مثابه یک نهاد نیست بلکه بر سر قدرت گیری هر یک از ما به مثابه ولی فقیه است. چارچوبهای ذهنی ما، مانند همان گلیمی است که می‌خواهیم بندگان خدا اگر بلندتر از آن باشند، پاهایشان را ببرند و اگر کوتاهتر، پاهایشان را کش بیاورند! واقعیت این است که تلاش‌های زیادی از همه طرف در تمام ماههای گذشته در جریان بوده که این جنبش را یکدست جلوه دهد و با یکدست سازی در گفتار، یکدست سازی در رفتار را نیز ایجاد کند. به این معنا که یک جنبش عمیقاً متنوع و چند صد را با غالب ساختن یک نوع نگرش و یک نوع صدا به خصوص در عرصه رسانه و گفتار، آرام آرام، رام و یک دست کند. درست به همین دلیل است منی که تا همین امروز، از کاربرد اصطلاح جنبش سبز پرهیز داشته‌ام، امروز دقیقاً اصرار در به کارگیری آن دارم برای اینکه آن را در خطر دزدیده شدن می‌بینم. دزدیده شدن از طریق ارائه تفاسیر و تصاویر یکدست، بخشی از تاریخ را روایت کردن، بخشی از واقعیت را دیدن و باقی را نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن. در واقع، من، به عنوان کسی که در تمام زندگی، حساسیت ویژه‌ای نسبت به هژمونی داشته‌ام، خطر گفتارهای هژمونیک را جدی می‌بینم. بنابراین هر یک از ما، اگر خود را جزئی از این جنبش می‌دانیم، باید به هر شیوه‌ای می‌توانیم، جلو سیطره و هژمونیک شدن گفتارهایی که هدفشان یا ماهیتشان، یکدست سازی جنبش، به مثابه پاکسازی هر که از ما نیست است، بگیریم. به این معنا، من ابتدا از خودم و بعد از آن از همه دوستانم، که با وجود مشارکت در این جنبش و پرداختن هزینه‌های جمعی و فردی برای آن، تنها از ترس آنکه هویتشان، به عنوان یک معتقد به لزوم سکولاریسم مثلاً با اصلاح طلبان دینی یکسان شمرده نشود، از به کارگیری اصطلاح جنبش سبز در تمام ۸ ماه گذشته پرهیز داشته‌اند، انتقاد می‌کنم زیرا ما درست همان کاری را کرده‌ایم که طرفداران یکدست سازی و یکسان نگاری جنبش، می‌خواستند: ما، صداهای متفاوت، پیمان را به سادگی کنار کشیده‌ایم. به نوعی تسلیم منازعات خارج از کشور شده‌ایم و مثلاً به سادگی گفته‌ایم: مهم نیست اگر خس و خاشاک نامیدنمان، مهم نیست اگر در خیابان باتوم و گاز فلفل خورده‌ایم، مهم نیست اگر به زور، دستگیر شده‌ایم، انفرادی کشیده‌ایم، نامان را در دادگاه‌های نمایشی یا رسانه‌های فرمایشی به عنوان رهبران فتنه یا هدایت کنندگان انقلاب مخملی خوانده‌اند، مهم نیست اگر در ترکیه، شمال عراق یا جاهای امن تر دنیا آواره شده‌ایم، مهم نیست اگر با بسیاری از خواسته‌ها، شعارها و استراتژی‌های این جنبش مردمی، نه تنها موافقم که خود را جزئی از آن «بیشمار» (می‌دانیم، همه هزینه‌هایی که پرداخته‌ایم، با همه این همانی‌هایی که میان آرزوهایمان و جنبش مردمی دیده‌ایم و می‌بینیم، اما نمی‌خواهیم آن را جنبش سبز بنامیم تا مبادا، صدای «تک صدآگرایی» تقویت شود. اما در عمل، خود را در حاشیه جنبش قرار داده‌ایم. بسیاری از ما در تمام ماههای گذشته، در روند انصراف از نامیدن این جنبش به نام سبز، به دنبال آلت‌ناتیو‌هایی برای نامیدن آن گشته‌ایم: جنبش اعتراضی، جنبش مردمی، جنبش دموکراسی خواهی، جنبش عمومی و... و هیچیک از این نامها، نام خود این بچه نبود و به همین دلیل، هویت بخش و قدرتمند ساز هم نشد و همینطور الهام بخش: همه نقش‌هایی که یک نام واحد می‌تواند در عمل جمعی ما بازی کند. باید بپذیریم که نام‌ها و رنگ‌ها مه‌مانند، در تعیین هویت‌هایمان، تعیین مرزهایمان با هویت‌های دیگر و مهمتر از همه، در قدرت یافتنمان. با رنگ «سبز»، ما قدرت می‌یابیم، ما تاریخ پیدا می‌کنیم و ما می‌توانیم تغییر ایجاد کنیم؛ اما مهمتر از همه اینها، امروز این است که بتوانیم با خود رنگ سبز، و در واقع با خود جنبش سبز، جلو غلبه گفتارهای هژمونیک را بگیریم.